

ASL-111

Persian Poetry  
page 3 to 134

ASL-112

Persian book on Medical Subject  
Page 9 to 152

ASL-113

Persian book on Prayers  
Page 67 to 184

ASL-114

Persian  
book on Medicine  
Page 35 to 190



86

204  
 114  
 گویند که در این کتاب  
 است در دو بدن و یک بدن  
 معنی است که در این کتاب  
 به معنی در بیان معنی و در  
 بدانند که این معنی و در  
 به این معنی و در این  
 و به معنی و تفاوت بود  
 معنی و تفاوت بود



این بطن قوت و وزن لایق بود و آنست که در میان این القیاض و انقباض مساوی باشد و در میان این القیاض از انقباض  
اندکی زائد بود و نبض که بول و بصر و بطور مایل بود و وزن لایق ایشان آنست که زمان القیاض از انقباض کمتر بود و باندک  
و نبض شایع و غیر بطبی متفاوت بود و وزن لایق ایشان آنست که زمان انقباض بیشتر از زمان القیاض بود و اما باعتبار  
فصول نبض در ربع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتایط و متفاوت و نبض با اعتبار  
بلدان منقسم بود و اما باعتبار نوم و قیظ و رات و خواب نبض ضعیف و متفاوت بود و در سید اگر بطبع خود بیدار شود  
سریع و عظیم بود و اگر فحاشه یا بسبی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود و اما باعتبار  
ریاضت اگر بعد تعب نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بعد تعب نبض در عظم و قوت ناقص شود  
و در سرعت و تواتر زائد اگر با فراط بود نبض قوی و غلیظ شود و اما باعتبار استحمام اگر استحمام بآب گرم بود باعث اعتدال  
و بعد تحلیل نبض سریع و قوی گردد و اگر تحلیل رسد نبض متفاوت بود و اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت  
غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت و در سردی و غم ضعیف و بطی و ضعیف  
متفاوت بود و در فرح مرتعش و غیر منتظم بود و اما نبض را در اجاع و در ابتدای جمع عظیم و سریع باشد و اگر امتداد می شود  
ضعیف و متواتر شود پس قوی و غلیظ بود و اما نبض در گرمی اگر درم جار بود نبض منشاری و صلب مرتعش بود و در سرما  
در سرعت و تواتر افزایش و درم بار نبض بطی و متفاوت بود و درم لین موجی و درم صلب منشاری بود  
علم جمیع الامور فصل پنجم در قار و رده و آنرا تفسیر گویند و استدلال این باعتبار استقرار هفت جنس بود جنس  
اولی است و طبقات آن پنج باشد اول صفت است و مراتب آن شش است اول تنگی و اولالت بر قصد نبض کنند  
دوم اترجی و اول حیل حال نبض باشد سوم اشقر و اول حیل حرارت بود چهارم نارنجی و اولالت بر شدت حرارت  
کنند پنجم نارنجی و اولالت از نارنجی بود ششم زعفرانی و اول حیل حرارت منفرط باشد هفتم و دوم حرمت مراب  
چهارم است اول صلب و اول غلبه دم باشد دوم و رومی حرمت و زائد از صلب و سوم احمر قانی بود چهارم احمر  
و او در حرمت کمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد جنس سوم حضرت و مراتب پنج است اول مستقیق آن دلیل برود  
بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب باشد سوم بلغمی آن دلیل برودت با فراط بود و این هر دو  
در میان شایع و دلیل تشنج و فاج بود چهارم کراتی و آن دلیل احتراق خلط بود پنجم زنگاری و اولالت کنیز  
احتراق شدید و دلیل طلاک بود جنس چهارم اسوست و مراتب چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد  
یعنی زعفرانی که بسیار نهند و اولالت کند بریرقان کثیف صفر آدم سودیکه از احمر اقم بسیار زیاده

در تفاوت ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰



1

باب







سلام اندوختن بعضی نون  
مرفق است و اگر بعضی افکار  
و اگر آفت در مجسم افکار  
در اسرار افکار است  
نمودند و بیست و نه  
میداد و در آنجا  
که بیان محمد

297.







اگر رقیق بود و لزج و لالت با خلط لزج کند و در جوار دلیلی و بان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا  
 مجاری یا سوپنم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر بارطوبت نیامیخته باشد از تخلل و حرارت یا بیس غذیه یا طول  
 مکث بود و اگر بر طوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت طوبات و قلت مرار بود و سوم استدلال از لون بدانکه لون مر از طبعی  
 که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفر کند و نقصان او دلیل صنف بهضم باشد و بیاض آن غلبه بلغم و سده مجاری  
 مراره باشد و سیم برقان بود و اگر بوسی میم از آن آید دلیل انفجار قرح بود و حضرت آن از مرار زنجاری یا کراتی  
 باشد و باقی دیگر الوان بر اینهمچو الوان بول بود چهارم استدلال از سیات آن طبیعتی و آنست که حلی بود اگر  
 غلیظ بود و همچو زبل گاو و دلیل کثرت ریج بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج میر  
 یاست دلیل کثرت صفر بود یا ضعف سکه اگر تاخیر کند و بطی الخروج باشد از ضعف یا ضمه و افقه یا بر و امعا یا تناول  
 قایقه بود ششم استدلال از رائحه اگر نشتن آن اند باشد از آنچه معتادست از عفونت اخلاط یا از بان اعضا بود و باقی همچو  
 رواج لوان و سیم استدلال از زبد آن زبد دلالت بر خلیان یا کثرت یاح کند و بر از طبعی آنست که تشابه الاجزاء  
 بود و معتدل باشد در وقت غلظت و قراقر خالی بود و منتس میم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لازم فصل  
 بهضم و رجحان بدانکه بحران رشت از تغییر عظیم که دفعه واقع شود از مقاومت طبیعت یا مرض تشبه کرده اند  
 طبیعت را سلطان مرض دشمن باغنی و بدن را مملکت و روز بحران بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که  
 ست دشمن که مرض است بشکند و بر و غالب آید از مملکت براند آنرا بحران نام جید گویند و این بحران موجب صحت بود  
 بزودی و اگر سلطان غالب شد و لیکن چنانکه دشمن الکلی و رکند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند  
 و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود و مخوف باشد و سلطان بشکند و مملکت بدست فرو گیرد و آنرا بحران تام گویند  
 بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که بحار دیگر مقاومت کند تا مملکت تمام سرگرداند آنرا بحران ناقص  
 رومی گویند و بدانکه انتهای مرض بحران باشد یا تجلیل ماده تدریج بموقع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی  
 و اینرا بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس چسب نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خستین رئیس نقل کند  
 رومی گویند و بحران محموا آنست که بعد از بضع تام در روز باجوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در  
 عقب آن خفت و راحت واقع شود بحران منوم بعکس این باشد و همچنین که در روز جنگ مصاف از طرفین تشبه است  
 جدال مشغول باشند و امور مانند مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر باشد در روز بحران نیز امور مانند مثل خطر  
 و سوء حال مضی و اقم شود و بحران بدفع ماده باشد بهی یا سهال یا عاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یک را از این

این چهارم استدلال از سیات آن طبیعتی و آنست که حلی بود اگر  
 غلیظ بود و همچو زبل گاو و دلیل کثرت ریج بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج میر  
 یاست دلیل کثرت صفر بود یا ضعف سکه اگر تاخیر کند و بطی الخروج باشد از ضعف یا ضمه و افقه یا بر و امعا یا تناول  
 قایقه بود ششم استدلال از رائحه اگر نشتن آن اند باشد از آنچه معتادست از عفونت اخلاط یا از بان اعضا بود و باقی همچو  
 رواج لوان و سیم استدلال از زبد آن زبد دلالت بر خلیان یا کثرت یاح کند و بر از طبعی آنست که تشابه الاجزاء  
 بود و معتدل باشد در وقت غلظت و قراقر خالی بود و منتس میم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لازم فصل  
 بهضم و رجحان بدانکه بحران رشت از تغییر عظیم که دفعه واقع شود از مقاومت طبیعت یا مرض تشبه کرده اند  
 طبیعت را سلطان مرض دشمن باغنی و بدن را مملکت و روز بحران بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که  
 ست دشمن که مرض است بشکند و بر و غالب آید از مملکت براند آنرا بحران نام جید گویند و این بحران موجب صحت بود  
 بزودی و اگر سلطان غالب شد و لیکن چنانکه دشمن الکلی و رکند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند  
 و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود و مخوف باشد و سلطان بشکند و مملکت بدست فرو گیرد و آنرا بحران تام گویند  
 بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که بحار دیگر مقاومت کند تا مملکت تمام سرگرداند آنرا بحران ناقص  
 رومی گویند و بدانکه انتهای مرض بحران باشد یا تجلیل ماده تدریج بموقع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی  
 و اینرا بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس چسب نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خستین رئیس نقل کند  
 رومی گویند و بحران محموا آنست که بعد از بضع تام در روز باجوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در  
 عقب آن خفت و راحت واقع شود بحران منوم بعکس این باشد و همچنین که در روز جنگ مصاف از طرفین تشبه است  
 جدال مشغول باشند و امور مانند مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر باشد در روز بحران نیز امور مانند مثل خطر  
 و سوء حال مضی و اقم شود و بحران بدفع ماده باشد بهی یا سهال یا عاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یک را از این



که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت فاعله کذا ما علامات فی ضیق النفس و غشیا و قلیح و منی اختلاف لب و وجه معده و ثقل  
آن و تار یک چشم بود و علامات سهال ثقل بن قراقر و در پشت و عدم علامات بود و علامات رعان صم و طنین گوش  
و اشتغال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات او را ثقل مشانه و غلط و کثرت بول و علامات عرق نبض موجود و نداشت  
و انتفاخ بشه بود و بحرانی که بعرق و او را واقعه شود فقیه کند از جهت بحرانی که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود  
و بحرانی که در ابتدا و مرضی اقمه شود و در وقت تر اید ناقص بود و در انتها تمام باشد و در اخطاط بحرانی  
نباشد و در روزهای بحرانی لقیه است که مرضی اینچو به تحریک بخند و روزهای بحرانی که ایام با حوری میگویند  
اول آن چهارم روز مرضی است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سوم واقع شود و بحرانی جمید در روز چهارم  
منذر باشد بحرانی هفتم و دهم منذر باشد بحرانی ششم و اگر در ششم بحرانی اقمه شود بد باشد و اگر در پنجم بحرانی واقع شود نیک  
باشد و در روز هفتم روز بحرانی است این و بحرانی جمید قوی اقمه شود و در نهم منذر است بحرانی یازدهم و اگر روز دهم بحرانی  
واقع شود بد باشد و در ششم نادر بحرانی واقع شود اگر شود بد باشد و روز یازدهم روز بحرانی است و منذر است بحرانی در  
چهاردهم و در روز دهم بحرانی باشد و در سیزدهم بحرانی بود و در چهاردهم روز بحرانی است و درین روز بحرانی قوی  
و جمید سلامت بود و بحرانی در یازدهم بد باشد و روز بیستم روز بحرانی است و منذر است بحرانی ششم و اگر به سیزدهم و نوزدهم  
بحسب بحرانی اقمه شود بد باشد و در روز بیستم و سی و یکم روز بحرانی است اما بستم قوی باشد روز بیست چهارم  
بحرانی است و درین روز بحرانی قوی واقع شود و روز بیست و یکم روز بحرانی است بعد از آن سی و یکم و سی چهارم و بحرانی که از آن  
واقع شود آنرا قوی نباشد و روز سی و یکم روز بحرانی است بعد از آن و بیستم بقول بقراط بعد از چهل روز بحرانی نباشد  
اما بقول بعضی در ششم و هشتم و دهم و صد و بیستم نیز واقع شود فصل ششم در علامات ردیه و محموده در امر ضرر  
بدانکه علامات محموده در امراض شبات قوت و حنه و اشتها و سلامت عقل و ذهن خلق و انتفاع بمعالجات و در حیات  
ظهور شرارت بلب بینی بحرانی جمید در روز بحرانی خواب شب اول و در وقت راحت بعد از خواب تنفس طبعی مجموع  
علامات نیک باشد و علامات ویه خلاف این بود و چشم در کوفت و کساد و ماندن مان تنفس بیانی و حدت ستر و  
و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایانظر و ریجائی شدن و بسیار انگشت در بینی کردن و پیچیده شدن لب  
و بیشتر باز افتادن روی از مردم گردانیدن دست و جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت  
بگفتار و بسیار گفتن کم گوئی اضطراب و غیره و روزهای بحرانی هر خطه حسبت و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان و غیره  
سقیم و رعان منفرط و ظهور خفت و عطسه و اول مرض همه علامات بد بود و در حیات حاده بر هم سودن ندان

باین بست یک سال فایده  
معمول اکثر طبایست  
که اگر حدوث مرض بر  
از انحصاف نهاری باشد  
از روز را در حساب مرض  
کامل عام میگیرند اگر چه  
انقضای نصف النهار  
نیز میکنند ظاهر این  
اینست که یوم بلیدند  
ایشان از نصف النهار  
تا نصف النهار میگیرند  
۱۲



و برودت اطراف با حرارت تپ سبب ضعف نفس و جمع احتشاد حدوث رخشه و سود از زبان و شور عده سیاه یا بنفشه  
و رخاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بدست و متن مبنی حدوث خناق و غیر ایام بحران و طلب  
جانی تاریک سود و حضرت و تیرگی لون بدیان گفتن با سکون و قار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشید شدن پوست پشیا  
و سرد شدن مبنی گوش و بول قوی و این رسام و احتلاط عقل برودت ظاهر با حرقت باطن و کشاوه ماندن چشم  
مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزدیک گ و جمع ساکن بشود و بختی به سبب ظاهر و آن بختی باشد که طبیعت زحمت  
نوسید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات نکس ساکن شدن تپ بود و هیو قوع بحران و ضعف  
و عدم اشتها و غلبان جوس نفس و فساد و خنم و خواب و تهیج رو و پشت چشم و صیغ بول و علامات طول مرض استمرار  
و کثرت احتلاج و احتلام در اول مرض و دوام علم خاتم فی الاذکار بالحوادث و الانتقال من علیة الی اخری اما انداز  
بحوادث چنان باشد که کسی که تغییر حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و براز و بول و عروق و در  
عادات غیر طبیعی مثل قی و عارضه سیلان دم و اسهول و طم و مندر برض باشد و خفان ایم مندر باشد برگ مفاجات و کابوس  
و دوایر صرع و سکته و احتلاج بسیار تشنج و خدر شدن اعضا بفالج و احتلاج وجه بقلوه و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق  
و فالج و حرمت رو و چشم و سیلان دم و نفرت از روشنی مندر باشد بسام و غم و حزن بی سبب کثرت فکر یا بدین مندر بود  
بالجوا لی و سرخ روی با کموت و غلط مندر باشد بجزام و تهیج رو و چشم و تشنج و دوام صداع و شقیقه نزول آب  
در چشم و انتشار و ثقل و تعدد در طرف راست مندر باشد لعل کبد و ثقل کمرگاه و خاصه لعل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و جمع اطراف  
بقولنج و حکم مقعده سبب هما خورد باشد مندر بود به کوب و حدوث قو یا بسیار برص سود و بهیج این مندر باشد به برص و سیلان  
طمت و رزمان گل با سقاط و سخت شدن بر آمدن عروق بد و او داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سعال و عرق  
بول متنن و بی عفه و حرقت بول و قروح مثانه اما انتقال از علته و دیگر چنان شود که اگر در جمیات حاده صمم حادث شود و در  
رمد با سهال صفراوی ایل شود و سهال صفراوی نیز صمم زاید شود و سقاط با سهال بلغمی یا تشنج رطوبت و جنون و اسهال  
بوجرمین و فواق امتلا می بطاس ایل گردد و همچنین داء الشعب و رد کرده دیگر اعضا بد و او داء الفیل ایل شود و صمم و دم و طلب  
علاج مشتمل بر مقاله متعال اول حفظ صحت علاج کلی مشتمل بر باب اول حفظ صحت این باب مشتمل بر فصل اول در  
تدبیر حیا و مولود بد آنکه مگر که علامات البستن می شود باید که از فصد حجامت و و سهال و فرغ و اوقات با ناله و ریاء و تعب بویا  
تیز اخرا از کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چه از اینها بجنب اضطراب واقع شود مضر نباشد و چون ماه هفتم رسیدن اخرا از مضر و  
و سبب جنین و کلنگین و تلطیف غذا و استقاط شهوت گل بکنند اما مولود باید که در خاک معتدل بود و برآید و چون جدا شود

الحمد لله

فقدان بکری

صالح را گویند

۱۰۰

२

३७५

تاریخ

71

بمفعول البئر

5

تفتتاح

والله اعلم

تبرکات و فضائل

ن  
بیت و فن

وزن و پند

مفتی

卷之四



باب اول  
در بیان  
نکته

ناف او را از بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقة بر غنی سیالایند و بر آن نهند و موله در آباب گرم و نمک بشویند  
چنانکه آب برین بینی و نرسد و اگر آب سماق و شادانه و صلبه قسط باشد بهتر بود بعد از آن آباب تر عذب بشویند و  
انگشتی غسل در دهن دهند و در قمار پیچید هر صحنه بخورند و بر بنفشه بندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز  
برفوق او را تحریک کنند و چند روز آباب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب می افتد اما اگر مادر  
صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه کسی بگر شیر دهد تا چهل روز بگذرند و اگر خواهند که دایه بگیرند خیار  
مرضعه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و دو سال و میان سستی و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان  
و بسیار شیر بود و شیر معتدل القوام باشد و شیر سپر بهتر از دختر است چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل و گذشته باشد و  
غذا با معی معتدل لطیف تناول کند و در باد و پستان اندکی بدو شد پس برین طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت  
اجتناب کنند و با او مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود و لطافات تناول کنند مثل سکنجبین سیاه یا بزوری و صغیر و ناخواه و ریاضت  
معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود و غذای غلیظ مثل مریه شریذ تناول کنند و اگر شیر بسیار بود چنانچه موه و بفساد شود  
تقلیل غذا کنند و قضیه پستان بیره و عدس سرکه نمایند و اگر امری خارجی رضع و شیر طفل نهند تا اثر آن رضع از ایشان  
مدت رضاع دو سال است چون نرسد یک سال باشد آب بدین و بتدریج معتدل و بطعام گردانند و شیر و برنج و نان و شیر و  
عسل آغشته میدهند و چون شیر بر آمدن شما یاد او ظاهر شود و غنی با بونه و غسل و ریشه او بالند و پیر مرغ و مرغز گوشت و  
گردن برین ندان او بالند و اگر انگشت بسیار خایید برین غسل و نمک بشویند و قطع بچ نهک است او دهند و در وقت  
سخن گفتن برین بان او را میالند و در امراض او را عارض شود معالجه طفل مرضعه هر دو باند کردن مرضی که اطفال بسیار  
عارض میشود ذکر میکند اما در سطلاق شکم او را بکوبند و اینسون و درق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متبذری نشود  
و زده تخم مرغ نیمه شربت بدین و پست جو نیز مفید است و اگر متبذری دوا ننگه پیرانه بزغالنه باب سرد بدیند و در احتیاج  
شیانی از غسل و پودینه و گیسو شستمال کنند و روغن زیت و در شکم بالند و در سوزن نفس بر گیسو شستن و روغن زیت چرب کنند و آب  
گرم بدیند تا بیا شامد و در زکام طفل اگر گرم دارند و اندک غسل بدیند و سعی کنند که تا قی کند یا آنکه انگشت یا مرغ  
چرب کرده بگلود او فرو برند چنانچه از قی با و نرسد و در سعال صمغ عربی و کثیر او دانه به و فانیذ یا شیر یا روغن بنفشه  
بدیند و در وجع گوش و صمغ و مرزنجوش و روغن بچوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش طوطی  
بیرون آید پاره صوف غسل و شب یا بانی و زعفران آن لوده کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار شراب  
سیب اندکی پوست بیرون پسته بدیند و معده را با آب طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدیند تا بیا شامد

نکته  
بعضی خرقه گفته اند که  
نکته در رنگ سوز  
بهرمان در دهن بپاشند  
و عین ناشسته در دهن  
بچند یکبار در روز  
بیشتر در انداخته شوند  
چون غریبه معلوم نشد اگر  
چون که طفل را تغذا  
کند و در دهن بپاشند  
باز در دهن بپاشند  
۴۲  
آب آنکه در دهن  
پاشند بعد از آب فقط  
شستن کافی میباشد  
مفرط القلوب  
خاییده و بنگام افتاد  
نخستین باند که فایده  
خفصه و غرض  
تا بزرگتر شود  
و معلوم باشد که شکم  
مادونین برین بپاشند  
مخرج او سد و بپاشند  
ابول در شکم بپاشند  
شبهه اسفند  
نیز بزرگ در دهن بپاشند



بشکوفه یمن

شده سیاه

نیز مفید بود

چو بایند  
ند که در خلق

افشا

استخاش  
درین دور

بیشتر و کمتر

مردود را ب

قد نهند

هندوستان  
میں

غضب

لشیا

زمستان

الحسن ع

فصل ثانی

دور

از حاکم

۱۰۰

١٠٠



فدای غایت فداوند و فداوند  
افضل فداوند  
فداوند خدای از  
کدانی بر خدای  
دست بستان است  
دستی از یاد کن  
سود و دین شکر است  
است بر ستمده  
کفر و فتنی ترانه  
له الرب

کتاب بن شد و استفراغ بقی کند و در فصل خریف از سرد باد و از گرمای بسیار و زخوردن انگار دارند و از خواب زود بخت و کثرت اکل  
شراب و شرب اکل و استحمام آب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن مبتلی باشد در ابتدا خریف استفراغ بقی شاد کرد و در وسط  
آن استفراغ سهل و فصل زمستان بخور و پوشید باند و دشت و حرکات ریاضات و کثرت غذایه لحم و شراب برین فصل مفید بود و  
استحمام استعمال سخات باید کرد و اکثر جامه موئینه و پشمینه بپوشید اما در و باغ و باغچه ها که هوا از مجرای طبعی بگردد و تدبیر است  
که تغذیل خلط و رطوبات کند بقلیل غذا استعمال محففات و اصلاح هوا مسکن کنند بر یا حین مطب مثل سیب ترنج و به و مشبوبات مثل  
صندل و کافور و غیره شک بخورات مثل عود و غیره قسط و سدر و سوسن و قرفل و لادن و اشنة و سعد و اوخرو و اهل و پوست انار و مورد و  
آبنوس و زعفران باید که خانه را بسیر و کلاب سرکه انگور جو شایند مرشوش دارند و گوشت غذا و شراب کمتر خورند و آرزو فصل حجاب  
و ریاضت استحمام کمتر از تابستان و در موضع مکتوفه ساکن نشوند قطعا توهم بخورند و از شراب و شراب حماض و لیو و ریاس و صندل  
تناول کنند و از اغذیه اقصر اجتناب کنند و آب سرد بسیار بخورند و گل ارمنی با شراب و بعضی آورده اند که مفید بود و ترباق فایده  
و مشهور بطبوس پیش از غلبه با مفید بود و در عفران بکوبند و با عسل قرصانند با باد از آن بکند و بخورند فصل سوم  
و تدبیر ماکول و مشروب در و دبحث است بحث اول در ماکول حافظه صحت لازم است که اغذیه بکند و گوشت و شراب  
حلو و ریخ و غیره اقصر نمایند زیرا که بهترین غذا است که از خون نیک حاصل شود و لذیذ بود چون نان گندم آفت نارسید  
و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب غذا باشد انگور است و انجیر و رطب امرجه ماکولات درین دوم گفته خواهد  
شد انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن مان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها چیزی نمی تواند  
خورد و اشتها با میوه را دفع نمایند کرد و از ادخال تطویل مان اکل اجتناب نمایند و اندک شتها باقی مانند ترک طعام کنند  
و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نگند که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز علا  
نیاید کرد و عادت بحموضات ضعیف نخافت آورد و عصاب مضر بود و غذا آتفه موجب کسالت باشد و اشتها بر دوشیرین و خمر  
اشتها باطل کند و بدن گرم گرداند و غذا مالح نیز از خوشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بخامض  
کنند و بالعکس از آن تغذیه بالمح و حریف و بالعکس عادت با حما و ایم مزاج را ضعیف کند و در زمستان غذا با لذیذ خورد که  
بحرارت مایل بود و بالفصل عار باشد و در تابستان باید که بالفصل بارد بود و در ربیع و خریف غذا معتدل مناسب بود  
و مناسب مزاج صفراوی غذایه مرطبه بارده مثل قلیه که در و کشک جو و حموضات غیر یاسبه مثل قمر بنده و نارنج و عذره  
باشد و دوسوی مزاج را سرد که قانع رطوبات بود مناسب تر بود و همچو جبرات ترش و مثل حموضات و بلغمی مزاج را  
مسخ و ملطف مثل گوشت کبک و کبک و ته و بادا و چینی و زیره و سودا و مزاج مرطبه معتدل و حرارت مثل مرغ گوشت

[illegible]

در این باب  
عقل نیز متولد شد  
یعنی پادشاه  
یعنی از زور و اندک  
و نه از نفع و آرد و کذا  
آیا هیچ که با گشت و در  
بیزند از حکم حاج  
لان الله ستمه یصلح  
از نیجاست که سر با بالاد  
اگر معتدل مزاجان و  
یا طبعان میجو



بره وز رده بقیه بهترین نیت غذا آنست که روزی نوبت و در روز یک نوبت اتفاق افتد و آب میان غذا و عقب  
 غذا تا توانند نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت همضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت غذا را مطلقاً است ماحرکت عینیه  
 نباند کرد و شراب شیرینی بر سر غذا همضم نشده مضرب بود و همضم سده بود و در عقب غذا که برومائیته غالب بود ریاضت مناسبت  
 باشد و غذا بر لطیف مقدم باند داشت و صاحب سده ناری غذا لطیف نباند خورد و صاحب کون دعت و معده ضعیف  
 را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باند خورد و بخلاف متراض که او را اغذیه غلیظ کثیر الغذاء مناسب بود و کسی که بعد از غذا  
 احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باند خورد و مطلقاً از تخمه احتراز باند نمود و اگر امتلاً محسوس شود و غذا او  
 هنوز در معده باشد قی باند کرد و الا تلبین طبیعت ضروری بود و مسرودین اگر اورش کمون شهریاران مجرورین را  
 اطریق و کلند موافق بود و اگر هیچ ازین تدبیرات نکند خواب باند کرد و شبان روزی مساک باند نمود و بعد از آن  
 استحمام و اصلاح غذیه چاره بکنجین کنند و اصلاح بارده حاصل دفع مضرت اشیا غلیظ مثل برسیه و پانچ و فالوده و  
 نان فطیر با شیر مطلقه باند کرد و مثل آن بجامه و کبر سرکه و برک ترب و پیاز سرکه و بچنین دفع مضرت هر چیزی بدان خیر که  
 در مزاج صند او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباند کرد و ماست و ترب و ماست و تخم مرغ  
 نخورند و پست برنج کبر و نار بر سر برسیه انگور بر شیر برنج و کله و سرکه با برنج نباند خورد و کبوتر بچه با سر و پیاز و حل خورده  
 و شیر با شراب با قلا و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب شروع کرده باشند و بری که پوشیده باشند احتراز نمایند و از  
 و سبوت حموضات که در ظرف مسین باشند اجتناب نمایند خصوص که در آن پنجه باشند بخت دم و در مشرب با آب بعد از آن نخورند  
 که غذا شروع و همضم کند و در میان غذا آب نخورند بعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب بطلبید بیاید خورد خصوص که در میان  
 غذا آبخورد و جان دت کرده باشند و آب نباشد نباند خورد و اما محمود و جوان مجرور مزاج را از آن منع نباند کرد و اما در  
 استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلق آب نخورند خصوص آب سرد اگر صبر نتوانند  
 کرد اندک میص کنند و مطاوعت عطش کاذب نباند کرد و جمع میان آب روان آب چاه مضرب بود و اصلاح آب  
 فاسد به طبع کنند یا با خاک پاک یا میزند پس صاف کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح به شیر یا شراب کنند و  
 آب شور را به بکنجین آب زاجی را به چیز ملایم نرم و آب تلخ را به چیز نامی چرب و شیرین و تر یا قی همه  
 آنها مخالف پیاز است خصوص که بر سر پرورده باشند و اما شراب را قشری در مویز گفته که بهترین شراب آنست  
 که طعم و بو آن خوش بود و صفا و معتدل القوام باشد و اگر اندک از آن رطوبت بکنند و چند روز نهند فاسد نشود و با  
 که تا چهار ده سال بقول فلاطون تا هجده سال نرسد و شراب شروع نمایند و مشایخ و سودا و مزاج شراب حیران صفر غریز

له بالفتح  
 و نشد به صا  
 مکیدن را  
 و از فلاطون آن  
 حکیم است  
 سفید رنگ  
 یونانی همضم  
 است و نام  
 او اسکن  
 که از اشرف  
 ۲۵  
 یونان بود و آن  
 شاکر و سقراط  
 است و از استاد  
 افضل و اعلم حکما  
 جهان شرف  
 و شایسته  
 و بهر چه  
 دارد که  
 با دیده

کلان و فضل بودی  
 با دیده



و مخدومی مزاج و جوان این صفت مزاج با آب و یا گلاب مخمور کرده باشند یا مرقق آید و ساعت پیش از شرب  
 مخمور باید کرد و کپول صرف باند خورد و در زمستان بلاد باره بیشتر تحمل شود و در تابستان بلاد حاره بعکس و در بهار  
 صرف و اندک باند خورد و در خریف کمند و مخمور بشارب نگاه خورند که غذا بهضم شده باشد و بعد از غذا اگر دالکی موسر و  
 غذائی مناسب است رشک سماق و آنار و آب گوشت و مثال آن بحسب مزاج بود و در میان غنای و عقب آن پیش از  
 شروع در بهضم نباید خورد و اگر برای عانت بهضم بر آن معتاد باشد اندک شاید خورد و مادام که سرور و نشاط در تن باشد  
 و بنین سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شراب غصب نبود و حد انتفاع او این بود که نگذارد طامع نشود و چون خواب  
 غلبه کند و غشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و درین مشوش شود و حرکت است گریه و در تن باند کردن شراب  
 و بخواب مشغول شدن بر شراب اندک فی نباید کرد و شراب با کاسها کوچک است و باید خورد و بیکی دفعه خورد و بهضم  
 باشد مگر کسی بدین معتاد بود و کسی اندک شراب بسیار تناول کند و او را غذا اندک باند خورد و در غذائی او باند که چیزی  
 از درات باشد و از چیز نائی شیرین تر از باند کرد و کسی اندک زود مست شود و عود و زعفران جزو باده او باشند و در  
 شراب کثرت اما نقل و شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان مقدار و محتاج باشد مخدومی مزاج را سیب به و امرو و  
 و آنار و زعفران و حاضره و بوبات مضه و قرص لیمو و کجین از بقول کلمه و خیار و کاسنی مناسب است و اگر مزاج در ذات  
 حرارت بود و قرص کافور حضرت اده اند و سرد مزاج را نقل بگوارش مصطکی و عود و زعفران گلند و فندق و پسته و جوز  
 مناسب است و در مطوب مزاج را خود برشته و فندق پسته و بادام بریان کرده بکشت رساخته و یا بس اجز را بنوا که در طب  
 تنقل باند کرد و در میان شراب غنای باند خورد و شراب مجلس آخر و روشن در بستان باد و در کنار جوها خورند با صدا  
 و احباب و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد بنشینند و آداب صحبت است که ترنمین کنند با آنکه اندام را از وسخ پاک کنند  
 و جامه ناعلیه پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوئی خوش بکار دارند و در مجلس چیزیکه موجب تنفر باشد  
 مثل قهقهه و نفث و مینی پاک کردن احتراز نمایند و اگر غشیان شود از مجلس و رشوند و چون کنند با مجلس معاودت نمایند  
 و کلمات لطیف حکایات ظریف کنند و از حکایتی بخنی که موجب هم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم آید  
 از و متفرق شوند و اگر جماعت مست شوند و یکی هنوز مست باشد خود را مست نماید و در مجلس امیر و یا حین طبعه  
 باند کرد و مطرب باند که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و حلق و الف و تمیز بود و درستی افراط نباشد  
 منید و درستی مجامعت نکند که موجب ضعف اعصاب و امار شراب اندک در خارج مجامعت مفید بود و بقول حکما در  
 دو نوبت یا سه نوبت پیش شرب باند کرد و اقل مقدار آن بطبی باشد و بد آنکه سرعت سکر از ضعف دماغ بافت

لقا  
 انفرادی  
 که در آن  
 غلبه  
 نقصان  
 که در تابستان  
 و آنار  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 عود و زعفران  
 چون کافور  
 آن و عطر  
 فیه حاضره  
 ملا و شراب  
 خلط



علاج زانست الخ  
باندوالت كذا عبا  
از انكه شرب من بعض  
او در

سید بنیاد و نجاران  
سید بنیاد و نجاران

فضل و طوبیٰ مختلط شدہ  
احداث

در سبب آلودگی و نقصان  
مستطابق

توسیع حلقہ دارالامان  
توسیع حلقہ دارالامان

اکل بود و یا حرارت مزاج یا تقح بیابی یا تناول مخبرات یا مجففات مثل زعفران و عود بود و قفل و بطور دیگر از عکس آنها بود و تناول سومات و خلوصی غسل چرب کرده و به و کبر و کشین و سداب زیره و دروغ و آب سرد با سیرکه از آن جمله است که در میستی آید و گویند اگر کسی پیش از شراب بنجامه عدد بادام تلخ بخورد دست نشود و اگر صندل تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم ترب هر یک سه گرم و کافور دانگی بکوبند و حب زنده بقدر خود می پیش از تشریح از آن بخورند و دست مست شوند و شراب یا عرق گاوزبان تفیر کم زیادت کند و با کلاب آمیخته معده باشد و با عرق بید و کاسنی محرومی او جگر گرم مناسب و اما خا عیارت از ارتفاع بخارات شراب و بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غشیان پیدا شود و سبب آن لقیه شراب باشد که منضم و مخدر نشده باشد و خا از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف مضمود و دفعه و کثرت شرب شرابها مختلف نیز بود و بهترین علاج خارا ناست که معده را از بقیت که باشد بقی پاک کنند یا تلین طبیعت کنند و مشموت بارده و مقویه بپویند و آب برف و یخ و رخ و رخار مفید بود و استحمام و دلک ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیه معده از بقای شراب از شراب شراب زرشک ریاس به وسیله انار و سکنجین مناسب و دوازده حبه صحنات و سفید با جات رقیق گویند اگر دوسه کانه شراب جهت تنفید و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه عشتی گفته است شعر و کاسا شربت علی لند + و آخری تد اویت منها بها + مجنون نبی عام و حق لیلی این بیت گفته شعر تد اویت من بلیلی من الهوی + کمایتدا و شادب الحمرنا + و این بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی ابد که از میستی بهوش آید دلک طرف و پا شوی کند و آب برف بنیاید و بر روی نند و سر که و گلاب صندل کافور بپویند و آب مصل و غوره و دروغ و سکنجین و انار ترش و امثال آن را برف مناسب و آب کشین و بید و خیار و کدو و عرق طلح و شاه چینی بر پشیا و مالیدن مفید بود و آنچه را تخم شراب کم و کشین و رازیانه و عود و دارچینی و قرفة و کبابه و راسن حب السکب و مضمضه سیر که و آب غوره هم مفید بود و فصل چهارم در تدبیر خواب بیدار بهترین خواب است که مغرق و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در مضم شروع کند و شائد که برای عانت مضم خواب کند پس اول بطرف راست خفتن تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در مضم شروع کند پس ف چپ گردد تا کب بجلتها بر معده مشتمل گردد و بواسطه تسخین و مضم کامل شود و بعد از مضم باز بطرف است باند خفت تا غذا را بکبد ببلد ببل باشد و پیش از خفتن و دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن مضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب باشد و مثل آن که سبیل در دروشت و کابوس و صرع و خواب غلو معده مضر باشد و ضعیف ند و آواز آب و از آسیا که نزدیک شد حکایت آن کتاب اند و خواب در فصل پنجم در تدبیر خمار

چنانکه گفته و اگر این تندی  
 قایده نکند و فضل را از منصف  
 بنیاد و یکسب بجا آید  
 بیخ و بن و در دو باب که در  
 طعام ملائم خوانند و چون  
 بگذرند و فرستاده افشانند  
 بطعام مخلوط شده مانند گوشت  
 و عسله معده را قوت بدهند  
 و  
 مخفی که مطیع خوار باشد و قاطع  
 بخوار باشد چون شربت انار و سیب  
 و بیج و لوزه و امثال آن و باید  
 که این شربت با آب سرد و میخچه  
 بجای آورند تا سرد شود و الف با شکر  
 که از آن فروغ که قور و کاکا  
 و یک پیاز که در شکر دم کنند  
 و لنت را او پیاز در دانه  
 که در

ویداری درسته ضروری مع علت ضروری و متناهی مستحکم دیگر مشروط گفته ایم در اینجا بر چه متعلق تبدیل آنهاست ذکر میشود ۱۲ و بر شیت خاطر



اسفند ماه

نورانی

گشتن از گشتن

کبودن قیاس

و باز بپوشیدن

کرم

بهره از بهره

۷۸

۷۹

اشباح

چین

براده

پاشنه

جاست

علاقه

میشود

بدانکه استفراغ طبیعی است که هر روز و در وقت طبیعت مجبیه و با فضله لیلی و نهاری منفعی شود پس اگر طبیعت حبس واقع شود  
 بمثل اسفند یا چرب یا اسفناخ و حلیم گندم و حشو امثال آن طبع را نرم باند کرد و از قابضات احتراز باند کرد و اگر  
 احتیاج اقتدیشیافات و قنهای نیم مد و دهنده خصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج بدو بود و اگر طبیعت یاده از  
 مجبیه و نه سبب متلا از اخلاط یا غذا یا تناول غذا مختلفه بودی باند کرد که زائد نشود مثل ساق و زرشک قلیه سبک رند  
 و حلیم و خیر الامور عایت کنند و با علاج اسهال و طبیعت باب خود گفته شود انشاء الله تعالی فصل ششم در تدبیر جماع بهتر  
 وقت نگاه است که غذا مضغ شده باور و رقیق بود که معتدل بود و بدن متلبه بود و جماع در خلوه معده مضرازان بود که در امثال  
 باشد باند که نگاه شروع کنند که شهوت و شوق بحد کمال نباشد نه آنکه تکلف تصور تحیل خود را بدان دارند و مجامعت با عی  
 و کریم اللقا و کسی از و منفرا باشد و با حائض و صغیره نباند کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصبیه و ضعف بصیر شود  
 و در عقب ف و عقب فرج و غم مفرطین اسهال و مضر و جماعت نباند کرد و کسی که یابس اج باشد یا قلب معده یا حشایا نیم  
 یا عصاب و ضعیف بود مجامعت نباند کرد یا کمتر باند کرد و جماع با مجبوب مستر بود و ضعف نیارد با وجود استفراغ منعی بهترین اشکال  
 جماع است که زن بر مرد در آید و بدترین نبات آن بعکس این بود زیرا که منعی تمام مستفراغ نشود و شاید که منعی در حلیل مرد و  
 و موجب تعفن و درم قضیه و دو پهلو خفته هم نشاید و بر بیا ایستاده ضعف آرد و باند دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که غالب  
 است و بر طوبت که منفعل است پس اگر مرد و نقصان یا نبندت در آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسان تر باشد  
 و آنچه بواسطه پیر باشد تدبیر آن بتوان کرد پس اعانت حرارت و طوبت بطریق اعتدال موجبیت این امر باشد و شاید که ضعف  
 این فعل از ترک استعمال و نیان بود چنانچه در فطام یا تخلیات سرد و او نام بود چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس با او جماع  
 کند و نفس متاثر گردد و یا هم کند که او را بسته اند و فرط محبت و عشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع تخلیات  
 بود و مطالعته کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان ارد و استماع کلام سنا و نظر در تصاویر حیوانات موجب  
 هیجان این قوت بود چون معالجه این قسم در باب خودش خواهد آمد بدین را گفتا کرده شد فصل هفتم در تدبیر جماع بهترین جام  
 آنست که هوای آن بنید باشد و مکان او فراخ و آب آن شیرین و بنامی آن قدیم و بسیر گیس گرم نگردد باشد و معتدل بود و وقت  
 استحمام آگاه باشد که غذا مضغ شده باشد و تدبیر جماع در اندرون جام باند رفت یعنی در خانه اولی مانی توقف کند پس در خانه  
 دوم پس در خانه سوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر طوبی مزاج باشد اول بنشینند و آب بر خود بریزند و اما سوم  
 جام در و اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس اج بود اول آب بر بدن بریزد و پس بنشیند و استعمال آب بیشتر  
 از هوا کند و تدبیر جماع بیرون باند آمد و ترها بیشتر باند کرد و اما هوای اثر نکند و کیسه و را ورم یا تفرق اتصال یا حفر عقیقه

فصل در تدبیر جماع



که نتیجه نیافته بود بحکم نباید رفت و در عقب جام غذا خوردن فریاد کردند و در عقب غذا استقامت بخندین بود اما با آن خفیف شد  
باشد و بر خلومعه بحکم رفتن مزاج و جفاف آورد و مرطوبی مزاج را بخندین سبب دو کسی که استعمال ریاضت کمتر کنند  
استقام معرق باند کرد اما غتسال آب سرد و جوان محرومی مزاج را در تابستان سبب شد و صبی شیر را و کسی که حساب  
اسبال باشد یا نزله آب سرد نشستن مضرب بود و اغتسال آب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند و عرشه  
و فالج و تشنج رطب مفید بود و عرق انسان و نهال و اجزاء و رگ آن نافع بود فصل ششم در تدبیر حرکت و سکون بدن  
بعد از استقرار غذا در معده حرکت سبب و ماعدا باشد و برضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضلۀ غذا از بول  
و براز دفع شده باشد و غذا مضرب گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و وقتی که هوا معتدل بود استعمال باید کرد و ریاضت  
بر امتلا مضرب بود و تا حرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق بدین نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون  
تغیر در لون کلال در حرکت بدین آید ترک کند و بر خلومعه و بعد از جماع مضرب بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و عضلات  
ماؤف را بخندین ریاضت نباید و مثل کسیکه در او آب بود ریاضت باید کرد که باطنی او را آن کتب نباید و او علی بن داود ریاضت بعضی  
بغایت مضرب شد و بدو مناسب بدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و استپ اندن پیاده رفتن و شناوری کردن و غیر  
انداختن و دولا ب گرفتن گونی دن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و عضو لطیف و نرم باشد و مناسب قهقان  
و ابدان ضعیفه بود همچو سوار شدن آهسته رفتن و در زورق نشستن این ریاضت بکسب جمیع اعضا بود و آسوخه و جگر  
خاص بود همچو افکار که ریاضت دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و در انشای  
دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و نفس بقرات بود و باذن ثقیل حاده و ابتداء ثقیل نباید کرد و بتدریج  
بحا و رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت و او را تا شتر نام است و دلک سخت بدن اقوی گرداند و دلک نرم را  
زایل کند و دلک بسیار نزال آورد و دلک بجز پیرمائی نرم یا دست نرم حبس کند و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک  
عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باند کشید و دلک را عابثا و اعضا باند کرد و با سافل قطع نباید کرد و بعکس این  
نشانید و چون غلج الطیف خود داده باشد ریاضت اندک خفیف نباید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد ریاضت نیز قوی  
نباید کرد و در تابستان استعمال او کمتر نباید کرد و در زمستان بعکس و صبیان را ریاضت لطیفه قلیله مناسب  
بود و شبان را ریاضت قویه غیر طولیه و کپول و مشایخ را الطیفه و طولیه معتدله مفید بود فصل هفتم  
در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت برودت و یبوست غالب میشود تدبیر ایشان بمسخرات و مرطبات کنند  
و دلک ریاضت و استقام معتدل ایشان بود و تحلیل غذا کنند اگر چه بدفعات خورند و اجتناب از افراط و ببلع کنند و استعمال

الحق تعالیٰ

مکتبہ انوار الحق

11/11/11

مجلس

۱۳۰۰

۱۰۰

مفتی محمد رفیع

۱۰۰

۵۰

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۹

بہارِ نبویؐ

بہارِ حیات

١٥٨١

فقد

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

اولاً

ای روزی

مجلس شورای اسلامی

فصل من اوراق

۱۰۰







کند و سر که در غش بند و تخم کفر و فستین نیز از دافحات فی بود و سوراخ بینی را با سفید اج لیدن مفید بود باب  
 دوم در معالجات کلی مشتمل بر فصلی در آنکه معالجات بر سه نوع است تدبیر غذا و علاج بد و اول عمل بید  
 اما تدبیر آنست که در اسباب سه ضروری تصرف کنند بر وجهیکه مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت مجسم  
 ادویه باشد زیرا که اسباب ضروری بدن از تسخیرین تیرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا از آنجمله است که اول  
 حکم چند خاصست مثل آنکه در بجران در وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل مضطرب غذا از  
 مرض باز آید و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوت و مضغ ضعیف بود تغذیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا را  
 بمقدار اندک تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذا تقویت تغذیت حاصل شود و تغذیل مقدار آن با ضمه عاجز نیاید و قوی  
 اشتها قوی باشد و با ضمه تقویت بود لیکن بدن از اخلاط متلی باشد تغذیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی  
 غذای که در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار حاصل نشود تا موجب یادتی اخلاط نشود و در کمیت بسیار بود و معده  
 و قوای بدن مشغول شوند و قوی که اشتها نباشد و معده ضعیف و اخلاط بسیار باشد تغذیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و  
 بایند و آنست که غذا اگر چه مدتی است مرض نیز در بدن پس در امراض آنقدر که از آن بد بود بکار دارند و در امراض  
 مزمنه عانت قوت ضروری بود و اما در امراض حاده که در از نمیکشد تغذیل غذا اولی باشد اما در علاج بد و اسهال و غیره  
 کنند اول اختیار کیفیت و ادویه آن موقوف باشد بر معرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض عارض باشد و ادویه و بارده استعمال  
 کنند و بالعکس است آنکه در مرض الحاحی باید کرد بخلاف حفظ صحت که بشاکل کنند دوم اختیار کمیت و ادویه آن موقوف  
 بر معرفت کیفیت و درجه و ادویه آنقدر روزی آن اندک و تعیین و وزن آن موقوف است بر آنکه از معرفت  
 طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و مهله و صناعت و عادت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو  
 مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصل معلوم باشد بعد از آن بد که مقدار  
 مزاج تغییر یافته تا تغییر وزن آنکه چون خلقت عضو معلوم شود بآنکه مصمت یا محوف یا خف یا کثیف یا بداند که در  
 عضو مصمت کثیف ادویه قوی استعمال باید کرد و در عضو محوف ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد چنانچه  
 یکی آنکه اندک عضو بعید ادویه قوی علاج کند و قریب العکس دیگر آنکه بداند که بادویه چه باند آمیخت تا بد آن  
 عضو رسد چنانکه زعفران بادویه قلب مد رات بادویه اعضا بول متخرج کند دیگر آنکه داند که دو ایکه از جهت  
 بعضی ساند چنانچه در امعاء غلیظه و در امعاء علیا سهل و دیگر آنکه داند که جذب ده بیکه ام طرف باند کرد و در جذب ده  
 که هنوز تمام نرسیده باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول رعایت مخالفت چنانچه از زمین بسیار و از فوق سهل باشد

اختیار  
 کیفیت و ادویه  
 چنانچه مزاج  
 مرض و طبیعت  
 بسیار گرم  
 در از نمیکشد  
 ۵۱  
 بد و اسهال  
 معنی و خلقت  
 کمال  
 کثیف و بد  
 دانستن و تعیین  
 بسیار از زمین  
 بد و اسهال  
 ۱۲



در وقت عادت اولی  
 در وقت عادت دوم  
 در وقت عادت سیم  
 در وقت عادت چهارم  
 در وقت عادت پنجم  
 در وقت عادت ششم  
 در وقت عادت هفتم  
 در وقت عادت هشتم  
 در وقت عادت نهم  
 در وقت عادت دهم  
 در وقت عادت یازدهم  
 در وقت عادت دوازدهم

در وقت عادت اولی  
 در وقت عادت دوم  
 در وقت عادت سیم  
 در وقت عادت چهارم  
 در وقت عادت پنجم  
 در وقت عادت ششم  
 در وقت عادت هفتم  
 در وقت عادت هشتم  
 در وقت عادت نهم  
 در وقت عادت دهم  
 در وقت عادت یازدهم  
 در وقت عادت دوازدهم

کند دوم مراعات مشارکت چنانکه در علمت مجرب بر بیان نهند و جذب کنند سوم مراعات محاذات چنانچه در علمت کید  
 با سلیق این کشایند و در علمت محاذات با سلیق این چهارم مراعات تبعید کنند یعنی عضو یک ماده از آن جذب کنند بسیار نیز یک  
 عضو یک بدن جذب میکنند باشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر ممکن شد باشد از نفس عضو جذب باند کرد یا بعضی یک قریب  
 بدو باشد نقل باند کرد و شرط او آنست که از اشرف اجنوح نقل باند کرد و بعکس این معرفت قوت عضو مفید باشد از  
 وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ویه قویه استعمال نکنند و مواد را دفعه از آن مستفیع نگردانند و ادویه او را از  
 مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضو یک فعل اولست با جمیع بدن مشترک بود مثل  
 ورید در آن دو یه قویه استعمال نکنند و ازین باشد که در حیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودت شدید باشد  
 ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در عضو ذکیه الحس استعمال دیند ادویه شدیة التحلیل نکنند و معرفت  
 مقدار مرض مخدیان باشد اگر کیفیتی عارض شده باشد شدید بود آنرا با ادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد با ادویه ضعیف و اما  
 اعراض ملایم خود ظاهرست که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باند کرد و عادت را نیز مرع باید داشت و قانون سوم در استعمال  
 ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدا و دوم استعمال را عادت کنند و در انتها استعمال محلات و منضجات و دیگر آنکه در مرض  
 که مواد آن بسیار بود و در مرض که با خطر باشد و در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نفع نکنند و اگر مرض خطر بود و مواد آن  
 معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مرض ساقط شود اول نفع دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با هم میشوند  
 اول تسکین وجه باند کرد اما معالجه بعمل چنانچه استخوان کسور و در مخرج و بطه که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن  
 و قطع و خیاط و مثال آن بود و اول علم چون معالجه بانواع است و حکم هر یکی مختلف علی سبیل الجمال بیان هر یکی در رساله گفت  
 آید فصل اول در معالجه سوء المزاج بد آنکه سوء المزاج سادج را معالجه بتبديل مزاج کنند چنانکه سوء المزاج گرم را با شیا  
 بارده و بعکس اگر سوء المزاج کاذب بود استفراغ ماده باند کرد و بعد از آن اگر سوء مزاج با بود تبديل مزاج کنند و تخمین مزاج بارده  
 و را ابتدا سهل باشد و در انتها چون مستحکم شود شکل و در بدیر حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدا  
 بود منعم سبب و تبديل مزاج و بیاورد آنست که استفراغ وقتی کنند که در شرط بود اول امتلا از مواد دوم قوت بدن سوم  
 مزاج حار رطب چهارم سخت معتدل و سمن نجافت تخم بله معتدل و حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض  
 یعنی مستعد قروح معاود و نباشد ششم منقضي بود یعنی شجوخ و طفولیت نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سردی  
 سردی اگر گرم نباشد و نهم آنکه صناعات او شدیة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز باند کرد اول اخراج آن خلط  
 که بدن آن متناهی شود و دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه غلیان را برفع کنند و معض را با سهال سوم آنکه مزاج

بیشتر

چنانکه در علمت محاذات با سلیق این چهارم مراعات تبعید کنند یعنی عضو یک ماده از آن جذب کنند بسیار نیز یک  
 عضو یک بدن جذب میکنند باشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر ممکن شد باشد از نفس عضو جذب باند کرد یا بعضی یک قریب  
 بدو باشد نقل باند کرد و شرط او آنست که از اشرف اجنوح نقل باند کرد و بعکس این معرفت قوت عضو مفید باشد از  
 وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ویه قویه استعمال نکنند و مواد را دفعه از آن مستفیع نگردانند و ادویه او را از  
 مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضو یک فعل اولست با جمیع بدن مشترک بود مثل  
 ورید در آن دو یه قویه استعمال نکنند و ازین باشد که در حیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودت شدید باشد  
 ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در عضو ذکیه الحس استعمال دیند ادویه شدیة التحلیل نکنند و معرفت  
 مقدار مرض مخدیان باشد اگر کیفیتی عارض شده باشد شدید بود آنرا با ادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد با ادویه ضعیف و اما  
 اعراض ملایم خود ظاهرست که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باند کرد و عادت را نیز مرع باید داشت و قانون سوم در استعمال  
 ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدا و دوم استعمال را عادت کنند و در انتها استعمال محلات و منضجات و دیگر آنکه در مرض  
 که مواد آن بسیار بود و در مرض که با خطر باشد و در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نفع نکنند و اگر مرض خطر بود و مواد آن  
 معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مرض ساقط شود اول نفع دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با هم میشوند  
 اول تسکین وجه باند کرد اما معالجه بعمل چنانچه استخوان کسور و در مخرج و بطه که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن  
 و قطع و خیاط و مثال آن بود و اول علم چون معالجه بانواع است و حکم هر یکی مختلف علی سبیل الجمال بیان هر یکی در رساله گفت  
 آید فصل اول در معالجه سوء المزاج بد آنکه سوء المزاج سادج را معالجه بتبديل مزاج کنند چنانکه سوء المزاج گرم را با شیا  
 بارده و بعکس اگر سوء المزاج کاذب بود استفراغ ماده باند کرد و بعد از آن اگر سوء مزاج با بود تبديل مزاج کنند و تخمین مزاج بارده  
 و را ابتدا سهل باشد و در انتها چون مستحکم شود شکل و در بدیر حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدا  
 بود منعم سبب و تبديل مزاج و بیاورد آنست که استفراغ وقتی کنند که در شرط بود اول امتلا از مواد دوم قوت بدن سوم  
 مزاج حار رطب چهارم سخت معتدل و سمن نجافت تخم بله معتدل و حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض  
 یعنی مستعد قروح معاود و نباشد ششم منقضي بود یعنی شجوخ و طفولیت نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سردی  
 سردی اگر گرم نباشد و نهم آنکه صناعات او شدیة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز باند کرد اول اخراج آن خلط  
 که بدن آن متناهی شود و دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه غلیان را برفع کنند و معض را با سهال سوم آنکه مزاج



ماده خرمی طبیعی باشد چنانکه آلات بول نسبت بامحکمت و معالست با مقعر او چهارم آنکه ماده را چند آنکه احتیاج باشد  
 مستغرق گرداند اگر مرض متحمل باشد از کثرت استغراق اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استغراق کنند چنانچه در امر  
 مزمنه و بخیط بعد از نفض تمام استغراق کنند فصل دوم در تدبیر مسهل و حقنه و فی اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل  
 ماده را نفض دهند و پیش از آنکه بیک روز بجام روند و بهترین وقت خوردن مسهل بیع و خریف باشد کسی که معتاد خوردن  
 باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید  
 مضر نباشد و بعد از شروع در عمل قطع خواب نشاند کرد و تا مسهل در معده با غذا بخورند و اگر بر سر مطبوخ قوت آنرا  
 زایل کند اما اگر شکم بچد شاید که اندک آبرگرم بخورند و دوسه قدمی بنهند و بعد از چهار و پنجها آب گرم مفید بود کسی  
 که از شرب مسهل غشیا نیند مقویات معده مثل شراب سیب به و ریاس اندکی تناول کنند و کسی که در مسهل قه  
 کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل در روغن کنند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات باب فائر  
 بیاشامند و محوری مزاج را تخم بنگو بر سر آن کنند و برود را تخم مرد و محدل مزاج را تخم شاهسفرم و چون این شربت بگذرد  
 غذا لطیف تناول کنند و نان بخورند و چون کسی مسهل بخورد و عمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک نکند کرد و مشغال مصطلک  
 بسازند و بر سر جلا گیم تناول کنند و در روز دوم مسهل نباید خورد و اگر در مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده  
 بعضی غلیظ مانده و در معده بماند و گاه باشد که مسهل متقی شود بسبب آن صغف معده یا تخمه یا بیوت تغلیظ کر است و در این  
 چون اسهال از حد تجاوز کند عطش غالب شود و رنگ مستغرق بگردد و قطع باند کرد با آنکه اطراف به بندند و قاضیات تناول  
 کنند و بر معده ضا و سازند و تقویت مشروبات تعریق بحام مفید بود و شراب ریاس غوره برف سرد کنند و بخورند  
 بود و اگر بارنگ ریش بخوشانند و ... و بخورند نموند بود و اگر ساکن نشود حب ارشاد و بریان کنند و بادوغ بربند  
 و تهیج قی نیز اسهال را دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بنگو بر روغن گل حریب کنند و آب سرد بخورند و عطسه آرند  
 و بپایند است که ادویه مسهل بعضی تلخین عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی با زلاق مثل سیبسان و خطمی و بعضی بعصر مثل  
 بلبله و بلبله و بعضی خاصیت مثل تخم الحنظل و سقمونیا اما استغراق بقی صحیح المزاج مناسب و دو مفاصل و فقرش و عشه و  
 فایح و مالخولیا و جذام را سود دهد و در مایه و روز پیاپی کنند و از بهر قی کردن طعنها مختلف یا خورد یا شربا بهای  
 مختلف با سقیات مثل مطبوخ شبت و پنج مہک تخم و برگ ترب اندکی غسل و نمک ملغمی مزاج را و بکچین و آبرگرم صفا و می مزاج  
 و در حافی کردن شکم چشم را به بندند البته و بعد از فراغ دهن روئی آب سر بشویند و شراب سیب گلاب تناول کنند و اندک  
 بخانند و غذا بخورند تا اشتها صادق نشود و اگر از استعمال مقویات اعراض می مثل کرب عرق و قطاع صوت پیدا شود و در عمل

نام مستغراق کنند  
 چنانکه کسی احتیاج  
 نفع دهنده اسهال  
 اول نفع دهنده  
 و بعد از آن که خطی  
 غالب بود استغراق  
 کنند و اگر عیال  
 صاحب  
 فایده و نفع  
 قی کسی که در  
 علت باشند  
 از رنگ و از رنگ  
 بنفشه و در روز  
 ۵۳  
 در غده و در غده  
 باشند و نفع  
 و بلبله و بلبله  
 بود و در اسهال  
 بهر از قی و در  
 از آب و از آب  
 از آب و از آب  
 از آب و از آب

نکند  
 نکند  
 نکند



مضمون ووداد  
 قضا قال باجر  
 ان سرار وراحت  
 بهو النور الكبد  
 الاختار وراحت  
 قوا النسا لغير  
 نون و الف مقصود  
 رگ که کشیده شده  
 است بالاران  
 از جانب و شش  
 تا کعبه سیه



والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله  
والمؤمنات هم الذين آمنوا بالله ورسوله  
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله  
والمؤمنات هم الذين آمنوا بالله ورسوله

۵۵  
رگلات کو دفع بر عطفه  
عطفه بالفم فخرات را  
گوشت کبیران لب سفا  
و دقن و قوت دین  
بویار با سفا  
فاندرین ماکور دین  
موقع است مفرغ  
فاندر اندر بیان فخر  
شرابین که دوست  
واقع است در

ن دور آن مذکر  
در گوشه چشم واقع اند  
از اعرفا القادر  
۳۳ قوه عرفیه  
رنگ است که بسیار  
است و از اعرفا القادر  
۳۴ قوه  
گویند  
نمونه آن سید عرف  
اصغاری که گوشت و قوه  
۳۵ اند  
تفهقه در آن

۵۵  
رگلات کو دفع بر علقه  
علقه بالفم منوات را  
گوشت کبیران لب سفا  
و دق و قوت دین  
بویار با سبک  
فاندرین ماکو دین  
موقع است مفرغ  
فاندر اندر بیان فصد  
شرابین که دوست  
واقع است در



کشف ذوق مخفی (مطلع العکوب) زدن لاله میزند و بانار و شریک و دیان نیز بلانار است دوم آنکه بلانار است که تا به پیشانی می کشند و در دهم یکی شتر با دو دهم که دو گانه است قوله با شکر دیان

مانی بجهل و عدم دال بجهل  
 دفع و اوقم بپایه بندی پر  
 سر را گویند که بالائی است  
 و مانند تخیف و سلاست  
 است  
 که هرگاه ارسال علی مطلق  
 شود و علی سبب مستند بظن  
 بسیار گردد و باینکه اینها را در  
 خبرین که در ظن طلاق باشد  
 و بپند و پر که ام از اینها  
 ۵۶  
 که سبب الحاق  
 باینست و انقباض معلوم  
 که در این طلاق خصوص  
 فساد آن و ضعیفان و محکم  
 شود و اندازد ارسال مطلق  
 شود و باینست و شک نیست که  
 چنانکه در حجابت بسیار  
 و باینست سال از حقت نداده  
 اند و باینست سال نیز  
 از آن نموده و مطلق جان  
 قیاس است بکین و تجربه  
 طلاق است بجهل و عدم دال بجهل

تعالیفات نماید و اگر بعد از آنکه بکشایند خون باز نه بسته باشد بار دیگر این دویه دهند و اگر خون زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان است هیچ کاری نکنند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاد شود از جانب دیگر مخالف آن قصد کنند یا صافن بکشایند اما حجامت با شتر باشد و بی شتر آنچه بشتر باشد استفراغ از جوف معده نکند بی تعرض استفراغ از اعضا رئیس و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فریه مناسب است و بهتر وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در مقدمه شانزدهم در ساعت ششم از روز و بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و ذوقین مضرب بود و بر نقره گردن خلیفه الکحل بود و جرب عین و جرب مغید بود اما نسیان آن رد و بهترین آن باشد که زیر تر از نقره باشد و در شانزدهم خلیفه اسلیق بود و خفان فم محد در مضرب و بهترین آن باشد که میل بالا تر کنند و حجامت صد غن کین رگهای گردن خلیفه قیقال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و بر مخدوه و نامر در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بزوق دندان در و حلق را مفید بود و بر قطن و امیل و شور فخذ و نقرس و او الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام و درم خستین و خراجات فخذین نافع بود و از خلف خراجات التین از ایل کند و بر زیر زانو بر ضربان او و جراحات ساق مناسب بود و بر کعبه اش در ارطش و عرق النساء و نقرس مفید بود و حجامت بی شتر بر این این باشد که ماده را از جبهه بجهت جذب کند یا ورمی غیر اطامه گرداند یا ماده را از عضو معصوم نقل کند یا بر این جذب م و تسخین عضو یا بر تحلیل ریح یا تسکین وجه کند یا بر این عضو خلع موضع خود همچنانکه در قیله که اتساع کیس انشعاب است بسبب ول چیزی در و از امعاء شرب باشد که در حمام مجام بر پوست شکم نهند آنچه فرو آمده باشد باز گرد و بعد از آنکه شکم را بر و عنق بالیده باشند و حجامت با شتر از دو سال تا شصت سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمی رنگین که در آب می باشد و آنرا از او دور نگویند و در امراض هله آنرا بر عضو نهند و خون مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند و آن رسفه و قه با و جمیع امراض جلده مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن صندل و طحلب که جامه خوا بک میکوبند و آنچه بر پشت او حذر زد باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنهال موش بود اشقر و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد و بزرگ سر بود و آنچه شبیه بار ماهی باشد و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر خطها لاجورد یا طاوسی بود این مجموع بد باشد و باند که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول آنرا سزگون باند کرد تا قی کند و بعد بشویند و عضو آب بپورده بالند تا سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر آن عضو را بگیرند باره خون آن عضو بالند و چون غنچ امند که جدا شود نمک خاکستر بر او نشانند و چون مغید محجمه بر آن نهند و بر فوق مهر کنند تا اگر بقیه مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز نماند حجامت بسیار بر آن افشانند خاتم مد آنکه چون اخر جمعه ندانند امعاء مضربا گردانند

دوستی اجازت بارسال  
عذرالمحتاجه و نفع بکلی  
نمیبرد گشته و در وقت  
که صفای بر آید از حلقه  
پاشند و شایع که از این  
خون که شش و کبد و جگر  
در آن پدید آید بر بستر  
ارسال علق میکنند و اگر  
اکثر اطفال و سینه  
که ناف ایشان



تند بسزند و دار المسک خفکان سوداوی سودا المزاج قلب مفید بود و ریاح حاره و صرع صبیان و طوبت  
سعد و آماس خنجر و اناغ افند سنبل مرشک سافج هر یک و درم زعفران یا خواه تخم کرفس هر یک چهار درم  
صبر مقوطر سه انستین یک و هر یک بست درم ریونیدینی شش درم چند بیدستر و رو نیم و مراد آب گرم حل کرده  
بعل غام سه وزن بسرشد آنوشد آرو مقوی قلب معده و کبد و مفرج و مقوی نفس بدن بود و  
بومی بن و رنگر و می نیکو گرداند صفت آن رقیق گل سرخ شش درم سعدی چند درم زعفران قرفه زریناد و آرد  
قافله ییل جوز بوا بسا سه هر یک و درم مصطکی قرفل اسارون می هر یک و درم بکوبند و پزند و آله بکرطل در  
رطل آب بکوشانند تا باثلثی آید پس صافی کنند و باد و رطل قند بقوام آرند و ادویه کوفته در آن بزنند و بچوب بید  
بزنند فلوینا رومی قولنج و خفکان و اوجاع کبد و سعال اسفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بزرگ پنج  
یک بست درم افیون درم فطر اسالیون سنبل هر یک چهار درم کرفس درم سافج سلینو عاقر قرقص صاحب لبان  
افیون هر یک درمی بکوبند و بر روغن لبان ملوث گردانند و بعل سه چندان ادویه بسرشد و بعد از شش ماه  
می بخورند فلوینا می فارسی خفکان قولنج و اوجاع رحم و کثرت استقار اناغ بود و فلفل سفید بزرگ پنج  
هر یک بست درم افیون درم زعفران پنج درم سنبل مرعاق قرقص افیون هر یک و درم چند بیدستر زریناد  
و روخج هر یک نیم درم لولوشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعل سه وزن بسرشد و بعد از شش ماه  
استعمال نمایند باب چهارم در معاجین اطریفات معجون بخاج مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد ص  
بلبله سیاه بلبله آله هر یک درم سفیاج آفتیمون اسطوخودوس تربد هر یک پنج درم بکوبند و بعل بسرشد  
شراب بنج مثقال باشد معجون تربد قولنج بکشاید و در پشت و باد مارا مفید بود و ص سقمونیا یک مثقال  
زرد و مثقال خیر بو ا قافله زنجبیل داچینی قرفه نارمشک قفل فلفل هر یک و کشرده مثقال مجموع بکوبند  
بسل بسرشد شراب پنج درم باشد معجون سورنجان سقر فلفل سفید یک هند و رقیق گل کشته خشک  
اد و رو نیم سورنجان درم تربد سفید پانزده درم روغن بادام سفید درم سقمونیا سه درم غسل کف گرفته  
درم بسرشد شراب یک درم تانج درم بیاضا شش درم معجون خیار شنبه  
ست درم بنفشه ده درم نمک سندی هفت درم رازیانه انیسون مصطکی پنجر  
السوس هفت درم غسل خیار شنبه صد درم فانید پنجاه درم روغن بادام  
بکوبند و بعل و فانید بسرشد معجون حجر الهو کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرا

[illegible]

من همدان به تهران







یکم شقال باشد معجون جرمه سیلان شک امفید بود صفت آن در حلیت زنجبیل از یانه قساوی بکوبند  
 و بعسل یا شیر قند بسزند شربت یکم شقال باشد معجون لبوب منی بفرزاید و قوت باه دهد و کلیه متنا  
 و دماغ را تقویت کند و رنگ و می نیگوگرداند صفت آن مغز بادام و جوز و جلعوز و حب لم و فندق  
 فستق و نارنجیل خشک شش در می سرخ و سفید گنجد تخم گند و جرجیر و پیاز و شلغم و اسپست و همین و زنجبیل  
 و دار فلفل و کبابه و قرفه و دایچینی شقال و خولجان و تخم بلبون با عسل سکه چندان ادویه بیامیزند شقال  
 تا دو و شقال تناول کنند معجون شباد و رطوبس مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم  
 را مفید بود و قولنج و حیض بکشد و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادا باشد و سده و صنف نفیس و اوجاع  
 سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر سقوطری یا زرد که غار بقون ببت درم زعفران  
 و ارجینی و جرمه مصطکی حب بلبلان و فرفیون فلفل و دار فلفل جنطیا نامرقاح از خرما مابریکد و درم قسط کماذیر  
 اقیصون هر یک چهار درم اسارون سلنجه تقوینا هر یک شش درم منبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه  
 چندان ادویه بسزند و بعد از ششاه چهار شقال تناول کنند معجون سورسجان و جاع نفیس  
 و مفصل و عرق النسا را مفید بود صبر سورسجان سفید شش درم بوزیدان بی زهره بنج کبر زهره کرمانی  
 شیطرح بریکد و درم پوست بلبله زرد هفت درم تخم کرفس از یانه ورق حنا زبد البحر فلفل سید کشتیر خشک  
 نمک هندو سقتر بریکد و نیم ورق گل محموده زنجبیل هر یک سه درم تربید بخدرم روغن بادام مقتدم  
 عسل صند و پنجاه درم شربت یکد درم تا بخدرم باشد معجون بلاد و رعشه و فالج و سکه و لقوه و جمیع امراض  
 بارده را مفید بود صبر زنجبیل عاقر قرقش حاشونیز قسط فلفل و جرمه بریکد و درم ورق سداب حلیت جنطیا نا  
 از یانه حب لغا جندبید شیطرح خردل هر یک بخدرم عسل بلاد و زنجشقال ادویه بکوبند و بر روغن جوز  
 یا بادام ملوث کنند و بعسل بسزند شربت شقال باشد سحرینیا جمیع امراض کبد و ریاح غلیظه و سوء الهضم  
 و سوء الاستمرار و قولنج و عسر البول و اوجاع اسنان را مفید بود صبر جندبید سترانیون و ارجینی اسارون و درم  
 هر یکد رمی فلفل و از فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران نمد درم بکوبند و بعسل بسزند و بعد از  
 ششاه نیم شقال تناول کنند اطر فیل کسیر ریاح و بوا سیر و برودت معده را مفید بود و رنگ و می نیگو  
 گرداند و باه بفرزاید صفت بلبله سیاه و کابلی بلبله آله فلفل و از فلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بیاسته  
 شیطرح سبک شقال و در می سرخ و سفید لسان العصار کفج خشک شش و همین هر یکد و بکوبند و بر روغن بادام

معجون نازک بطور  
 از بزرگ بزرگان که در  
 و جهت لقوه و رعشه  
 و فالج و سکه و لقوه  
 و جمیع امراض  
 و کبد و ریاح غلیظه  
 و سوء الهضم  
 و سوء الاستمرار  
 و قولنج و عسر البول  
 و اوجاع اسنان  
 را مفید بود  
 صبر جندبید  
 سترانیون  
 و ارجینی  
 اسارون  
 و درم  
 هر یکد  
 رمی فلفل  
 و از فلفل  
 قسط قنه  
 هر یک  
 شش درم  
 زعفران  
 نمد درم  
 بکوبند  
 و بعسل  
 بسزند  
 و بعد از  
 ششاه  
 نیم شقال  
 تناول کنند  
 اطر فیل  
 کسیر ریاح  
 و بوا سیر  
 و برودت  
 معده را  
 مفید بود  
 و رنگ و می  
 نیگو گرداند  
 و باه بفرزاید  
 صفت بلبله  
 سیاه و کابلی  
 بلبله آله  
 فلفل و از  
 فلفل هر یک  
 سه درم  
 زنجبیل  
 بوزیدان  
 بیاسته  
 شیطرح  
 سبک شقال  
 و در می  
 سرخ و سفید  
 لسان العصار  
 کفج خشک  
 شش و همین  
 هر یکد و  
 بکوبند و  
 بر روغن  
 بادام







صفت آن ق گلسنج تازه چهار تن خمیر کنند و ده من آب گرم بر آن ریزند و شب روزی بگذارند پس یک بدست مالند  
 و در دیگ کنند و بجوشانند تا طعم و بو گل آب و بدین صاف کنند و هر یک من آب بر او و من قند بجاوشی بپزند  
 بقوام آرند آنرا شراب و در دیگ رگویند و اسهال فائده او بیش بود شراب فو که مقوی قلب معده و  
 بود و صفراوی امفید بود و صفت آن به وسیله شش مرده و دانه ترش و زرشک زعفران و رونق متساوی  
 بگویند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب میاس اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی مضطرب  
 بود و مقوی معده باشد صفت آن میاس بگویند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب قوت اعصاب  
 حلق امفید بود و آنرا همچنین بپزند که گفته شد شراب خوشی اش سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهره امفید  
 بود و صفت آن خوشخاش بگویند و در خرقة کتان بندند و در یک سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آرند  
 و بدست میمالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند شراب لیمو مقوی قلب معده بود و صفرا  
 و تشنگی نشاند صفت آن قند را حلاط بپزند و بقوام آرند و زمان فرو گرفتن آب لیمو چند آنکه احتیاج باشد  
 بر آن ریزند و بزنند و فرو گیرند و شراب حاضر و تارخ غیر چنین بپزند شراب صندل صندل سفید  
 بسویان بسایند و پنجاه درم از آن یک گلاب شبان روزی بخمیسانند پس با شش نرم بجوشانند و بدست  
 میمالند تا به نیمه آید و خشک کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب نعناع غشيان و قی و فواق  
 را امفید بود و صفت آن یک تل نعناع تازه در سکه طل آب بجوشانند تا به نیمه آید یا در طل قند  
 بقوام آرند شراب زوقا صفتی نفس و ریه و سعال امفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند  
 صفت آن انجیر است عدد و مو بز طبعی پنجاه عدد و بنفشه خجک و درم پر سیا و شان  
 صفت درم تخم خجک پنج درم پنجه یک زوقا خشک هر یک هفت درم مجموع درم و من آب  
 بجوشانند تا به نیمه آید پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب سیاه  
 شراب بسیار خوب است سده بکشاید و یرقان و حرارت کبد را امفید بود و در اربول  
 و تلبین طبع کند و صفت آن پوست پنجه کاسنی پانزده درم پوست پنجه کرفس پنجه درم  
 پوست پنجه رازیانه ده درم تخم کثوث و صره بسته پنجه درم تخم کاسنی پانزده درم ورق گل  
 ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته و خرقة کتان بندند  
 و در دیگ اندازند تا بجارد آنک آید پس با دو من قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بر آن ریزند

نسخ معده و سینه  
 دنیا از صفا  
 پنجه ازین  
 دنیا بگرفتند  
 آنکه شش و صفرا  
 آنست که چون در این  
 گلاب و سبب محلول از آب  
 نفخ و اخل و بنفشه و سهره امفید  
 قیاسند و قیاس است بیک دنیا  
 ۲۰۵  
 این که شراب دنیا را  
 نامیده شد و معنی را بگوید  
 که دنیا از طباطبائی است  
 است و چون در این  
 شراب و تخم کثوث و صره  
 علاج الکلیه



پایان

نوع اول

نوع دوم

نوع سوم

نوع چهارم

نوع پنجم

نوع ششم

نوع هفتم

نوع هشتم

بزوری پوست سنج کاسنی است درم پوست سنج رازیانه ده درم پوست سنج کرفس پنجم درم تخم کاسنی هفت درم  
 تخم رازیانه پنجم درم تخم ده درم مجموع نیکوخته در دو من آب بجوشانند تا به یک من آید و با  
 لیکن قند بقوام آرند شراب انجبار اسهال دموئی و نفث و نزف دم را مفید بود  
 و کبد و معده را تقویت بد صفت آن انجبار هفت مثقال قوطی چثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار  
 مثقال صندل بومنان بسایند و باقی بگویند و بجوشانند و با لیکن قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس  
 امراض بلغمی و سوداوی مفید بود صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم عود اول صلیب  
 سنج مهاک و زبان رازیانه تخم کرفس تخم هر یک پنجم درم سیستان سی عدد و مویز طالی لایق است درم و در  
 گل بنفشه هر یک هفت درم و در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سله رطل بقوام قند آرند آخر صمغ  
 و سده و دماغ را مفید بود صفت آن اسطوخودوس ده درم سفیاج پنجم درم بالنکو گاوزبان هر یک پنجم  
 همچنین قند یا سله رطل بقوام آرند شراب فستقین سقط اشنا و ضعف معده را مفید بود صفت  
 آن فستقین صد درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صفا کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند  
 و آب آن بگیرند ثلث رطل و شراب عسل هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و به قوام آرند شراب  
 پنجمه جوش جهت ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر یاج و ادرار  
 بول نافع باشد صفت آن آب بالنکو صد من گوشت بره فربه پنجمه است من در دو یک کنند و بجوشانند  
 عود ده درم زعفران مصطلکی خولجان جوز بو هر یک پنجم درم قنفل بسیار سهیل کبابه زرباد سعد هر یک  
 سه درم سلیخه زنجبیل و ارچینی در ارفل عاقر قرقاطه سنبل هر یک سه درم مجموع نیکوخته در کیسه کنند و در دو یک  
 اندازند و بجوشانند تا گوشت مهر شود بعضی بالنکو و غنای نیز بریزند و لحظه لحظه آن کیسه را بدست میمانند  
 و می فشارند بعد از آن فرو گیرند و صفا کنند و مشک و دانه عنبه کثقال در رطلی گلاب حل کنند و بر آن  
 ریزند و پنجم من قند یا عسل بقوام آرند طبع ضعف معده و کبد و تشنگی را مفید بود ص آن به رسیده  
 پاره کنند و از دانه پاک کرده در مایون چوبین سنگین بگویند و بست من آب از آن بگیرند و ده من شراب  
 صاف بستانند و قنفل بسیار و زمی بر آن خیسانیده صفا کنند و آن نفسل را با آب بشویند و خیار پنجمه را  
 طعم نماند و بریزند و آن آب با سدر گرد و در دو یک سنگین بجوشانند تا به نیمه آید پس بگر بار بسیار لایند و با پنجمه قند  
 در دو یک کنند و در رطل و درم قنفل صغیر و کبار و زعفران و ارچینی هر یک سه درم مصطلکی زنجبیل هر یک



الحمد لله

بکرم



و شکلی در بین شکلی و ضعف اشتها و غشیا فی صفراء و شعیر و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود علامت  
سودا تیرگی و شکلی بدن بود و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل و  
و تیرگی و چیزهای سیاه بود فصل سوم در مرضی آخر که است از او عیبه و ح که عبارت از قلب شریان  
باشد و هر بنده که است از انبساط و سکون و انقباض و سکون و قبض و بسط او بحسب نسیم و دفع و خفاست  
و اجناس بنسب نه است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و اقسام بسط او نه است اول طویل است و او آنست  
که در حال حرکت اجزای او اکثر در طول محسوس و سبب آن شدت حاجت ترویج بود و کثافت لحم و صلابت و قوام  
قصیر و او در مقابل طویل بود و سوم معتدل و قصیر طویل بود و چهارم عرضی و او آنست که اکثر اجزای او در عرض  
محسوس و سبب آن خلوع و رطوبت است باشد تخم صنیع است و او در مقابل عرضی بود و ششم معتدل و در  
عرضی و صنیع و تخم شامی و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت است  
بود تخم متخفف است و او در مقابل شامی بود و تخم معتدل و رطوبت و خشوق و انقباض از او و اج این نیست و سخت فسم حال  
شود و اما آنچه مشهور است و همی اردش است اول عظیم آن بنسب طویل و عرضی و عمیق بود و دوم صغیر آن در مقابل  
عظیم بود و سوم معتدل و عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرضی و شقوق زائد بود و تخم دقیق و او در  
مقابل غلیظ باشد ششم معتدل و غلیظ و دقیق بود و جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت این سه قسم است  
اول سریع و او آنست که زمان حرکت و بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی و مقابل سریع بود  
سوم معتدل و سرعت بطی و جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم بود اول متواتر و او آنست که زمان  
سکون کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل  
تواتر و تفاوت و جنس چهارم ماخوذ است از قوام اللحم آن سه قسم است اول صلب و آنست که انگشت با عظم تمام حرکت  
انبساط و فرو نشاندن و سبب آن یوست جرم گشاد و دم لاین بود در مقابل صلب است سوم معتدل و صلب و لیس و جنس پنجم  
ماخوذ است از لمس است و آن سه قسم است اول رخا و سبب آن سبابه سخته بود دوم بار و او در مقابل رخا بود سوم معتدل و  
حرارت و برودت و جنس ششم ماخوذ است از استلاء و خلود و آن سه قسم است اول متلی و او چنان باشد که از اندرون عروق حزن  
زائد از حلقه عدال محسوس و سبب آن استلاب بود و دم خالی و او در مقابل متلی بود سوم معتدل و رخلو و استلاب و جنس هفتم ماخوذ  
است از کیفیت قس و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که از انبساط و انقباض کثرت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب  
و دفع معتدل و دم ضعیف و او در مقابل قوی بود سوم معتدل و در قوت و ضعف جنس ششم ماخوذ است از استواء و اختلاف

و شکلی در بین شکلی و ضعف اشتها و غشیا فی صفراء و شعیر و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود علامت  
سودا تیرگی و شکلی بدن بود و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل و  
و تیرگی و چیزهای سیاه بود فصل سوم در مرضی آخر که است از او عیبه و ح که عبارت از قلب شریان  
باشد و هر بنده که است از انبساط و سکون و انقباض و سکون و قبض و بسط او بحسب نسیم و دفع و خفاست  
و اجناس بنسب نه است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و اقسام بسط او نه است اول طویل است و او آنست  
که در حال حرکت اجزای او اکثر در طول محسوس و سبب آن شدت حاجت ترویج بود و کثافت لحم و صلابت و قوام  
قصیر و او در مقابل طویل بود و سوم معتدل و قصیر طویل بود و چهارم عرضی و او آنست که اکثر اجزای او در عرض  
محسوس و سبب آن خلوع و رطوبت است باشد تخم صنیع است و او در مقابل عرضی بود و ششم معتدل و در  
عرضی و صنیع و تخم شامی و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت است  
بود تخم متخفف است و او در مقابل شامی بود و تخم معتدل و رطوبت و خشوق و انقباض از او و اج این نیست و سخت فسم حال  
شود و اما آنچه مشهور است و همی اردش است اول عظیم آن بنسب طویل و عرضی و عمیق بود و دوم صغیر آن در مقابل  
عظیم بود و سوم معتدل و عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرضی و شقوق زائد بود و تخم دقیق و او در  
مقابل غلیظ باشد ششم معتدل و غلیظ و دقیق بود و جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت این سه قسم است  
اول سریع و او آنست که زمان حرکت و بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی و مقابل سریع بود  
سوم معتدل و سرعت بطی و جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم بود اول متواتر و او آنست که زمان  
سکون کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل  
تواتر و تفاوت و جنس چهارم ماخوذ است از قوام اللحم آن سه قسم است اول صلب و آنست که انگشت با عظم تمام حرکت  
انبساط و فرو نشاندن و سبب آن یوست جرم گشاد و دم لاین بود در مقابل صلب است سوم معتدل و صلب و لیس و جنس پنجم  
ماخوذ است از لمس است و آن سه قسم است اول رخا و سبب آن سبابه سخته بود دوم بار و او در مقابل رخا بود سوم معتدل و  
حرارت و برودت و جنس ششم ماخوذ است از استلاء و خلود و آن سه قسم است اول متلی و او چنان باشد که از اندرون عروق حزن  
زائد از حلقه عدال محسوس و سبب آن استلاب بود و دم خالی و او در مقابل متلی بود سوم معتدل و رخلو و استلاب و جنس هفتم ماخوذ  
است از کیفیت قس و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که از انبساط و انقباض کثرت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب  
و دفع معتدل و دم ضعیف و او در مقابل قوی بود سوم معتدل و در قوت و ضعف جنس ششم ماخوذ است از استواء و اختلاف

و شکلی در بین شکلی و ضعف اشتها و غشیا فی صفراء و شعیر و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود علامت  
سودا تیرگی و شکلی بدن بود و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل و  
و تیرگی و چیزهای سیاه بود فصل سوم در مرضی آخر که است از او عیبه و ح که عبارت از قلب شریان  
باشد و هر بنده که است از انبساط و سکون و انقباض و سکون و قبض و بسط او بحسب نسیم و دفع و خفاست  
و اجناس بنسب نه است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و اقسام بسط او نه است اول طویل است و او آنست  
که در حال حرکت اجزای او اکثر در طول محسوس و سبب آن شدت حاجت ترویج بود و کثافت لحم و صلابت و قوام  
قصیر و او در مقابل طویل بود و سوم معتدل و قصیر طویل بود و چهارم عرضی و او آنست که اکثر اجزای او در عرض  
محسوس و سبب آن خلوع و رطوبت است باشد تخم صنیع است و او در مقابل عرضی بود و ششم معتدل و در  
عرضی و صنیع و تخم شامی و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت است  
بود تخم متخفف است و او در مقابل شامی بود و تخم معتدل و رطوبت و خشوق و انقباض از او و اج این نیست و سخت فسم حال  
شود و اما آنچه مشهور است و همی اردش است اول عظیم آن بنسب طویل و عرضی و عمیق بود و دوم صغیر آن در مقابل  
عظیم بود و سوم معتدل و عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرضی و شقوق زائد بود و تخم دقیق و او در  
مقابل غلیظ باشد ششم معتدل و غلیظ و دقیق بود و جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت این سه قسم است  
اول سریع و او آنست که زمان حرکت و بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی و مقابل سریع بود  
سوم معتدل و سرعت بطی و جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم بود اول متواتر و او آنست که زمان  
سکون کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل  
تواتر و تفاوت و جنس چهارم ماخوذ است از قوام اللحم آن سه قسم است اول صلب و آنست که انگشت با عظم تمام حرکت  
انبساط و فرو نشاندن و سبب آن یوست جرم گشاد و دم لاین بود در مقابل صلب است سوم معتدل و صلب و لیس و جنس پنجم  
ماخوذ است از لمس است و آن سه قسم است اول رخا و سبب آن سبابه سخته بود دوم بار و او در مقابل رخا بود سوم معتدل و  
حرارت و برودت و جنس ششم ماخوذ است از استلاء و خلود و آن سه قسم است اول متلی و او چنان باشد که از اندرون عروق حزن  
زائد از حلقه عدال محسوس و سبب آن استلاب بود و دم خالی و او در مقابل متلی بود سوم معتدل و رخلو و استلاب و جنس هفتم ماخوذ  
است از کیفیت قس و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که از انبساط و انقباض کثرت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب  
و دفع معتدل و دم ضعیف و او در مقابل قوی بود سوم معتدل و در قوت و ضعف جنس ششم ماخوذ است از استواء و اختلاف



یکی از سه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف بود بر اول مثل درم و قرصه که چون جمع شوند ابتدا بجلج و درم باند کرد مگر وقتیکه درم  
تابع قرصه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری شود مثل سده و تب که سده سبب است و ابتدا بمعالجه او ضرورت است اگر چه حاجت  
افتد که تب را مضر بود مثل سلی و حی که بمعالجه سلی بحففات میکنند و از تب پاک نمیدارند سوم آنکه یکی از دیگری خطرناک تر بود  
مثل حی محرقة و فالج که اول علاج تب اند کرد و از استعمال مبررات اگر چه فالج را مضر بود اندیشه نباند کرد و چون مرض در  
جمع شوند اول بمعالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قوه لجم است استعمال مخدرات جائز داشته  
و از ضرر آن بقول نج اندیشه نگرداند و این مجموع که گفته شد بحدس طبیب کار بسته اند و بیاوندانست که غیر از این معالجات  
گفته شد معالجات دیگرست مثل تفریح و تنطیم ریض باخبار و حکایات ملائم و کلمات طیبه احتضار انبسان و از مایه لطیف  
و بوهای خوش و از آنجمله انتقال از هوا به هوای و از مسکنی به مسکنی و تغییر بیت نیز موثر بود مثل آنکه صبی حول آنکلیف کنند  
که نظر بگوشه چشم کنند و صاحب لقوه را که در آئینه چینی نگرداند مثال این بسیارست و همه بتقدیر آفریدگارست چه بتقدیر  
صحت بواسطه این اسباب حاصل شود و بتقدیر او صحت بر عایت این امور زایل میشود بیت اوست قادر بر هر چه خواهد خواست  
+ هر چه خواهد کند که حکم در است + و سلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراضی که احتضار احداث شود از سر تا قدم  
و علاج آن بشتاب است باب اول در امراض سرد و مانع و از آنجمله صداع است و آنرا بسیار سی و سر گویند و  
سبب آن سوء المزاج مادی بود یا سافج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداع که از علیه  
دوم بود علامت آن حرمت و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و غلظت قاروره بود و علاج آن مضد قیفال بود و ملین طبعیت  
بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر از هر یک پنجم درم خورند یا تمر سندی ترنجبین و نبات هر یک درم و غذا  
تمر سندی یا آلوچه یا بنوماش یا مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب یا خورده و سرکه و کلاب بوفیدن و لعاب بنگور  
خلطه با سرکه بر سر نهادن تسعیر بر وعین بنفشه و کد و مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملس و خشکی  
منخرین تلخ و دهن پر و عورت بنفش و صفرا قاروره بود و علاج آن جلایی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک درم  
ترنجبین و نبات هر یک درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر یا بگرم حل کرده یا شامند و غذا از آن بردانند یا تمر سندی  
آلوچه خورند و بر بوب فواکه بارده و سکنجبین تقطیر سازند و اسهال طبعیت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ بلبله یا قمر بنفشه  
یا این صفت آن بنفشه دو درم سقمونیایریان کرده نیمه انگ در وجهه ترید سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم  
زردیندرم بگویند و آب از یانه بشند و حب زرد و زردین یا نیمه انگ سقمونیایریان کرده با ده درم شراب خاص بخورند و کافور  
و صندل و کلاب و کد و کاهو خیار بپویند و با شویا بگرم و سوسن و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل و سردی و کدورت است

در درم و قرصه  
و او درای مایه سبب  
که در عصب و عروق است  
بسیب و داخل شدن  
ما و در آن و آنرا  
اقتضا شست با این  
که جابجیب بر جابجیب  
و بخت آن مایه شست  
و جابجیب از عروق  
باز باشد و بداند  
درم و جابجیب  
بازد و از آن مایه  
عادر و از آن مایه  
باده عادی اند  
مانند درم و جابجیب  
دردی و از آن مایه  
آنست که با کاهو  
آن عین باشد و خواه  
عادی باشد باشد  
دواء بوقوع حال  
می شود از عروق ماده

بازد و از آن مایه  
عادر و از آن مایه  
باده عادی اند  
مانند درم و جابجیب  
دردی و از آن مایه  
آنست که با کاهو  
آن عین باشد و خواه  
عادی باشد باشد  
دواء بوقوع حال  
می شود از عروق ماده







سبب بیاغ معده باشد

ای اگر بیاغ در معده

شد علامتش سکون

سکون جمع معده باشد

فاخر ضرر یافتن در

منقل بودن در آثار کرب

لغو کنند و غذا آنار و بنوایشان ترسند چنانچه رند و اگر سبب اخلاط سودا بود که در معده باشد علامت آن سوزش و نفخ معده و ترش  
 و بن کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی تلخین طبیعت بطبخ فتمون کنند و شراب بالنگو بلیند و زجر حبس بیاغ  
 و غالیه مزاج خوش بومند و اگر صداع بسبب بیاغ معده باشد علامت آن تقدیم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و  
 اطعمه فاخته زائد بود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجزارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت کبد  
 او بود علامت آن اشتداد وجع بود و در بانداد و در خلوص معده علاج آن شریک آب ریخته و در بیاغ و آنار خورد و اگر حموضات مفید  
 نیفتد شربت خورند و اگر صداع از یبس و ماغ و خلط باشد علامت آن جدوش صداع بود و در عقب استفراغ یا جماع یا رجم  
 یا سهر یا غم علاج آن اغذیه مرطبه جید الکیموس تناول کنند مثل زرده تخم مرغ و انگور و گوشت مرغ و حمام معتدل و بنیز  
 مفید بود و اگر صداع از قوت حس و ماغ بود علامت آن جدوش صداع باشد باندک سببی مثل بخار غذا و افعال ماغی  
 بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پائچه و هر سیصد و شصت کبد و طحال و کلیه و رحم و پایی نیز خاد  
 شود علاج آن علاج آن اعضا باشد بیضه صداع فربین باشد که مجموع سر را فرو گیرد و سبب آن خلط غلیظ یا نجاسات  
 بود که در زیر غشا مجلد مانع تحقق و علامتش آن باشد که با دنی سببی شتاد کند چشم بر توان داشت و از کلام و صوت  
 متاومی شوند و کالپشم و پوست چشم نیز در دکند علاج آن تنقیه بدن کنند بجا یاره و شبیاره و قوقایا و حقه با  
 حاده و سد آب در روغن بجزشانند و بر بتر لند باقی علاج آن همچون علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البر باشد و مقدم  
 نزول شقیقه و جع شقی از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف باشد قبول کند علاج آن همچون  
 علاج صداع بود و تناول واء المسک مفید بود و اگر صمغ وافیون تخم کاهو و کثیرا بر کاغذ طلا کنند و بر صدغ نهیند  
 مفید بود **سرم** و رمی گرم باشد که در نفس و ماغ یا حجاب حادث شود و آن افراتینس گونید و سبب آن اگر غلبه خون  
 علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و بیدان وضاحت و حرمت وجه و عین بود و نبض عظیم و قار و رده رخ و غلیظ بود علاج آن  
 ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلای از عناب هفت عدد و آلو سیاه ده عدد و سبستان بست عدد و نیلوفر و بنفشه از هر یک  
 پنج درم به نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم بآن ضم کنند بهتر بود و غذا کشاکش یا نیلوفر و عناب رند و دیز  
 توقف نباید نمود و در روز پنج تلخین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنج درم  
 نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص سیستان هر یک بست عدد و عناب ده دانه شیرشت و ترنجبین  
 و خیار شیر هر یک ده درم و استعمال مشموت بارده کنند و پاشویه آب گرم و بنفشه خطمی و سبوس گندم و تنقل  
 بشریت اجاص کنند و اگر بخوابی باشد شراب خشخاش بلیند و میانهار و زشر تب از نبات و عرق گل و بنفشه

سبب بیاغ معده باشد  
 ای اگر بیاغ در معده  
 شد علامتش سکون  
 سکون جمع معده باشد  
 فاخر ضرر یافتن در  
 منقل بودن در آثار کرب  
 بدن و این علامت اخرو  
 سایر اقسام صداع که در کتب  
 معده باشد یا قه مشهور  
 البیاض بالبخار طبع کبر  
 بقیه این عبارت  
 از صداع اطلاق شد  
 که مانند بقیه نبی و در صلاح

۵۹

بکلام از سر بیاغ باشد  
 بیهوده و فوذه گویند  
 علامت آن از این باشد که  
 ایون در این باشد که  
 و هم سبب از این است  
 دم الاقون در غنای  
 ایون در سبب بیاغ  
 سبب بیاغ معده باشد  
 ای اگر بیاغ در معده  
 شد علامتش سکون  
 سکون جمع معده باشد  
 فاخر ضرر یافتن در  
 منقل بودن در آثار کرب  
 بدن و این علامت اخرو  
 سایر اقسام صداع که در کتب  
 معده باشد یا قه مشهور  
 البیاض بالبخار طبع کبر  
 بقیه این عبارت  
 از صداع اطلاق شد  
 که مانند بقیه نبی و در صلاح

علامت آن از این باشد که  
 ایون در این باشد که  
 و هم سبب از این است  
 دم الاقون در غنای  
 ایون در سبب بیاغ  
 سبب بیاغ معده باشد  
 ای اگر بیاغ در معده  
 شد علامتش سکون  
 سکون جمع معده باشد  
 فاخر ضرر یافتن در  
 منقل بودن در آثار کرب  
 بدن و این علامت اخرو  
 سایر اقسام صداع که در کتب  
 معده باشد یا قه مشهور  
 البیاض بالبخار طبع کبر  
 بقیه این عبارت  
 از صداع اطلاق شد  
 که مانند بقیه نبی و در صلاح







نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت دالو سیاده عدد نبات ده درم تناول کنند و ملین بمطبوخ فواکه کنند و در آن روز که مسهل خوردند سینه و حلق را بچسند از آفاقیا و فلفل یا میثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه باب خیار و کدو و شیر تخم تورک با سنگجین شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را متعادل کنند و اگر مرض بود که چنان تحلیل کند که چیزهای دیگر دو سبب بخاری بود که از اخلاط خام در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعا شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با متحرک شود و این حالت بطور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلاد حس وطنین و دومی بود و علامت بلغم ظاهرا میشود علاج آن جلابی از انیسون و بالنگو و گاوزبان و پنجه مہک هر یک و درم گلکنده و مثقال تناول کنند و غذا نخورد آب باشیره خشکانه خورد بازیره و دارچینی و بعد از نصف تنقیه بحباباره و شبیا رکنند و شونیز و خردل و فلفل و ماء العسل بخوشانند و بدان غرغره کنند و چند بسیر شوند و نیز و مرزنجوش بگویند و در حرز قکتان بنهند و عی بوئند و بابونه و اکلیل الملک و صعفر و مرزنجوش بخوشانند و سر بخار آن فرود آرند و اگر سودا بود علامت آن وسواس کثرت فکر و خاموشی و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و پنجه مہک گاوزبان و نبات تناول کنند غذا بنوماش و نخورد با مغز بادام خورد و بعد از نصف تنقیه بحباباقیتمون و مطبوخ آن و مطبوخ بلبله کنند و تقویت دماغ به مشروبات حاره رطبه مثل عنب و زگرگس کنند و غرغره و نظول مناسب و صاحب و اربلغنی و سودا و سعال بلبله پرورده و اطریفل کوچک کلنگین یا انیسون مصطلک مفید بود اما دوار که بشکرکت معده باشد علامت آن غشیان حبشه و سوء الهضم و ضعف معده و اختلاف دارد در اشتداد و سکون باختلاف حال معده در خلوه و متلاطم علاج آن پنجه مہک تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خرپزه مجموع یا بعضی بخوشانند و باند که غسل و نیک بخوشانند وقتی کنند و بعد از آن گلکنده و رازیانه بخورند یا سنگجین لعق کنند و بعد از آن بحسب حاجت و تقویت معده بجوارش مصطلک وعود کنند و تنقیه بجوارش سفر جلی مسهل و معجون خیار شبنم کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند صفت آن ستاد هفت درم قطوریون باریک سه درم بزرگ حلبه خطمی سدوس بنفشه هر یک کفن بخوشانند و صاف کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم و روغن شیخ ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوار بسبب قلب باشد یا در حالت نقابت از فایست ضعف حادث شود علاج آن تقویت قلب بشراب حماض ولیمو و صندل ریاس و سینا کرد و مفحات مناسب مزاج و اغذ لطیف خورد و دوار که بسبب صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفرا و قلق و التهاج و عدم اشتها و سرعت نبض و بواسالت رژی و علاج آن جلابی از تخم کاسنی و پنجه مہک نبات تناول کنند و غذا بنوماش یا مغز بادام

الحمد لله رب العالمين  
والمصطفیٰ رسول الله

است  
که آنکس را چنان نامند

شخصی نتواند خود را  
که جهان گرد ادیبی

و آن  
نظام داشت در انبار  
مبنی ۱۱۰

الحمد لله رب العالمين

استغفار و طهارت  
ماده و ماده

41  
بای دهم

ماده ۱۲ قسطنطنیه

اروغه دان بید

الزراعه دین

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

طعام است بهیض نام

٧

عزیز  
مفتی فضل الرحمن  
دبیر اعلیٰ  
بیت الفت







الگو بند ۱۱  
طاهر و حسن مشهور  
مستطاب یزدانی  
مغیر از دوداد  
عالی مرتبه طبیب  
نامشودند از  
حکایت خاتم  
افغان

انسان علی شکر



آن با غلبه

چون برآید

مداوم که در میان

است از این

گویند مثل باز

الغالب با

بصاف است

بهمین مقدار

بکافی است

۶۴

که باقی

تر است

حسب تشدید

و در این

و آن از

آن خلط بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زرد بود در حالت  
صریح و کدورت حواس و بیاض و بلوط و اختلاف نبض و بیاض و غلط قاروره علاج آن هر روز حلا از این  
و انیسون بالنکو هر یک سه درم گلشنه درم تناول کنند و غذا نخورند آب و شیر خشکانه و در چینی خورند و کبک و تیهو  
مناسب بود و بعد از نفع تنقیه بپاره و صطخون و فوقایا و مطبوخ ترد و قهقهه قوی کنند و این جب مفید بود و یا فخر  
تر بد صبر هر یک نیم مثقال انیسون جب الیل هر یک یک درم شحم خنظل یک مثقال سبب هر یک ده و نیم مثقال مقل کثیر مصطک هر یک  
کوفته و خخته آب از یانه بشنود و حب زرد و مصرع را از گرام و سراد جماع و نظر در آب و آن نشستن در مهبت باد و جاک  
ملبد و لکت و حمام و تناول منخرات مثل پیاز و سیر و کرفس اجتناب باند کرد و همچنین از مشی سوار خصوص سب  
و انبیدن و دلاب گرفتن و در چیز نامی براق نظر کردن اجتر از کنند و چند بید ستر بار و عنق بنق در بینی کشند و خلعت  
در ماء العسل بخوشانند و در وقت صرع بخلق ریزند و مشرد و بطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسیالیوس  
نیز مفید بود و صفت آن سیسیالیوس قرقرها اسطوخودوس یک پانزده درم فارلقون پنج درم قرد و مانا خلعت  
زراوند مدحج هر یک و درم بکوبند و بسکنجین عنصلی بشنود و یک مثقال تناول کنند و اگر از ماهه سودا بود علامت  
آن خفقان افکار فاسده و حموضت طعم زرد بود علاج آن تنقیه دماغ بمطبوخ اقیهون و حب آن و تقویت بپوشیدن  
زگرس و مرزنجوش و بابونه و مشک غالیه و شونیز کنند و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش بخوشانند و  
بر سر ریزند و شراب بالنکو یا تریاق اربعه و مشرد و بطوس تناول کنند و عود فادانیا بسایند و در بینی میزند  
و بسر که غصه و عسل و خردل و غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت  
صریح و داجین متلی شوند و در کوب براند و سرخ شود و باشد که رفاف حادث گردد علاج آن فصد صافن کنند و تغلیل  
غذا و تقویت دماغ بپوشیدن سرکه و گلاب مالیدن و عنق گل و تناول بوب فواکه و اگر از ماده صفرا بود از  
ناور افتد علامت آن التهاب اخلاط عقل و صفت رو و چشم علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب  
سیب رب به تناول کنند و پاشویه با بگرم و سبوس خطمی کنند و آنچه اطفال را حادث شود آنرا ام البسیان میگویند  
از این قبیل باشد و اگر صرع بشکرت معده باشد علامت آن غشیان اختلاج لب رعشه در حالت خلوص معده و کثرت لغا و شتاد  
صریح و امتلا و خفت آن در عقبی علاج آن قی کنند بطنج شبت ترب و اندکی عسل و یک مثقال طبعیت معجون خیار شنبه و شنبه یا  
کنند و بعد از آن تقویت معده بخوارش مصطک و عنبر و ماده الحیو کنند و غذا نخورند آب و شیر خشکانه و در چینی خورند و کبک و تیهو  
خورند و اگر بشکرت معده دیگر بود مثل قدین و ساقین و بدین رحم بوسط ریج غلیظ یا ماده یا سنجار غلیظ بود که از آن عضو متصاع

۱۲۵

نکوه انجیان



علامہ فاضلہ اکنون بنکیم

مجلس شورای ملی

میرزا یحیی خان

وہابیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

نشد و انداخته

کتابخانه

سرگرم تر شود و

بسم الله الرحمن الرحيم

شود علامت آن باشد که احساس چیزی کنند همچون ریادیب نعل از آن عصب و مرفع میشود و دماغ رسد و با آن تمطی و شخص عین  
 و تشاوب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بجنب قایا و ایاره کنند و تقویت و تسخین سر بادمان جان ره و اصلاح حال آن  
 کنند بدک نهادن محجمه بے شرط و اگر صرع بواسطه تجارت که از کرم و کدو دانه و حیات متصاعد میشود حادث گردد  
 علامت آن کثرت لعاب و سرعت بیجان اشتها و وجع بطن احساس صعود بخار بود علاج آن قتل کرم و اخراج از  
 بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ عقرب و گزیدن حشرات حادث شود رازیانه دودرم و کلنگین دودرم  
 بجوشانند و صفا کرده یکدم تریاق ربعه در آن حل کنند و بیاشامند و اختناق رحم نیز بشبیه صرع است علاج آن بجای  
 خود گفته خواهد شد انشاء الله تعالی بنویس گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج انجامد و مداوای آن دشوار شود و اگر  
 شیر خواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقر قرچا بکوبند و در بینی مصروع دهند اگر  
 عطسه امید بر توان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود صفت آن راوند طویل بوند چینی پوست پنج کبر  
 حب لغار قسط خطی نام عروق زرد مساوی بکوبند و بعسل کف گرفته بسزند و بکشتال از آن شربت باشد سکه  
 سده نامه باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و مجموع اعضاء از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان  
 حیوان از قلب دماغ و میان و حنفسانی از دماغ بجمیع اعضاء این مرض دفعه عارض شود و سبب این سده بلغمی لرج باشد و  
 علامت آن تب بلیغ و بیاض و کثرت بزاق و ثقل و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره و زرد نیز بود و لا  
 بر اختناق حرارت غریزی فساد جوهریه دماغ کند و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده است یا نه پاره چشم یا  
 پنبه انجیده در بینی دهند و اگر متحرک شود دلیل حیات باشد یا ظرفی پر آب کنند بر سینه او نهند و نفخ نفس کنند یا اصبع  
 در دبر او کنند که آنجا شریانیست که تا حیات باشد او متحرک بود یا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود  
 علاج آن اولاً ستراشند و پاره مد گرم کنند و بر سبکوت نهند و آجر گرم کرده بر بالا او نهند و کندش و خردان و قفل و  
 چند بیدتر و در سینه هم با بعضی بکوبند و در بینی مسکوت دهند و اطراف او بچیزهای درشت سخت بمالند و پرمغ بر غز  
 و ایاره بیالانند و در حلق او فرو نهند و بچینا باشد که قند فرو نهند و چند بیدتر کنند و فلفل و تخم بکوبند و بر او طلا کنند و بکشتال  
 مشروط بطن تریاق کوبیده و اصل حله در حلق او بریزند یا بنیوس و زرد و مصلک کلنگین بچینا کنند و در حلق او بریزند و زرد کلنگین و مرغ بچینا بچینا  
 گفته است پنج تخم کباب که در آب جفت و زلالی از انیسون و رازیانه و گاو زبان برآید و در دماغ او نهد و غذا بخورد و آب بکشد  
 خورد و زیره و دانه چینی و فلفل در آن کنند و میانه را روزی الحسل بیاشامند و بعد از نهم تنقیه بجایاره و لوغافا یا کنند و در  
 هفت بکینوبت یا دونوبت بحسب حاجت و قوت احتیاج نماید چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکه اگر در میان دلقوه و فالج متقل

شود و سکه را از امتلا و خوان حارث شود و علامت آن علامت خلیفه خوان باشد و در آن قصد بقیال کنند و بجاست ساق و آخر اجرام

45

والله اعلم

سازند ای اگر امید بخا  
باشد در حال از نور

طب الکرم  
صواب باشد  
و مالیدن اطراف  
انفد و حجامت بسین  
غایتی بازدهیم  
بسی رسانی حضرت  
دو باین کوته نشانند  
و گاه کردن کاران  
مشافه و حسنه  
بسیار کند و



است مانند  
دانش بیدار  
لا

در مجرب ساج وقت و جلاب شرعاً بنفشه و نیلوفر خورند و غذا بخورند آب بنوشند و مغز بادام و تنقیه بخت بنفشه و قرص آن  
کنند و حقنه ناشی لینه و اگر سکه بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بشهرت بارده مقویه و حقنه  
که سکه بلغمی امفید بود و رش غرقط مرزنجوش حلیم کلیل الملک رقی بیدار بخورند رسد اب کرب بزرگ تخم شبت  
تخم ترب یک و درم ششم غل انیسون هر یک بخورم قنطاریون باریک و درم بچوشانند و صفا کرده غسل است و درم و آب گاه بنفشه  
و بوره و نمک هندی و قنطاریون هر یک بخورم کوفته و خخته بر سر آن کنند و یا تخولیا تغیر طنون افکار بود از محرمی طبیعی و سبب آن  
سوا یا اخلط است و بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن آن مبتلی بود و بشهرت مراق نیز باشد علامت آن آنچه از امتلاء بدن  
و دماغ بود و خافتن دماغ باشد و سودا و لون بطور و صلاست اختلاف بنفشه و صفاد قاروره و تنهائی است ارد و نظر در زهر  
یا در چیزی کند و همچنان ناز و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب باشد علاج آن فصد فن کنند و هر روز جلاب از بنفشه و نیلوفر  
و گاهوز بان هر یک درم غناب هفت آنه پستان است آنه نبات ده و درم تناول کنند و بعد از نصف تنقیه دماغ بحب افسیمون  
و مطبوخ بلبله کنند و بخورند آب مغز بادام و اسفناخ خورند و یا لوده از شیر سلیمون نبات و روغن بادام نیز مفید بود و آن  
اغذیه و طعمه سودا و می اشپای حریفه و مالحوه و صفا حتر از کنند و استعمال غلب ریاضت نمایند کرد و از معالجه انحراف ملول  
نباید شد و مگر تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخبر و سیلان لعاب بلاد و کسل سکون  
وقت اضطراب بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و راز یا بنوخ مهک گلقد تناول کنند و غذا بخورند آب زیر بار  
باشیره خشکانه خورند و بعد از نصف تنقیه یا مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک درم نبات ده و درم  
بجوشانند و صفا کنند و معجون بنجاح بنفشه و آن حل کنند و میاشامند و این نیز مفید بود افسیمون چهار درم سنا و آب  
هر یک درم و نیم اسطوخودوس و نمک هندی غار قیون یک رمی و نیم بکوبند و آب از یانه بسرشد و حب زرد و سده درم شربت  
باشد و این مفرح نافع بود صفت آن بالنگو بوست ترح قرفل مصطلی قرفه و ارجینی جوز بواقاقله نارمشک بهمن سفید و سرخ  
زرنبا و درج عقربی زعفران تخم بادام و درج تخم فرخمشک هر یک یک درم مشک خالص انگلی مجموع سحر کنند و بلبله کابل حمل  
آلکسی عدد در سه طل آب بجوشانند تا طل آید پس صافی کنند و باطلی غسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و او دونه آن  
اندازند و بهم زنند و احیاناً مشک از آن بول کنند و اگر از احتراق صفا بود علامت آن بخوابی و بیداری اضطراب و غضب و شرم  
صباح و صفت لون بود علاج آن تنقیه مطبوخ بلبله و افسیمون یا معجون بنجاح یا قرص بنفشه کنند و تدبیر بر دهن بنفشه و شیرین  
بر سر آن و شند و بنشاط و سماع بالجان و لغات و حضور یاران انیسون مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و بخور و بنفشه و  
برگ بیدار و اندام بشویند و پوست خشکانش بنفشه و نیلوفر و تخم کاه و خنجر بجوشانند و سر بنجار آن فرو آرند و بر سر

دفعه بنفشه  
درم انیسون  
کوبند ۱۲  
کافی الفا بالاد  
س  
درم انیسون  
دکتر کاکا  
۴۶  
و از قو از شک  
بزنند و عطران  
بجوشانند و درج  
مضرب بنفشه  
زرنبا و درج  
کوبند و درج  
سنا و درج



نقطہ ۱۱

[illegible]

۶۷  
 ترجمه مانیانیا بکون مانیانیا  
 دار الکلیه فی است زمانیا و ج  
 زیمه و بدوار الکلیه است که چون بعضی  
 مذکور کی از کاذب قتل می رسند مانند  
 دیوانه و طبایع  
 در وجه زیمه و افکار و اختلاف است  
 میفرماید که قطب جانور است چون  
 بر سوابق می رود و در کمانی زود زود  
 میگذارد استاده  
 و بر ساعت کوفه میزنند  
 و نیکوکاری این عفت  
 زانودم هم و میخندد و بر جوشن

[illegible]







الحفظ بالكر والفرج  
روغنى

کتابخانه و انجمن  
رضایه

بازن کما یزید و  
معدن

فصل الثانی

وہاں سے

و ان شاء الله

سید و

باب فی فضل من  
جہاد

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

پا نزوده در استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب گفته ذکر رفت مناسب بود و تر یاق کبیر و مشر و دیطوس و جوی  
بلادری هر کدام که باشد مثقالی احیاناً تناول کنند یا شراب بالنکو و فلفل و دارچینی و بنجر افروز و عاقر قرحا می نمایند  
و چون آثار بر ظاهر شود روغن فستق و نار دین و شونیز و سداب و لفظ سفید و امثال آن در اعضا و علیل نمایند  
و مشک کنندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دهند و سوسن و زکس یا سملین بمویند و باین با الاصول مد اومت  
نمایند بنجر را از بانه بنج کرفس از خرهریک هفت درم تخم را از بانه و تخم کرفس و انیسون هر یک سه درم ناخواه زرا  
مد حرج شونیز هر یک دو درم در دوسن آب بچوشانند تا بکین آید یا بچمین غسل بقوام آرند **تشنج** آنست که عصب  
مبداء خویش حید و عضو نیز تابع او شود و بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن بطوبه بود که عصب  
عضل امتنع کند و در طول آن نقصان در عرض آن بیادتی واقع شود و از تشنج رطب استلانی نیز گویند و این لغتبه واقع  
شود علامت آن استلا و غلبه بلغم بود علاج آن همچو علاج فالج باشد و اگر سبب پوستی باشد که اعصاب عارض شود  
از تشنج یا بس گویند و این مشکل تر بود و سبب آن پیوست استقراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عینیه یا حمیات  
و امراض کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود علامت آن باریک لاغر شدن عضو و تقدم اسباب محفنه  
بود علاج آن تطیب بدن کنند با غذیه چرب ز گوشت بره و بزغال و مرغ و ماهی تازه و حشو حریره و شیرینش و امثال  
آن و از اثر شراب بنفشه و خشخاش و انار غذب آب خیارین که دو نبات و شراب قیق جدید مزوج مفید بود و بنفشه  
و بنفشه و خطمی برگ چند رو کا هو که و بچوشانند و در آن آب نشینند و بر عضو میریزند و بعد از آن موم روغن و روغن  
بنفشه و موم و کثیر در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج سبب گزیدن عقرب حادث شود  
تر یاق اربعه در شربت از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر سبب قرحه عصب شد علاج آن خواهد آمد و بسبب کم  
اعضا نیز حادث شود علاج آن قبل از خراج آن کرم بود که از **وعد** اما اگر از تشنج بود که عضلات ترقوه را  
که استخوان گردن است حادث شود و تعد تشنج عصب بود از جهت مبداء و از جهت خلاف جبا نچه عضو طرف حرکت  
نکند علاج هر دو همچون **علاج تشنج** باشد **لقوه** مرضی باشد که در عضلات در و و چشم واقع شود و شقی از روغن  
بجته غیر طبیعی منجذب شود و از هیات خود بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا اما آنچه از تشنج بود علامت آن  
تمد پوست پیشانی بود و قلت بزاق و از جانب صحیح چشم بر هم نتوان نهاد علاج آن همچون تشنج بود و آنچه  
از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت و این که در وقت خواب خصوص حس و قوت بود و جفن برین فرود آمده باشد  
و خشک نیز میسر شده و بر لقه آنست که با هفت و زیاده چهار روز معالجه نکنند و نان آب بخورند و تا توانند چیزی نخورند

بسم الله الرحمن الرحيم

علت در آمد و مخارج

زنا مالک و مالک

وہابیہ

ملفوظات مولانا مفتی محمد شفیع صاحب

در مقام منطق ننشاند

در حکایت از استاد

سراج راوی علیا

فنا بگویند و انداخته

الکتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

خانہ دار اور گریٹر



سکاه خلد

بسیار بیرون می آید

که عادت شود در هر روز

از بدن چون قبل بود

و علامات که در حال

و اعضاء بود در وقت

ماند آن ۱۲ طب

سکاه خلد در این

لفظ نازی است

و از آنکه قوت لازم

است با هم لازم

و بهر اطمینان

چنانچه در فالج گفته شد و بعد از آن جگر از راز یا نه و انیسون بالنگو و گلقد تناول کنند و غذا نخورند آب با فلفل و زعفران و در این  
 خورد و گوشت است و سبزی و کبک تپه مفید بود و تنقیه حبس و حقه نایجی چاره کنند و پوست سیخ کبر در ماء العسل بخوبی بشویند  
 و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرز بخوش و صغیر و چند بیدستر بخوابند و رو بخار آن فرود آرند و کند و  
 و حلیت بخایند و روح فلفل و جوز بو یا و فلفل و عاقر قرحا در دهن گیرند و عشته علتی است که در اعضا و اعضاء کافه پخش شود  
 عجز قوت متحرکه از تحریک عضل با ثبات آن بر سبیل اتصال حس کات اراد یا ثبات ارادی بحركات غیر ارادی مختلط  
 شود و سبب این مرض سود المزاج بار بود و مادی یا سافج که عارض عصب گردد و مشایخ و مومس الحمر بسیار  
 واقع شود و از شرب آب سرد با فراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود و آنچه از سود المزاج بار و مادی بود علامت  
 آن علامت غلبه بلغم باشد علاج آن هر روز جلابی از انیسون راز یا نه و کلنگبین تنبا دل کنند و غذا نخورند آب با فلفل  
 و زعفران بگوشت است کبک دراج خورد و تنقیه حبس چاره کنند و بعد از تنقیه و عن قسط و زینق و زنگس و سر و شست  
 بالند و حمام گرم رفتن و بافتن نشستن نیز مفید بود و تناول جلابی و مغز خرگوش نافع باشد و آنچه از سود مزاج سافج  
 بود سبب طاقات سرد و داخلی یا خارجی بود و علاج آن حلیت با ماء العسل یا کلنگبین تنبا دل کنند و اودمان چاره استعمال کنند و آنچه  
 از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بر روغن گل و مورد و روب فواکه مفید بود و آنچه سبب اعراض نفسا  
 مثل غضب و خجالت بود از ازاله آن سبب باید کرد و هر حیل که باشد و اگر سبب گزیدن حشرات حادث شود شراب بالنگو یا راز یا نه  
 تناول کنند و در ازاله سبب شند و گاه باشد که عشته سبب بیوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار یا تحلیل با فراط و  
 قسم مشکل نیز باشد علاج آن طیب بن بود به تناول شراب بنفشه و خشتخاش و غذا بنوش با مغز بادام و اسفناخ و فوفور  
 فر و جریه از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدبیر بر روغن بنفشه و بادام کنند اختلاج حستن اندام باشد و حستن حشم  
 و ابر و لب و ر و مقدمه لقه باشد و سبب آن طوبی لرح باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل برده باریخ و بخار کند و سبب  
 خلط زرد و از مسام بیرون نتواند شد و قوت افحاز خواهد که دفع کند پس ان لشیان تدافع شود و موجب اختلاج گردد و  
 آن تریاق رابعه با شراب بالنگو تناول کنند و آن عضو ابرو غن قسط و ناردین بالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بجهها و ایا  
 که سبب بلغم باشد بکنند خدر است که اعضا بیرو شود و بخواب و دوا نموده است که موجب نقصان با بطلان حشم و سبب آن  
 باشد که در عصب قه شود بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی شود پس اگر علامات غلبه خون ظاهری شود فصد کنند و تحلیل  
 و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و صالحات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه بیوست بود علامت آن همچون علامت تشنج باشد  
 بود و علاجش همان باشد و اگر سبب و ریاست سبتن عضوی یا ریاست نشستن علاج آن منع ضاعظ و تقویت عضوی

از بدن چون قبل بود

و علامات که در حال

و اعضاء بود در وقت

ماند آن ۱۲ طب

سکاه خلد در این

لفظ نازی است

و از آنکه قوت لازم

است با هم لازم

و بهر اطمینان

سبب



نیز که وز کام عبارت از فضلات بود که از دماغ فرو آید اگر مخیر آنید ز کام گویند و اگر حلق و سینه فرو آید نیز خوانند  
و سبب آن اگر سوء مزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب رت آفتاب یا تناول اشیا حاره حریفه علامت آن حمیت و حر  
چشم و خاریدن بینی بود و علاج در ابتدا دفعه کند اگر سوز مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب دل کند  
و غذا بنوشان مغز بادام و اسفناخ خورند و از گوشت و شیرینی و مخرات احتراز کنند و اگر علامت امثلا باشد بقرص  
یا مطبوخ فواکه لیسین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیر خشک یا خیار شیرین هر یک در دم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه  
استنشاق نمایند و اگر سیلان طوبت متمازی شود بسبب سردی یا صندل کشنیخ کف کنند و اگر سبب سوء المزاج بار بود  
که سبب داخلی خارجی عارض شود علامت آن تری مخیر کلال حواس و ثقل و کسل بود و علاج آن بهیو اگر مستراح کف کنند  
و سر را بدستار پیچین و غیره گرم دارند و جلایی از بخرهک بر سیاوشان و بالنگ و نبات تناول کنند و غذا بخورند و آب  
و مغز بادام خورند و اگر طبیعت تجسین باشد سنا بخورم بنفشه و نیلوفر و پر سیاوشان بخرهک یک سه درم شکر سرخ و خیار  
هر یک ده درم بکار دارند و شبت با بونه و بخرهک و کلل الملک مرزنجوش بخوشانند و سر بخار آن فرو آورند و اگر در  
حمام روند نیز آب سریزند مفید بود و آنچه از مخیر آنند اگر قیق بود و شونیز و انیسون بگویند و در حرقه بنده می بوند  
سر بر آتش نهند و اگر سیلان طوبت متمازی باشد بکنند و رسد و رس کاغذ تجیر کنند و در ز کام خواب مفرق نکنند  
و پریشانت باز نخبند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس غده در حلق کند تجیر آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب سرکه بر آن نریزند  
و بینی بدان فرو آورند اما در زلزله از حیوانات چیزهای شوی و تیز اجتناب نمایند و چکا از شراب بنفشه یا ترنجبین رند و آب با قلا  
بار و عنق بادام و حریر از شیر بسوزن نبات و روغن بادام و تخم شاهسفرم مناسب است و اگر با آن سعال بود و علاج آن کنند چنانکه  
شود و در ز باطن صدر انشاء الله تعالی بادام در امر صحن چشم بر حافظ خلعت دست که از جماع و سکته و از تناول  
عدس و با قلا و باد و بخان و قدید و گوشتهای طعمها شور و بصلها و آب کاهها احتراز کنند و چشم از هوای سرد و گرم و دود و بخار  
نگهدارند و از ادویه کثابت و بخاری اگر محتب باشند و نظردر اشیا را قی کنند و استحمام معتدل و تدبیر بر روغن بنفشه و کدو  
دروشنایی و کحل حیاء تا چشم کشند ضعیف اگر بواسطه غلبه بن باشد علامت آن بیرون فصدال کنند و شراب بنفشه و عناب  
و نیلوفر یا ترنجبین جلایا زند و غذا بنوشان مغز بادام و اسفناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و تو یا غور و کدو بخشد و اگر از  
بار بود و علامت آن مع و مص حمت و وجع و عقب از اکل اند بود و علاج آن هر روز چکا از راز یا نه و بخرهک نبات  
تناول کنند و بعد از تنقیه یا با فیه یا قرض یا ترید و سمنو یا بریان کنند و غرغره با الحسل و از یا و روئی کبیر یا سلیقون و چشم  
رعد و حار بود که در نتیجه حدوث شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن جمع حرق خاریدن چشم ضربان عروق کثرت و دود

الف) فایده در عصا بدوران است که محل را بدو عارض شود و سبب اثر گردد می سازد و بدو که در آن

محل اقتدای مجرب و طالع  
آفتاب شروع کند  
قلب می کشد یاد و برین  
تا زوال قلب بزم  
میگرد و مقام شرف  
از آن باشد باز صبح  
شروع کند علقه  
که اول قصد قبال کشید

پس کافور در دوزن گل  
 در گونش فنی چکانند و از  
 خراج به قفص تمام گوشتند  
 و اگر کفصا بعد بخار باشد  
 از بدن در لیس باز شود  
 افشاده باشد پیش از  
 کشیده بود علاجش  
 دعان آوردن است  
 بخاریدن و دوزن  
 از فخری فخری و اگر

اطلاع نمودند ۱۰ / نموده نام برید ۱۱ / دگره قدر بیان ۱۲ / فوئان از عبدالم ۱۳ / این بخت برکت ۱۴ / مصعبیان نموده ۱۵ / عبدالم از این فوئان ۱۶ / و اطراف ۱۷ / و سرکه و کافور و بوناد ۱۸ / بنامه رنگ ایشان ۱۹







*(Handwritten Persian notes at the bottom of the page)*

که از سر فرود آید و در  
تخصیص علییه بالتبیین  
طبقه و تریه و طوبیت  
بیتضیاء از تکلیف  
منفردی است که خروج  
شجاع و خول شام  
بدوست و کلام طوبیت  
مذکور آن منفردا  
بیتضیاء و کلام طوبیت  
او از او منفردا  
بصارت می نمایند مثلاً  
الرقبه و او را که بصارت  
نماید از اهل بیت و او را که  
بعضی از او بود بعضی  
آن غایب باشد از بعضی  
کثوف نوان و و لحوال  
عن خلف زکات و لحوال  
نزد او را که قریه و لحوال  
طو او غایب باشد







کشیده شود و مو باز لطف خارج آید و بعد از آن صدف سوخته و مصطک و قطران را بهر بسیارند و در چشم کشند و شیاف اخضر با سلقون  
 و روشنائی مفید بود انتشار اشعار ریختن مژه بسبب تبی بود که در بین ابدان جمع شود و علامت آن حرمت و صلابت جنین  
 علاج آن تنقیه دماغ کند بعد از آن ملین سر و عنق بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل بنو ماشع اسفاناخ و کدو خورد و اگر  
 انتشار بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و بهر حجار منی که حال مناسب بود و اگر که نسبت  
 اشعار بود بیخ نه و شیخ و اشعه خرماد کند هر یک و درم سنبل حب بلسان هر یک درم و لاجورد چهار درم و درم حق کنند و بهر میل  
 اشعار کشند مثل اشعار جانور است که از رطوبت غفیه در اشعار حادث شود علاج آن تنقیه دماغ کند بحب یاره  
 و قوقایا و اجنان با آب نمک شستن و روغن انار زرد و آلو تلخ در آن مالند و صبر و مویز ج طلا کنند یا بوره و شبنم یا  
 زینق مقبول یا خاوندک از امتلا و غذا شب آخر از کنند و استحمام در خلوصه مفید بود خیالات اشکال الوان مختلفه  
 بود که احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت حس نصر شود که غبار هوا و بخار غذا احساس کنند و علامت این است قوت ابصار بود  
 تدبیر آن باغذیه غلیظه کند و گاه بود که تخمیل اسطوانه از دود کند که پیش چشم براند و سبب آن خلط سوداوی بود که از  
 شریان حادث شود علاج او تنقیه دماغ کند بحب یاره و بعد از آن تناول اطر فیل مفید بود و اگر تخمیل کند و رحت  
 عطسیه یا مالیدن چشم چیزهای سفید از زیر بالامیاید یا از بالا بزمیاید و لالت بر امتلاء معده و حوالی عین کند علاج  
 آن تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب یارب و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطر فیل صغیر مفید بود و حوالی  
 یعنی کچ شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در اعشیه دماغ حادث شود و طبقه  
 جذب کند اگر آن بواسطه یوستی باشد که از استفراغ مفرط یا ملاقات امراض حاده و حرارت شدید حادث  
 شود علامت آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یا عسلاج آن شراب بنفشه و خشناش تناول کنند و غذا ننهند  
 و شیر و مغز بادام و اسفاناخ خورد و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشناش  
 بخورشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اعشیه دماغ بود علامت آن علامات تشنج متلانی بود علاج آن تنقیه دماغ  
 کنند بحب و ایاره و روغن بابونه و شبت و زگرین سر مالند و اگر در طفولیت از رذات بیضات شیر و ادویج ایا نهند  
 واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهت خلاف آن کشند و از ادویه میخرو و محفقه آخر از کنند و پرده بر چشم او بندند و در  
 برابر عین سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر است باید کرد تا باز بحال خود گردد و باب سوم در امراض  
 گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و سخرات و باد سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق  
 و رعد اجتناب نمایند و حیوانات و عن بسیرین زینق در گوش چکانند و بعد از زمانه نشف کنند و چرک از گوش پاک

خسته

۴۴  
 سلقون  
 رسیده نفع  
 رسکون بین زمانه  
 و باقی اسفوناخ  
 کشیده و بهر حجار  
 قاطع  
 حلق نفع دارد  
 زینق و ادویه سلقون  
 و آن این است که  
 ۴۵  
 بل شدن بیک صدف  
 بطرف بینی و دیگر با آب نمک  
 بطرف صفا و صاف  
 کشیدن  
 ۴۶  
 ۱۱۱۱۱۱  
 کشیدن  
 ۴۷  
 کشیدن



غلظت باشد اگر غلظت در  
 کون نرسد  
 سلاطین

تا جمع نگردد که منجمد شود و هر سال تنقیه دماغ بجموبات و ایاریجات مناسب بود و جمع اذن اگر از غلبه خون باشد  
 و علامات آن طبع هر شود و صد قیفال کند و شراب بنفشه و عناب ترنجبین نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ بلبله یا  
 فواکه آب تورک و شیر زنان و عن غل آب که دو خیار و غوره و حل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بپنسد لپن  
 و گلاب آب کشیده و کامه و بید و بستان فروز طلا کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود استعمال مسودات مذکوره نماید  
 و اگر وجع بغایت سخت باشد حبه افیون روغن گل بگذازند و در گوش چکانند و اسهال صفر کنند و اگر علامت غلبه  
 بلغم ظاهر باشد تنقیه بحبه یاره و قوقایا کنند و غرغره به سکنجبین عنصلی و روغن قسط و سوسن مرزنجوش بادام تلخ  
 در گوش چکانند و آتیه مرزنجوش نیز شاید و گل کنند و رازیانه و شراب بالنکو بخورند و اگر علامت غلبه سواد ظاهر شود تنقیه  
 بحبه صطیفون افیمون کنند و روغن زکرسن و دام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر آن و شند و اگر این جمع از شره یا  
 ورمی باشد علامت آن تب ثقل سر و پیشانی و قلع و عنطراب و سیلان و مع بود علاج آن صند کنند و شراب بنفشه و  
 نیلوفر و عناب و لایند و غذا کشکاب شیر خشک خاش خورند و تلین طبیعت بمطبوخ بلبله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن  
 یا ترنجبین شیر خشک کنند و شیاف ابض شیر ختران بسایند و در گوش چکانند و روباه ترکه صند آب کشیده  
 و در حوالی گوش بالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی بابونه هر یک پنجم آرد جو آرد با قلع هر یک ده درم با هم بسایند و  
 روباه ترکه کشیده و روغن بنفشه صند سازند و اگر تحلیل شود علامت جمع شدن و قیج ظاهر شود لعاب حله و بزرک و  
 مرد رشک شیر ختران گوش چکانند تا نفع یابد و تفرج شود و بعد از آن فیلد از گتان بعسل و انزروت بسالایند و در گوش نهند  
 تا مده پاک گردد و بسبب طبع قرجه و مواد عفنه گرم متولد شود علامت آن اجساجسکت و خارش بود آب رمنه و مرزنجوش و آب  
 ورق شقایق و یابوره و سرکه باب شحم الخطل در گوش چکانند و بعد از آن فیلد از ششم پیچید در گوش گردانند و سعی کنند که  
 عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب یاخ غلیظ باشد اگر شکر مده بود علامت آن غشیان سیلان لعاب صدام بود علاج  
 آن تنقیه مده بقی کنند و تلین طبیعت مطبوخ بلبله یا فواکه و ادمان چاره در گوش چکانند و اگر شکر مده بود علامت دو وطنین  
 و صدام بود علاج آن تنقیه بحبه و یاره و اکلیل الملک و ورق خار و برنجاسف و مرزنجوش بخوشانند و سر بنجار آن بپزند  
 و شغل آن ضایع کنند و اگر در گوش بسبب سرد باشد که گوش سرد یا آب سرد که بر سر ریزند روغن مرزنجوش با بونه در گوش  
 چکانند و سر اگر در گوش بنجار شلغم خسته و خردل با بونه و حشایش مذکوره فرو آرد و صمغ کرمی گوش اگر مملود  
 باشد یا در پیر یا بسبب ضرب و سقطه که موجب تنگ عصبه فرو شده میشود علاج نه پذیرد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حیات  
 حاده حادث شود علاج آن هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مرے یا ترنجبین جلاب زنده یا عناب اجاص یک غده

مکان نرسد  
 بر آتون غلظت بناید  
 بید کند و باد نکند  
 اختلاف بوی و بوی  
 بر دو گونه است  
 آنکه از غده رسد  
 از غده رسد  
 قایم باشد و علامت آن  
 اکتیان بیدارند و در  
 پاد آب باشد دوم آنکه

فصول بارده که در سینه  
 حرارت ضعیف در سینه  
 و بدان سبب باج باره  
 از آن فصول حله شود  
 گوش آمده سکونت گوید  
 کند علامت آنست که  
 وطنین بیدار بود و سر آن  
 باشد و صدام بخار  
 دارد و صدام کبر

که قوه منجمد از  
 رطوبت



درم ترنجبین و درم غذامندی یا آلوچه خورد و اگر تب باشد جو آب و اسهال طبیعت کنند بطبع فواکه یا مطبوخ بلیله یا بنده  
 سقمونیای بریان روغن گل در گوش چکانند یا آب ناریا پوست افشوده بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت  
 آن ثقل سر و ملات حواس کثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و پنجه هیک کلنگین تناول کنند و غذا نخورند  
 باشد خسر که نه خورد و بعد از نفخ تنقین بیاورد و قویا نماند و روغن مغز زرد آلود با دم تلخ و سداب در گوش  
 چکانند یا زهره کلنگ و پنجه خوش و شحم الحظیل یا پنجه خردل بکوبند و قلیله سازند و در گوش بزنند و اگر بسبب سست مانع باشد  
 علامت آن باریک شدن رگ و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جموع یا تعب مفرط حادث شود علاج  
 آن تربط مانع بود و روغن بنفشه و شیر زنان تناول غذیه مرطبه مثل بنوماش کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه  
 در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع و سخ بود آنرا نتواند دید علاج او آنست که آلتی بر این کارست پاک کنند و  
 بعد از آن روغن بادام و شیر زنان گوش چکانند و یا شیب و روغن آن چکانند و با دمان حمام روند و گوش تر با گرم  
 تابیر و ناید طنین و دومی و از گوش آنچه باریک حاد بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود و حدوث  
 آن اگر بسبب غلیظ باشد علامت آن ثقل و عدم ثقل بوده گاهی کن شود و گاهی باشد اذکن و اگر بسبب آلتی بود که بگوشت  
 ریزد بواسطه استلانی مانع علامت آن ثقل و عدم طنین بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و پنجه هیک و انیسون  
 و کلنگ تناول کنند و غذا نخورند یا زهره کلنگ و پنجه خوش و شحم الحظیل یا پنجه خردل بکوبند و قلیله سازند و در گوش بزنند  
 و شونیز و جنید بیدستر چکانند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و زنجبیل و ورق غار و ترب مرزنجوش و برنجاسف بچکانند  
 و گوش بنجار آن بدارند و ادمان جام مفید بود و آنرا که از امتلاهی مانع بود و اول تنقین بیاورد و صطخچقون باید کرد  
 و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب سست خلوص مانع باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید گردد و  
 سیر ساکن شود علاج آن تربط مانع بادمان حمام و تناول غذیه مرطبه مالیک شکر زنان و روغن بر سر و اگر  
 بسبب صغف و جنبه نایقه واقع میشود تقویت کنند شرب جامض و لیو و سبب آب گوشت سمیط استعمال مشهور است  
 شیانفی که دومی ثقل گوش اندکند صفت آن شحم الحظیل بکیرم بوده نان بنیدرم جنید بیدستر زنند و اندک صمغ هر یک در می نیم  
 عصاره فستقین قطره و مرو و فریون هر یک انگلی کوفته و خخته بزهره گاوس بسزند و شیانف سازند و بوقت احتیاج بمقدار  
 حدسی بار و روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند **شرح افون** اگر نو باشد شیانف یا شیانف با سر که  
 یا آب خوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفند یا با سلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن باشد قطران  
 چکانند و **دخول هوام** و آب اگر چیده در گوش و علامت آن احساس حرکت بود علاج آن آب و بق شفا

درم ترنجبین و درم غذامندی یا آلوچه خورد و اگر تب باشد جو آب و اسهال طبیعت کنند بطبع فواکه یا مطبوخ بلیله یا بنده  
 سقمونیای بریان روغن گل در گوش چکانند یا آب ناریا پوست افشوده بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت  
 آن ثقل سر و ملات حواس کثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و پنجه هیک کلنگین تناول کنند و غذا نخورند  
 باشد خسر که نه خورد و بعد از نفخ تنقین بیاورد و قویا نماند و روغن مغز زرد آلود با دم تلخ و سداب در گوش  
 چکانند یا زهره کلنگ و پنجه خوش و شحم الحظیل یا پنجه خردل بکوبند و قلیله سازند و در گوش بزنند و اگر بسبب سست مانع باشد  
 علامت آن باریک شدن رگ و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جموع یا تعب مفرط حادث شود علاج  
 آن تربط مانع بود و روغن بنفشه و شیر زنان تناول غذیه مرطبه مثل بنوماش کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه  
 در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع و سخ بود آنرا نتواند دید علاج او آنست که آلتی بر این کارست پاک کنند و  
 بعد از آن روغن بادام و شیر زنان گوش چکانند و یا شیب و روغن آن چکانند و با دمان حمام روند و گوش تر با گرم  
 تابیر و ناید طنین و دومی و از گوش آنچه باریک حاد بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود و حدوث  
 آن اگر بسبب غلیظ باشد علامت آن ثقل و عدم ثقل بوده گاهی کن شود و گاهی باشد اذکن و اگر بسبب آلتی بود که بگوشت  
 ریزد بواسطه استلانی مانع علامت آن ثقل و عدم طنین بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و پنجه هیک و انیسون  
 و کلنگ تناول کنند و غذا نخورند یا زهره کلنگ و پنجه خوش و شحم الحظیل یا پنجه خردل بکوبند و قلیله سازند و در گوش بزنند  
 و شونیز و جنید بیدستر چکانند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و زنجبیل و ورق غار و ترب مرزنجوش و برنجاسف بچکانند  
 و گوش بنجار آن بدارند و ادمان جام مفید بود و آنرا که از امتلاهی مانع بود و اول تنقین بیاورد و صطخچقون باید کرد  
 و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب سست خلوص مانع باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید گردد و  
 سیر ساکن شود علاج آن تربط مانع بادمان حمام و تناول غذیه مرطبه مالیک شکر زنان و روغن بر سر و اگر  
 بسبب صغف و جنبه نایقه واقع میشود تقویت کنند شرب جامض و لیو و سبب آب گوشت سمیط استعمال مشهور است  
 شیانفی که دومی ثقل گوش اندکند صفت آن شحم الحظیل بکیرم بوده نان بنیدرم جنید بیدستر زنند و اندک صمغ هر یک در می نیم  
 عصاره فستقین قطره و مرو و فریون هر یک انگلی کوفته و خخته بزهره گاوس بسزند و شیانف سازند و بوقت احتیاج بمقدار  
 حدسی بار و روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند **شرح افون** اگر نو باشد شیانف یا شیانف با سر که  
 یا آب خوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفند یا با سلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن باشد قطران  
 چکانند و **دخول هوام** و آب اگر چیده در گوش و علامت آن احساس حرکت بود علاج آن آب و بق شفا



✓

شیرین

فقدان

۱۱

شماره ۱۰۰

2

مصفاة

استخوان

48

منہجِ نظام

کتابخانه

برای

نیچر دہلی

کدو رو

قلب السفاحي

فقط

مذہبی

三

یا صبر آب حل کرده یا آب بودینه و کبر و فستین و شکر و قند و فسطرد گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آید بعطسه آورد  
یا بآلت اگر آب رگوش و علامت و آنست که بعد از حمام و شنا کردن دشت شود با آن جو باشد پس اگر تخریک سر  
بر جستن بیرون نیاید چوب شبت یا رز یا نه یا چوبی که از آن حصیر سازند در گوش باندند که آب بر چسبند و اگر آب گرم در گوش رفته  
باشد روغن گل یا سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد انفجار الاذن اگر خون بطریق بحران گوش و آن شود  
جس نباند که در مکر و قیقه ضعف رود و اگر بسبب انفجار عرق بود یا از صدمه یا از ضرب به باز و داند که کافور و سرکه بچوشانند و  
گوش چکانند یا آب لسان الحمل یا میثاق یا آقا قیا یا آب ناب بچوشانند یا آب گندنا و سرکه داند که کافور در گوش چکانند  
حکله اذن اگر گوش بخار و آب فستین یا روغن گل یا فستین و سرکه بچوشانند و در گوش چکانند باب چهارم در امر  
انف خشم و طبلان نقصان قوت ششم باشد و سبب آن خلط غلیظ بود که در رطن مقدم و مانع متکثر شود و علاج آن هر باد و جلا  
از این سون و پنج هک و گلفند تناول کنند و غذا نخورند آب باشه خشکانه و بعد از نصف تنقیه سبب یاره و حب قویا یا کنند  
و بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک اگر سرکه بچوشانند و در شیشه کنند و بینی بدان  
فرود آرند نافع بود و اگر شونیز سحر و باریت بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب ده باشد مفید بود و اگر  
از اینها جمعی حرقی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب زنجوش و فودنه خشم را نافع بود و کمتر  
انف بسبب عفونت خلطی بود که در مصفات جمع شده علاج آن اولاً تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و بسکنجین و جزول غرغره  
کنند و فودنه و باد روج بگویند و در بینی منند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود و شراب یحانی استنشاق کنند و سعد  
سبل و صبر و قفل بگویند و آب فودنه یا مورد بسرشد و قیله سازند و در بینی نهند قروح الف اگر ریش بود  
قیال کنند و تنقیه سبب بنفشه و مطبوخ فواکه استعمال هر هم سفیداج کنند و اگر پالس و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند  
و قیله را بموم روغن از روغن بنفشه و موم و مغر ساق گاؤ و ولعاب بهدانه ملوث ساخته در بینی نهند و از گوشت شتر  
و مخرات اختر از نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی سب که بشویند و خرق سفید و فلفل بگویند و در بینی منند و آب  
گوشتی ز اند بود که در مخزن برود و منفذ را تنگ گرداند علاج آن فصد قیال و حجامت و تلئین طبعیت کنند بمطبوخ فواکه و بلیله  
و استعمال هر هم زنجار کنند یا پوست انا ترش بسایند و آب بسرشد و قیله سازند و در بینی نهند یا زاج و دو درم زنجار بلیله  
سحق کنند و قیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بدینها ازل نشود قطع کنند جفاف انف خشک بینی که در  
حمیات حادث شود بسبب سستی که بر و غالب بود یا خلط لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این بدانند که احوال  
رفع شود علاج آن ترطیب مانع کنند بر روغن بنفشه و کدو و از مخفات و مخرات اختر از نمایند و عاف اگر خون از بینی

[illegible]



قطعاً

مطابق الفاظ

کلیه و منتهی

نمانی است

نقول و بیجا

زاک نزد گویند

رفتن کبر و اگر سبب آن باشد در روز با حاکم قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر سبب تبخون است  
 او است که اندک اندک ید و تنگی و علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و تشنای  
 آب کشنیز کنند و گل رمنی با سرکه بر سر طلا سازند و کشنیز و عصاره باد روح با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین نیز  
 مفید بود و فقیله بعد از تر کنند و باز و و شنب گلاب و نشاسته و صمغ عربی حق کرده بیا لایند و در بینی نهند و کبریا و کاغذ  
 و صدف و لب و شاخ گاؤ کوپی پوست مضیق خستونیز مفید و اگر عاف بسبب خون باشد علامت او است که غلبه  
 آید و غلیظ بود و علاج آن فصد قیفال کنند و مجمه بردوش و مراق نهند و فقیله غبار آسیا و خون سیاوش و شنب گلاب فی ملوث سازند  
 و در بینی نهند و گل رمنی عدس ورق گل و صندل و گلنار و او راق انگور و بید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند  
 و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت قطعاً محرق باخل خمر فقیله سازند و در بینی نهند و باز و بندند و آئین را می کشند  
 و میمانند فقیله افیون انگلی غبار آسیا گلاب حوض یکی بر یک بندم بکوبند و آب سرگین خربسرنند و نسج عنکبوت بیا نهند  
 و در بینی نهند و اگر از طرف است آید مجمه بکوبند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب کاسنی بر کبد طلا کنند و آب  
 پنجم در امراض **لب زبان** از آنجمله قلاع است و آن شرابی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر در دهان  
 بود علامت آن جمع حرارت و برآوردن آن بود و علاج آن فصد قیفال یا چهار رک کنند و آب انارین یا ترنجبین نبات  
 تناول نمایند و غذا بنوش و مغز بادام یا آلو کبلی یا تمر بنهندی خوردند و تلخین طبیعت بطبوخ فواکه و تقویم آن کنند و دهن را  
 بکسر و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گلکس و نشاسته و عدس فلفل طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند  
 یا گلنار و سماق و گلکس و نشاسته و تخم تورک تخم کاهو و صندل طباشیر و فلفل هر یک درم کافور نیمه انگ سحق کنند و  
 سازند و بعد از زمانی بکسر و گلاب مضمض کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و  
 وجع علاج آن گلکند و رازیانه و پنجه مکیاب سازند و تنقیه بجای آید و صبر و طبوخ تربد کنند و عاقر قرحا و تخم ترب  
 در سرکه بجوشانند و بدان مضمض نمایند و اگر از ماده سودا بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و علامت  
 لعاب و علاج تنقیه بطبوخ آیمون و جبن کنند و مغز ساق گاؤ و پیله و روعن بنفشه با هم بیا نهند و بر زبان  
 و دهن بمانند و در استی ای مرصن گلنار و سماق و باز و در سرکه بجوشانند و بدان مضمض کنند و در  
 آخر با بنجر و شنب و بابونه و اکلیل الملک اگر این شراب متعفن شود و از آن تنی حادث شود ابله و جوز  
 سر و فودنه در سرکه و گلاب جوشانند و بدان مضمض کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق گل و سماق  
 و شنب گلاب حق کنند و بدان افشانند و بخر کنند و دهن را از حرارت معذب باشد علامت آن چون طعمه رده تناول کنند

طبیعت گرم خشک  
 است و مفرد است  
 کافور  
 ندر بر آید و درون خنجر  
 به بینی انداز آید و  
 بماند که در او راق  
 حاکم و چون کند و  
 خنجر بسبب بلبل  
 خنجر بسبب خنجر  
 ۵۹  
 اندک کنند یا با بنجر  
 به دهن و سودا خنجر  
 را از علامت است بکوبند  
 و از سودا و مان نفی  
 از دهن با چون بکوبند  
 بقوت عطش آن بکوبند  
 اندک با طباشیر  
 و طعمه رده تناول کنند

طبیعت سرد تر  
 کافور  
 کافور  
 کافور



محمد علی کریم خان  
صاحب دکن

محمد علی  
جوانشیر

ست از مازو

پوست انار

روزنامه

29/12/20

دروس

برگزین

107

کتابخانه

720

12

10

الحمد لله

5

مجلس

طوبی

تاریخ

۱۰۰

۱۰۰

تاریخ

五

1944

١٠

و در خلومعه زائده گردد و علاج آن آب انارین یا ترشیدی یا نبات و ترنجبین یا آب خیار که و یا سنگجین یا نفوس فواکه  
تناول کنند و غذا اسماق یا انار یا خوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه ماشقا لو و زرد آلو و امرودی و خیار  
که و مفید بود و چون که نافع است صفت آن سعد از خرمنبل عود و گلنار صندل سفید پوست اترج را مک قاقله متساوی  
بگویند و جلاب نبات بسزند و حب زنده و بمقدار خود می رودین گیرند و اگر بحر سبب بلغمی باشد که در دماغ و معده  
متعفن شده باشد علامت آن کثرت بزاق بی طعمی مان بود و در خلا و امتلا کیسان باشد علاج آن در سفته دو  
بار می کنند طبعی شبت و ترب و تخم خرزیه و اندک عسل و مک بعد از آن گل کنند و راز یا نه بخورند یا سنگجین لحن  
کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تر بد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند و احیاناً اطریفل کبیر  
یا صغیر و ترنجبیل و طبله پرورده خورند و مصطک و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و ترنجبیل و سعد و کبابه بگویند و عسل  
بسزند و حب زنده و در دهن گیرند و اگر بسبب گوشت بدن ندان باشد فصد چهار رنگ یا فصدال کنند و از غناب اجاص  
و ترشیدی نبات جلاب زنده و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و بقرص بنفشه و مطبوخ طبله تلین کنند و مورد و ماز و گلنار  
در سرکه بوشانند و بدان مضغه کنند و آفاقیا و صندل و گلنار و گلشنخ و سعد و کنز مایح و رامک و مصطک و عود و فلفل  
و مسک و قرنفل و طبله زرد از هر یک یک پیمانه مشک کافور هر یک انگلی بگویند و در بدن ندان بریزند و اگر بسبب تا کل شان بود  
علاج آن کنند آکل همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را را شحه گریه باشد علاج او فصد و اسهال  
طبیعت مطبوخ فتمون بود و مضغه سیر که و آب خوره کنند تا زائده نشود و بعد از آن فریون یا آفاقیا استعمال کنند و با  
علاج او همچون علاج قلاع بود سیلان لعاب فتن آب زده در خواب یا در غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت  
او آن باشد که در حالت جوع و خلومعه بیشتر باشد علاج آن شراب سیب بهر یا سنا و ل کنند و آب رقیب  
مضمضه کنند و کاسنی ناشسته بانک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب و دت و رطوبت بود  
علامت آن علامات غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه معده کنند و اطریفل و گل کنند و راز یا نه و گوارش مصطکی و عود تناول  
نمایند و قلا یا و اخذیه که در آن طوبت چندان نباشد با توال خورند و نان عسل نیز مفید بود و از فواکه مرطبه بقول  
بارده احترار نمایند و لعاب که از دهن صبیان آید آفاقیا بسایند و در دهن بماند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل گرم  
بود علاج آن گشاید و در امراض امعاء و ارام لسان و رم زبان اگر و مو باشد علامت آن حمیت و حرقت لسان  
قلع لعاب بود علاج آن فصد قیفال کنند و تلین طبیعت مطبوخ فواکه یا نفوس فواکه یا ترنجبین و شیرینش یا قهقهامی اگر صفت  
بود علامت آن وجه شدید و لبش و صفت لون بود علاج آن شراب بنفشه و غناب تناول کنند و آب انارین



یا ترنجبین و آب خیار و گلاب سکنجبین و تلخین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا پنجم اجماع است عدد غناب  
عدد پستان است عدد بنفشه چهار درم نیلوفر تخم کاسنی بر یک سه درم پوست بلبله زرد هفت درم ورق گل ریز  
بر یک پنجم ترندی و مغز خیار شنبه پانزده درم صفت حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی بر یک سه درم غناب  
عدد پستان سی عدد سوسن خطمی و جو متشتر یکم گرفته بر یک سه درم ورق حقنه رسته خیار شنبه پانزده درم و شکر خ  
ده درم روغن گنجد و آب گلاب بر یک سه درم نمک و بوره بر یک پنجم درم و در هر دو قسم مضمضه آب سماق و توت و انار  
مناسب بود یا غناب عدد حدس و روبا به ترکیب بر یک پنجم درم بچوشانند و آب کشیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند  
و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب بیاض بآن وقت عطش بود علاج آن هر روز جلابی از ازبانه و پنج نمک و گل کنند  
تناول کنند و تنقیه بیاړه و حقنه با می حاده نمایند و شربت با بونه و بزرک در ماء العسل بچوشانند و مضمضه کنند و یا مقطر و فود  
بچوشانند و اگر سوسوی بود علامت آن سیاهی یا خشکی آن وقت لعاب و علاج آن تنقیه بیاړه و مطبوخ فقیهون کنند  
و مضمضه بشیر و شیر بر یار و غن بنفشه و کدو و لعاب بزرک و حلبه و آب بخیر کنند و پیه بطور و غن سوسن و غن بنفشه  
در زبان بالند و اگر درم بسبب هر باشد علاج آن کنند قشلاق و استر خا و زبان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند  
و تلخین طبیعت مطبوخ فواکه و مضمضه آب غوره و ققاح و ازخروا اگر بسبب قاحی بود که عارض بآن شود علامت او آنست که  
زبان است بود و تکلم تواند کرد و لعاب فرو آید لخته حادث شود علاج آن تنقیه بدن باشد بیاړه و قوقایا و لوغاز یا  
و مضمضه میوینج و در سر که غصبل بچوشانند یا کبر و خردل و صغری و عاقر قرحا و آب جوشانیده و صبی چون ریختن بگوید یا  
و عسل و نمک لند لطلان فی وق گاه باشد که حسن و ق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند و آن  
بسبب فضلات رطوبه باشد که بعضی از زبان خشک بزد علاج آن تنقیه داغ باشد با یاره و فیرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه  
بکبر و خردل و میوینج و عاقر قرحا و فساد و وق و گاه باشد که حسن و ق فاسد شود چنانچه طعم  
و مان مجبوع طعمها را تلخ احساس کند و این لالت بر غلبه صفر اکند یا شیرین احساس کند دلالت بر غلبه  
کند یا بلغم حلوی یا شور یا ترش احساس کند و این لالت بر بلغم باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از آن اخلاط  
و غرغره بچیز نامی مناسب بود و حفاف لسان اگر خشک زبان بسبب رت و یبوست بود بلعاب بنگو و  
بهدانه بالند و مضمضه آب تو رک و خیار کدو و خیار کنند و اگر بسبب خلطی لریج باشد سکنجبین لعق کنند و گاه  
باشد که بسبب رات حریفه زبان خشک متفشتر شود چنانکه چون خسره بالند از آن پوستی سفید تنک  
همچون پیاز جدا گردد و با آن هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلخین طبیعت مطبوخ

له قور اگر در کرم سب  
زیر باشد ای کاغذ  
که سب خوردن این کرم  
چون این و فطر سب  
تو هم زبان گوی و سب  
گفته اند و سب

در آخر کتاب  
خدا را که سموم را بطریق باطنی  
با یکسر دفع استغنی  
کلمات و آنرا اکلاداران  
نیز گویند و در حقانیت  
اما بدترین آن فطرت است  
طب ابر **عقود**  
ثقل زبان و سخن گفتن در  
کلام تغیر اقدار داد

۶۱  
ببینی که این بنده خدا  
۵۲ تقاضای حق و عدل  
و ثانی و الف و هاء و جیم  
طال و سلک و ف و ا و ز و ن  
بکره و سلک و ذال و جیم  
و خ و ع و ی و ه و ا و م  
از کل و ا و ز و ن است  
کن از فی الحافظ  
ادویه



مفت دیان اردو

[illegible]

بلبله بود و مضغه سبزه که در آن روغن گل و گلنا جو شاییده باشند بکنند شقوق لسان علاج ترقیدن بآنت  
 که بگو و بیدانه و کثیر در دهن گیرند و از اغذیه لزجیه مثل نان پنجه و هر خیره رند و درم شفت علاج آن فصد قیفال  
 و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب تلین طبیعت مطبوخ فواکه یا بلبله و رو باه تر که فوغل و گلنا و ورق  
 گل و جوز سر و بکوبند و با سرکه و گلاب آکنند و از شراب گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و قروح و شورشفت علاج آن  
 فصد قیفال و تلین طبیعت و مرهم سفیداج بر آن نهند یا مردنج و ماز و بکوبند و با موم روغن پیامیزند و نهند و  
 شفت آنست که لب سطر شود و در میان و شقی ظاهر گردد و گاه بود که بر آن شره همچو توت پدید شود علاج آن  
 که فصد اسهال کنند و تلین طبیعت مطبوخ فتمون و ضادات محله استعمال نمایند و آنچه رنگ و بسیار بی ندرت ترزند تا حواله  
 بیایند و نمک لند و بعد از آن محلات قابضات طلا کنند الشقاق شفت لب ترقیده را بلعاب کثیر او بیدار  
 و بگو طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون قطع میکنند درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پیله گرم کنند و شامگاه  
 کوی سوخته با آن ضم سازند و طلا کنند و پوست تنک بر بیه کشیده است بر آن نهند یا پاشش در امراض اسنان و تلین  
 حافظ صحت سنان از لازم است که از فساد طعام و شراب معده اجتناب نمایند و از کثرت فی و خائیدن چیزهای که دوشنده  
 باشد مثل حلوا کلهی شکون قرص و سکنجبین احتراز کنند و همچنین آب سر از عقب طعام گرم و از چیزهای ترش و از  
 گندنا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بزدان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب ارک  
 و زیتون است و در وقت خواب احیاناً بر روغن گل یا نار و زنجبیل از اج در دندان بالند و گاه به غسل و نمک  
 دندان با بالند و سیرریان کرده بردند آن نهند و رم لثه اگر بسبب ماده حاده باشد علامت آن حمیت لب  
 و ضربان باشد علاج آن فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه و عناب شراب جاصی یا نارین بانیات  
 تناول کنند و ترنجبین هم داخل کنند و غذا تر مندی یا آلو کیل خورند و تلین طبیعت مطبوخ فواکه یا بلبله کنند و سرکه  
 و گلاب ساق مضغه کنند و گلنا و جوز سر و نار ترش و طباشیر و ورق گل و طراشیت و فوغل متساوی بکوبند و بر لثه  
 بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و یا نار و امرود و زرد آلو سیب شفتا تو نقل کنند قروح لثه علاج  
 آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود و فلیتون بر آن نهند تا گوشت فاسد ایل شود و لثه را نیک اندیش گلنا و زرد  
 و سماق و جوز سر و در سرکه بچوشانند و بدان مضغه کنند و اگر ناصور گردد و نباشد و اع کنند و اگر خون از لثه آید شب یا  
 بسوزانند و سرکه بر آن نهند و یکدم از آن با دو درم نمک سه درم تخم گل بکوبند و بر آن نهند و اگر گوشت لثه کم شود و زرد  
 مدحرج خون یا دشان کر سه و پنجه مہک بند و سرکه غصیل بسرشد و بر آن نهند و جمع اسنان اگر از سوا المزاج گرم باشد



الحکمتین بالفکر

از سنگدان را

من باب فخر

عبدالله بن محمد

باعت الاطباء

والتبرير دار جون شيرم

مكتبة دار الكتب

کتابخانه

علامت آن مجع شدید و ضربان دو بملاقات اشیا بارده ساکن و علاج آن قیفال چهار رنگ تلین طبیعت مطبوخ فواید  
بلبله کنند و شراب قهوه و نبات خورند و غذا حموضات یا بنوماش یا مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی اجتناب کنند  
و سرکه و گلاب و دهن نهند از آن و اگر وجه نجابت بود اندک کافور یا سرکه و گلاب بمیزند یا آب گلاب و خیار و کشت و تورک بگریزند  
و با حبه میوه مضغه کنند و اگر وجه از سوء المزاج بار داشته علامت آن علی م ضربان دو سکون و جمع بملاقات چیزها گرم علامت آن  
در ازیا تناول کنند و غذا نخورند آب و اگر چینی صغیر و فودنه خورند و تنقیض باغ بخت را و مطبوخ تربد کنند و عاقر قرقط و خاویج و کبر  
و زعفران و سرکه بچوشانند و بدن مضغه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقر قرقط و شیطرح در دهن گیرند و دندان آن بمانند و شیرین کبر و دهن  
نهند و اگر بدین سیر یا ساکن نشود و لخته شود بنا قلع سازند و اگر خواسته که بی کلین قلع کنند زنجبیل در سرکه پرورده یا بر دندان  
نهند یا قوبال مس و شیرینجی یا قهوه یا هم یا میزند و بر آن بنهند یا عاقر قرقط و شیشه کنند و سرکه بر آن نهند و دو هفته در دهن  
اسپ نهان دارند و بعد از آن باره از آن عاقر قرقط یا بر دندان بنهند یا پیچند عاقر قرقط بر آن بنهند که بریزد یا منقطع شود اما باید که استعجال  
این را و دیگران کنند که ضرر بدهد آنها دیگر نرسد و اگر در دندان شکر است علامت آن است که بعد از غذا غلیظ و متلاطم  
زاید شود و علاج آن تنقیض معده و بوی کنند و اطریفل و گوارش و صمغ کله تناول کنند و از امتلا معده و غذا ایستاده یا با  
کنند و اگر سبب گرم باشد که در متولد شود دندان را بنجاسیر و کند ناوخم ترب پیچید یا بر دندان گرم برین دندان خرس اگر سبب  
چیز یا ترشی یا قاضی و علاج آن تخمین آن باشد بخامیدن یا لیدن و صغیر و روح و نمک و کلین بخامیدن و بر دندان منفر بادام شیرین  
و صمغ و اگر سبب بلغم خامض یا سوا بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیض معده باشد و بعد از آن استعمال این دو به سقوط  
و تحریک سنان اگر سبب سوز باشد علاج بنزد و اگر سبب طبعیت باشد که لخته است که باشد گلنا و سماق و ورق گل حفت با بوی  
و شبنم و سیسماط و فلفل و کزمارج و صندل و امک بلبله زرد و دانه و مجموع یا بکوبند و شبنم و بن دندان بریزند و با دانه  
بعل و سرکه و گلاب بنزند و شب بخامیدن و گلاب بچوشانند و بدن مضغه کنند و اکله و لغت سنان سیده شدن بریدن آن با  
رطوبت دید باشد که در آن متعفن شود یا سبب ال رطوبت سنان استیلا بر پوست و علاج قسم اول تنقیض مانع کنند بخت و ایاره یا کلنا  
و مو و شبنم و سرکه بچوشانند و بدن مضغه کنند و مشک و صمغ بکوبند و بر آن بنهند علاج قسم دوم ترطیب باغ بود و بن تناول غذایه طریقه  
بنگو شیر و روغن بنفشه با سفید تخم مرغ بنزند و بر آن بنهند و لغت سنان اگر دندان سبز شود یا سبب دانه و دانه و جوهر  
نفوذ کند علاج آن تنقیض و بوی کبر از یا بچوشانند و بدن مضغه کنند و شاخ گاؤ کو بی بیخ نه پوست بضمه شیر مرغ مجموع خسته  
باز به البحر بر یک ورم و سباده ورم بسایند و بر دندان بمانند و مضغه کنند و غلبه کنند حفر سنان حبه باشد بنفشه  
بسفال که در بن دندان متحرک شود و آن سبب کرات معده باشد علاج آن تنقیض معده کنند بقیه و تلین طبیعت مطبوخ

[illegible]

جبرک بک ۱۱  
 قزوین ۱۱  
 اقل بک ۱۱  
 و خف بک ۱۱  
 طول بک ۱۱  
 غلظت بک ۱۱  
 قزوین ۱۱  
 قزوین ۱۱  
 قزوین ۱۱



توضیح: این کتاب در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در شهر تبریز  
چاپ شده است.

[illegible][illegible][illegible]

مدح و ثناء  
عقل و دلا  
خود را بپندار  
غیبت نامید و غذا  
خود را بسازد  
توبه بخین  
المنکر نفیج  
غار



۲۱

نفت باغ فردا  
و میدان و فی الشرف  
لابد للصدور ان  
نیفت نیاچار  
صاحب دوسیدنا  
که از دمان مفضلین  
اند از دماء



ذات الیه ایمان شریف  
و صدقش از هر خطای که بل میگویند  
ایمانیار بخدا

البيان بحرف الجيم دون عصفور  
حاده ينفذ درون كبر خورشيد

وصحبه الرازي في القانون  
في القانون ودينه ابن ابي  
وركي

دولت بانی و ترمیم کننده  
ماوراء النهر

یاد فاریہ اور شش ماہ

AA

آن یحییٰ و زکریا و عیسیٰ و یونس  
اینم فیض نامه بلغم اصلا صورت یحیی  
فقدی و علامه

اینمضی نامه  
نباشد و سولانا سیم فندی علامه  
فرستی علیها نوشته اند که ذوق  
الطاهره

عبارتست از دو هم گرم که با هم  
مجموعه بنفوذ و صفرا را بپاوه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

نموده باشند تا ندانند معنی  
نه و متولد گردد و دوگاه باشد  
که در دم رخا

در شش میاید باید باشد  
که بعد از آن لطیف او را در دم  
با استخوان او را زاده غلط  
بجانبه بر سبیل انداخته  
ماده شود و بر دم صلب  
در ریه روانا نیتا  
هکذا فی  
فصلی الاخر  
شرح حد الاخر



دور از دل و از صفت نجیب و خلیل آن و برتر باشد، طبیب اکبر



٧

9.

اولی است و از هر ازا  
 جو بست و در وی اخضر  
 سینه پاکیدن نهاید  
 صفت آن بکبریا  
 سفید و روشن کند  
 در درختن نه خضر  
 و در آب کف خضر  
 کف مال کنند و بعد از  
 با اخضر و آب کف  
 گفته اند و از خجانه  
 سفید و روشن کند  
 کف



گرفته بشوند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج طبع باشد علامت آن قلب آشفته و سرعت انفعال و نبض بطئی قار و سفید غلیظ  
 بود و علاج آن شراب بالنگو و خلقت تناول کنند و غذا نخورند آب کبک تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت امتلا باشد  
 تنقیه بحب یاره و حب فتمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدل نافع بود همچون نافع مصطکی عود و اریجینی قرنفل و سکنبل  
 جوز بویا کبابه قافله پوست ترنج بیل بر یک بنجد رم مشک انگلی بکوبند و شراب سیب برشند و مثقالی شراب لیمو یا حامض  
 بخورند و خفقان حاکم کتی احتلاجی بود که سبب نفع مودعی رض قلب شود و آن اگر سبب دم باشد علامت آن طاهر باشد  
 فصد با سلیق کنند یا صاف و بکنجدین شراب بیاس و لیمو حاضن عرق گل مبد تناول کنند و غذا از رشک لیمو و انار و انار  
 با گوشت مرغ و بزغال خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود و اشر به مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا  
 کشنیر و کلاب بر سینه طلا کنند و سیب به و امرو و دوانار متفعل کنند و تخم کامبو و مغز تخم و کدو و زرشک بر یک بنجد رم  
 تخم تورک تخم کاسنی و دانه حاض و کشنیر خشک طبا شیر و صندلین بر یک است و رم بکوبند و شراب سیب برشند و اجماعا  
 مثقالی تناول کنند و اگر خفقان سبب غلبه سودا باشد علامت آن خبث نفس و خبث فکر و خوابهای بد بود و علاج آن تنقیه  
 بدن باشد مطبوخ فتمون حب آن و مطبوخ بلبله و بعد از تنقیه دواء السک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یا لیس جان  
 دارند چنانچه مذکور شد و اگر سبب کثرت صوم و استفراغ و زرق م در ریاضت باشد اغذیه جمید الکیموس تناول کنند و میل  
 با سائین و تخم و استحام کنند و سمنات استعمال نمایند شش استه آرد و خود آرد و برنج بر یک شصت رم تخم تورک مغز بادام  
 و فندق و فستق بر یک بست رم نووری سرخ و سفید بر یک رم بکوبند و با شکر و روغن گاو حلو و اسازند و هر بار  
 بست رم بخورند و هر سیه و عصیده و شیر و شکر و امثال آن بخورند و خفقان شکریت معده نیز حادث شود و آنرا با  
 احوال معده بدانند پس اگر خلط لزج در معده جمع شده باشد معده را پاک کنند و گوارش مصطکی عود و مفرحات حاکم  
 تناول کنند و اگر سبب صفرا باشد که بعد از هر روز جلای از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و بیخ مکی نبات تناول  
 کنند و بعد از تنقیه باین حب بکنف صفت آن فتمون شاهره سنابر یکد رم بلبله زرد و ورق گل و لاجورد و شسته  
 بر یک بنجد رم بکوبند و آب بالنگو برشند و بلع کنند و میانها شور و زرشک و زنبات و عرق گل و گاو زبان شرب  
 نمایند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آن را ایتی برانند و علاج آن جلای از بالنگو و بیخ مکی گاو زبان  
 و نبات تناول کنند و تنقیه باین حب نمایند صفت آن ترید سفید فتمون چاشمشم الخطل فار یقون حجاز  
 بر یک در می سقمونیا بریان نیمه انگ بلع فلفل مقل بر یک انگلی سوط و دوس نیم و رم بکوبند و آب رازیانه  
 حب زرد و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده تناول کنند غشی عشته حالتی باشد که مجموع حواس معطل نماید و این بواسطه

۹۱  
 با عرض غلغله  
 زغادر کار و نبات صاف  
 شود و چنانچه در مطبوعات  
 مذکور است که  
 صندل و آرد و زرشک و انار  
 با دانه کدو و زرشک  
 کدو و زرشک و انار  
 و تخم تورک و تخم کاسنی  
 و دانه حاض و کشنیر خشک  
 و سمنات استعمال نمایند  
 شش استه آرد و خود آرد  
 و برنج بر یک شصت رم  
 تخم تورک مغز بادام  
 و فندق و فستق بر یک  
 بست رم نووری سرخ و  
 سفید بر یک رم بکوبند  
 و با شکر و روغن گاو  
 حلو و اسازند و هر بار  
 بست رم بخورند و هر  
 سیه و عصیده و شیر و  
 شکر و امثال آن بخورند  
 و خفقان شکریت معده  
 نیز حادث شود و آنرا  
 با احوال معده بدانند  
 پس اگر خلط لزج در  
 معده جمع شده باشد  
 معده را پاک کنند و  
 گوارش مصطکی عود و  
 مفرحات حاکم تناول  
 کنند و اگر سبب صفرا  
 باشد که بعد از هر روز  
 جلای از پوست بیخ  
 کاسنی و تخم کاسنی و  
 بیخ مکی نبات تناول  
 کنند و بعد از تنقیه  
 باین حب بکنف صفت  
 آن فتمون شاهره  
 سنابر یکد رم بلبله  
 زرد و ورق گل و  
 لاجورد و شسته بر  
 یک بنجد رم بکوبند  
 و آب بالنگو برشند و  
 بلع کنند و میانها  
 شور و زرشک و زنبات  
 و عرق گل و گاو زبان  
 شرب نمایند و اگر در  
 معده سودا جمع شده  
 باشد آن را ایتی  
 برانند و علاج آن  
 جلای از بالنگو و  
 بیخ مکی گاو زبان  
 و نبات تناول کنند  
 و تنقیه باین حب  
 نمایند صفت آن  
 ترید سفید فتمون  
 چاشمشم الخطل  
 فار یقون حجاز  
 بر یک در می سقمونیا  
 بریان نیمه انگ  
 بلع فلفل مقل  
 بر یک انگلی سوط  
 و دوس نیم و رم  
 بکوبند و آب  
 رازیانه حب زرد  
 و بعد از تنقیه  
 مقویات قلب و  
 معده تناول کنند  
 غشی عشته  
 حالتی باشد که  
 مجموع حواس  
 معطل نماید و این  
 بواسطه







طبر



ده درم باشد و اگر سوزاج رطب سافج باشد علامت آن کثرت ریش و سیلان لعاب قلب عطش و تافه می از آب سرد و سبزه  
و تره مانی بارده و تنفر از وسومات و اغذیه رطبه غشیان بود علاج آن گلقد و انیسون و جوارش مصطک و زنجبیل و زرد  
تناول کنند و غذا بخورند آب قلا یا با توایل باشد و اگر بان طبیعت نرم شود و چون الحید نافع بود صفت آن طبله شیا و بلبله  
آمله و خشت الحید هر یک درم سنبل از خر سحر زنجبیل فلفل ناخواه کند هر یک پنجم درم جدا جدا بکوبند و خشت الحید سحق کرده و  
یک هفته در سرخس یا نخل خشک کنند و باد بگرد و بپاشند و باد و چندان او و عینسل بسپارند و بختقال بخورند و اگر سوزاج از  
سافج بود علامت آن نجاف و نزال بدن عطش و خشکی بان و قلت بزاق بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا شیر  
تخم خرفه با آب خیار که و با نبات شرب کنند و غذا بنوش خود و گوشت بزغال و مرغ فربه و کما تازه خورند و جمع  
اگر سبب المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر سبب م باشد آن هم گفته شود و اگر سبب یاح بود علامت آن تعدد شرب  
و قرق و فواق و خشا باشد و بعد از تناول شیا و نفخ زیاد شود علاج آن گلقد و رازیانه و کلنگین و کنگر و کنگرین  
کنند و گوارش کوفی و کندر و اطر فیل کشنیر تناول نمایند و مصطک و کندر و کردیا و زنجبیل بخانند و این سفوف مفید بود صفت  
آن از یانه و انیسون هر یک درم ناخواه کردیا تخم کرفس هر یک درم بکوبند و باد و مثل آن قند بیامیزند و بختقال از آن  
بناشتناول کنند و اگر وجه بیطعام شود یا شد آب گرم و روغن گنجد یا شامند و کنند و بعد از آن جوارش عود با مصطک  
و اگر سبب معده باشد علامت آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلومعده ساکن شود و علاج آن تقویت معده باشد و اگر در  
معده اخلاط رویه باشد بقوی اسهال تنقیه کنند و ناخواه و کندر هر یک پنجم درم سنبل هر یک درم بکوبند و با عسل بشربند  
و مثقال تناول کنند و حماض ترنج آب سبب هر یک یک لطل بخوشانند تا به نیمه آید پس با یک لطل قند و یک لطل عسل سفید و نیم لطل  
گلاب آن ضم کرده بخوشانند تا بقوام آید پس عفران و فلفل و دارچینی و قرق و مصطک هر یک درم با انگور و ریم و عود ده  
درم بکوبند و بر سر آن بزنند و با هم بسپارند پس آتش فرو گیرند و در ظرف چینی طاز جاجی کنند و احیاناً سه درم تناول کنند  
اگر ام معده اگر درم حار بود علامت آن تب و التهاب حرقت معده و وجع و درم ظاهر بود و قی و تشنگی سقوط اشتها باشد  
علاج اولاف صند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیر تخم کاسنی تناول کنند و آب نارین یا ترنجبین نبات نیز یا شامند و عود  
نخود و کشکاب اسفناخ خورند و در تغلیل غذا گوشند و چون ابتدا نضج باشد حلا از رو باه ترکیب تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه  
سه درم و خیار شنبلیله پنجم درم تناول کنند و اگر حرارت چندان نباشد و درم رازیانه با آن ضم کنند و سوزش و سلبوس و نبات  
و روغن بادام خورند و در ابتدا صنداق یا میثا با گلاب آب لیسان یا فرو زور و باه ترکیب معده طلا کنند و بعد از دور  
اگر جو خطمی و رو باه ترکیب با گلاب یا با کاسنی طلا کنند و بعد از آن خطمی و حله بزرگ با بونه و زرد و سنبل و سعد و آرد

فواید بسیار بسیار  
 بود ای آنکه میخواند  
 بسیار غلط و معده  
 غلط و کثرت در غذا  
 معده نگیرد و از آن  
 سازد پس بعد از آن  
 از در زانکه در نوب  
 فرق است علامت معده  
 معده در کثرت است  
 ۹۴  
 آنچه در کتب است  
 شود بسیار بسیار  
 طعام از معده نگیرد  
 و نفیس نشیند بسیار  
 بسیار بسیار بسیار  
 و این موضوعات  
 چون این است  
 و از آنکه در کتب  
 بسیار بسیار بسیار



ن



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين



الحق في الجواب استغفر

عازان الحکومت

مجمع مصلح  
مطبعة جليليه  
سنه ۱۲۸۵

حصول فی

۱۰

۴۰

والمصطفى

بدن نیز خواهد شد و خلاصت آن گریه بیهوش عطر ص

و یبوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین شراب زرشک  
و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا زرشک تمر بنهند و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که در غده شتهای  
غذا پیدا شود چیزی باند خورد تا خیر نیاید نمود **عطش کاذب تشنگی کاذب** اگر بسبب حرارت قلب ریه باشد  
علامت کرب لیمو احتراق صدر بود و استراحت بهوائی سرد علاج آن شراب حماض سیب لیمو و صندل  
هر کدام که باشد با عرق گل بید و کاسنی یا آب سرد بیاشامند و غذا شیر جو یا مرغ یا بزغال خورند و صندل  
گلاب عرق بید بر سینه طلا کنند و صندل و گلاب خیار و کدو بپوشند و این قرص مفید بود **صفحت آن**  
مغز تخم خیارین و کدو و تخم تورک هر یک **درم** و صمغ عربی و نشاسته کتیرا هر یک **درم** طباشیر و درم بکوبند  
و با آب بنگو بسپارند و سه مثقال از آن تناول کنند با شربت سکنجبین اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود بواسطه  
تناول چیزهای شور و حریف حار باشد و شیونیا با فراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل  
جو بید بیاشامند با آب نارین یا آب غوره یا شیر تخم تورک یا نبات با شراب لیمو یا ریاس تناول کنند و آب  
خیار کدو و آب تمر بنهند نیز مفید بود و غذا جموضات مناسب باشد و اگر بسبب جماع اخلاط شور باشد و معده  
آن باشد که آب خوردن ایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و علاج آن آب ترب سکنجبین مکرر قی کنند و  
شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیر بیاچ خورند و اگر بعد از تشریب مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ  
بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آش غوره تناول نمایند و بحام معتدل وند و بدین بر روغن بنفشه کنند و اگر  
از شرب خمر کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و جموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد دیگر طل آب خیار کدو  
بانیدرم طباشیر بیاشامند **سوء الهضم و تخم سوء الهضم** آن باشد که طعام نیک بهضم نشود علامت آن نثر  
جشا و بر از حرقت معده و غثیان بود و ضعف بهضم آن باشد که دیر بماند اما بهضم شود و با این ثقل و تعدد بود و بعد  
زمانی بر جشا که آید بومی طعام احساس کند و تخم آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و بهضم نگیرد و سبب این  
مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در جمیع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته  
و اگر بسبب اول طعمه کثیره یا اطعمه رویه باشد تنقیه معده باند کرد و قوی اسهال تقویت معده بقویات که مناسب است بود و در روز  
گر تشنگی صبر باند کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفر جلی سهل و خفقا در آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن صطک و نارون  
بر معده باند و اگر تابستان بود در آب زمستان مفید بود و میوه عبارت از آن باشد که طعام در معده بماند و بهضم نشود و فاگرد و آنچه  
لطیف طافی باشد بقیه دفع شود و آنچه غلیظ و زرا باشد با سهال علاج او آنست که طبیعت با بگرم و روغن گنجد و باز

پاک شود و چون معدی پاک شود و معده و اسهال کانی باشد و حسب ضعف بود شراب انار عند نیاز فساد یا شراب انار

[illegible]







ای اگر خون سیاه بود از کبر  
سلف قول از طحال باشد

99  
این آفتاب است  
یا  
نشان می دهد  
نمایان  
درب و خلفه  
نظر بر اسباب  
از ب و در  
مت المعده

نای قلم  
بزیل درم میزدند و بر آنکه  
درب و خلفه و این میزدند  
لفظ بر اسماء الله تعالی  
ما در ب در لغت بر معنی  
بوی که در معنی که میافکند  
مت المعده







صاحب غفران است  
نقیض غفران است  
این است رازنگ  
کند و طریقی شش

هر یک که بگوید بآب زینا قهر سازند و مثقالی از آن این الاصول صفت آن پوست بخر کرفس را از یانه پانزده درم کاسنی  
را از یانه یک درم تخم کرفس درم انیسون درم او خرافات حاشا جدریک پنجم مویز طایفی است درم در سه طل آن کج  
تا بر طلی نیم آید بار طلی قند بقوام آرد و بست رقیق و آکنند و این صفت نیز مفید بود صفت آن فستقین بود و هر یک  
درم گل سرخ چهار درم سنبل اسار و آن یک مغسول یک درم بگوید و آب کرفس ص از نه و شربت یک مثقال بود  
و اسار و آن نام بچو شامند و جگر را آب تنطیل کنند و طفل آن تصفیه نمایند و با بونه و اکلیل الملک قسط و سلیمه کوفته با  
روغن سوسن طل کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان شاه فرم و صمغ عربی هر یک بریان کرده سه درم لکلا  
تر کنند و فرو برند و یک تیهو بریان کرده بساق یا زرشک ش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود و علاج  
آن کثرت لعاب قلت عطر و تهیج رو و اجفان کثرت حواس و بیاض قاروره و سوء البصر بود و علاج  
آن هر روز جلاد از راز یانه و تخم کرفس پنج هر یک گل قند سه درم و آن خود آب زیر باج و یک تیهو و زیره  
و اچینی خورند و اطریفل کبیر و گل قند و جوارشات گرم مفید بود و قرص مفید خرنوب از یانه تخم کرفس یک درم سنبل  
پنجم درم بگوید و آب از یانه یا کرفس بسر شدند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بر بورد و بخورند و اگر سوء المزاج یا بس بود  
علاج آن نجافت بدن قلت هم تشنگی و میوست طبع و صلابت بخل و بیاض قاروره باشد علاج آن شیر تخم توک  
با شراب بنار و خشک شتر تناول کنند و غذا که با گوشت بزغال خورند یا حریره از شیر سوسن نبات و روغن باد  
و ماهی تازه نیز شاند و موم روغن زرد و عن بنفشه و روغن کد و موم صاف و آب کاسنی آب توک ترکیب و هر یک  
اطلا سازند ضعف کبد یا بسبب المزاج بود علامت آن گفته شد یا بسبب باشد که بک عارض شود و علا آن پنج درم کبد  
و قلت اشتها و فساد لون نجافت و اسهال غسالی شیهه غساله و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و از  
سدا کرد و محد کبد بود علامت آنست که بول ندک ندک اند و قیق بود علاج آن هر باد و جلادی از تخم کاسنی و پنج هر یک  
تر یک یک درم راز یانه یک درم نبات مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی کرفس ناخواه و پو پنج کاسنی و راز یانه و نبات بحسب نیاز و هر یک  
یک سکنجبین یا بر روغن زیر باج خورند و از غذا غلیظه و طعمه لزجه حلا و احتراز کنند و اگر شد و مقرر کبد با علامت آن از قیق و علاج  
آن هر روز جلاد از پنج هر یک تخم از یانه و کاسنی نبات و آن کنند و غذا بخورند آب بلعین کفند بدین مطبوخ صفت آن پنجم تخم  
درم بچو شامند و مثقال شکر سرخ و چمقال مغز خیار شند و آن حله کرده بیاشاد و با بونه شبت یک درم تخم کرفس و اسار و نبات  
بگوید و آب نبات بکشد و بخورند و کرم و صورت نافع بود صفت آن تخم کرفس از یانه اهل سلیمه از خرم بکشد و درم سنبل قسط و اس عصاره  
سیر بر باد و تخم هر یک درم یونجه چینی اب سوسن هر یک درم زعفران یک درم مجموع کوفته و خسته با شیر قند بلعین شند و یک مثقال با و

را حله و آن فستقین  
کند و طریقی شش  
درم بچو شامند و جگر  
را آب تنطیل کنند و طفل  
آن تصفیه نمایند و با بونه  
و اکلیل الملک قسط و سلیمه  
کوفته با روغن سوسن طل  
کنند و اگر اسهال با فراط  
بود تخم سپندان شاه  
فرم و صمغ عربی هر یک  
بریان کرده سه درم لکلا  
تر کنند و فرو برند و یک  
تیهو بریان کرده بساق یا  
زرشک ش گردانند و بخورند  
و اگر سوء المزاج رطب بود  
و علاج آن کثرت لعاب قلت  
عطر و تهیج رو و اجفان  
کثرت حواس و بیاض قاروره  
و سوء البصر بود و علاج  
آن هر روز جلاد از راز یانه  
و تخم کرفس پنج هر یک  
گل قند سه درم و آن خود  
آب زیر باج و یک تیهو و  
زیره و اچینی خورند و  
اطریفل کبیر و گل قند و  
جوارشات گرم مفید بود  
و قرص مفید خرنوب از یانه  
تخم کرفس یک درم سنبل  
پنجم درم بگوید و آب از  
یانه یا کرفس بسر شدند  
و مثقالی با ده مثقال  
سکنجبین بر بورد و بخورند  
و اگر سوء المزاج یا بس بود  
علاج آن نجافت بدن قلت  
هم تشنگی و میوست طبع  
و صلابت بخل و بیاض قاروره  
باشد علاج آن شیر تخم  
توک با شراب بنار و خشک  
شتر تناول کنند و غذا که  
با گوشت بزغال خورند یا  
حریره از شیر سوسن نبات  
و روغن باد و ماهی تازه  
نیز شاند و موم روغن زرد  
و عن بنفشه و روغن کد و  
موم صاف و آب کاسنی آب  
توک ترکیب و هر یک  
اطلا سازند ضعف کبد یا  
بسبب المزاج بود علامت آن  
گفته شد یا بسبب باشد که  
بک عارض شود و علا آن  
پنج درم کبد و قلت اشتها  
و فساد لون نجافت و اسهال  
غسالی شیهه غساله و وجع  
ضلع آخرین از اضلاع ایمن  
بود و از سدا کرد و محد  
کبد بود علامت آنست که  
بول ندک ندک اند و قیق  
بود علاج آن هر باد و  
جلادی از تخم کاسنی و پنج  
هر یک تر یک یک درم راز  
یانه یک درم نبات مثقال  
تناول کنند یا تخم کاسنی  
کرفس ناخواه و پو پنج  
کاسنی و راز یانه و نبات  
بحسب نیاز و هر یک یک  
سکنجبین یا بر روغن زیر  
باج خورند و از غذا غلیظه  
و طعمه لزجه حلا و احتراز  
کنند و اگر شد و مقرر کبد  
با علامت آن از قیق و علاج  
آن هر روز جلاد از پنج  
هر یک تخم از یانه و کاسنی  
نبات و آن کنند و غذا  
بخورند آب بلعین کفند بدین  
مطببوخ صفت آن پنجم تخم  
درم بچو شامند و مثقال  
شکر سرخ و چمقال مغز  
خیار شند و آن حله کرده  
بیاشاد و با بونه شبت یک  
درم تخم کرفس و اسار و  
نبات بگوید و آب نبات  
بکشد و بخورند و کرم و  
صورت نافع بود صفت آن  
تخم کرفس از یانه اهل  
سلیمه از خرم بکشد و درم  
سنبل قسط و اس عصاره  
سیر بر باد و تخم هر یک  
درم یونجه چینی اب سوسن  
هر یک درم زعفران یک درم  
مجموع کوفته و خسته با  
شیر قند بلعین شند و یک  
مثقال با و







هندی است و معروف در دوقامی و در اقصای  
استانهای ایران می باشد

قوله سواد القفصه من حليته  
 ضا من اجزا  
 قله اما استقامه وى  
 سطحى سطحى كه ماده از عروق  
 بار بود كه در ظل اعضا  
 ظاهرى با باطنى در آمده  
 از جوهرت خود ميرون آرد  
 و منور گردد اندامى كه  
 در كذا اعضا ظاهرى بود  
 و آنكه در واده كذا  
 ۱۰  
 باطنى باشد زشت و باطنى  
 و از اين اعضا باطنى فضاى  
 است كه مشتمل است اخرا ۱۲  
 طبع كبر  
 صاحب شفا گويد كه هر چه از  
 حماد درويش بگويند  
 و بقول ابيصار نه بندان  
 موطا و الا فى كذا



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و برودت معده باشد قی کنند و کنگبیر و انیسون بخورند و حب اصطنع و قنطاریون بپزند و معجون کرم تناول کنند اما  
استسقا از قی آنست که نایتیه میان صفق و ثرب یا احشا و ثربا دشت شود و این نوع بدترین استسقا بود علامت  
آن ثقل و بزرگ شدن شکم و مسالت پوست آن باشد و شکم مانند خیکی پر آب چون است بر آن زنند یا از پهلوی  
پهلوی گردانند از آن آب شستند علاج آن هر روز جلایی از تخم کاسنی را از یانه و پنجه کاسنی گل کنند تناول کنند  
و اگر بان حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین و رسی خورند و تلیدین طبعیت بطبوع بلبله یا آب شاسته  
و بلبله کوفته باند کرد یا با حب صفت آن افستین غاف و انیسون مصطکی و قنونی یا هر یک در می لک مغسول عود  
هر یک در درم بکوبند و آب از یانه بسرشد و حب زرد و و مثقال تناول کنند و بوره ارمی و پنجه سوسن و قردمانا و موز  
هر یک در تخم کرب هفت درم بیشک بزنجباده درم آرد و جو و سرگین گا و هر یک شصت مثقال بسایند و آب از یانه  
و آب کاسنی بسرشد و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را شق میکنند و از آن بزل میگویند لیکن عظیم الخطر باشد اما  
طبله آنست که ریح غلیظ در میان صفق و ثرب امعا واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و باشد که از برودت  
و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود و کیلوس خام بجا رود و و جگر بطبخ و هضم آن مشغول شود  
از آن باده ریح و آنجده بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد علامت آن بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف بوی  
و بان ثقل نباشد و چون است بر شکم زنند و از طبل آید علاج آن هر روز جلایی از تخم کاسنی و انیسون و پنجه هیک  
کاسنی گل کنند تناول کنند و غذا نخورد آب با مغز بادام و فلفل و زیره و کرویاد و ناخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب  
و شبت بر شکم مالند و اما الاصول تخم کرفس و کوبی از یانه و انیسون زیره کرمانی و دو قوطر اسالیون هر یک درم بپزند  
پنجه را از یاده درم و پنجه کرفس پنجه درم و پنجه هیک درم و پنجه اذخر و فلاح اذخر هر یک درم و موز و طبا بشت درم در چهار طبل  
آب بجوشانند تا بدو در طبل آید پس با دو در طبل غسل بقوام آرند و دوه درم تاده مثقال از آن تناول کنند سفوف تخم کرفس  
را از یانه و انیسون اسار و قسط و زراوند هر یک درم زیره کرمانی درم سنبل و جده هر یک درم نیم بکوبند و و مثقال از  
بامه الاصول بخورند یا آن کوفته را باد و چندان قند بیامیزند و پنجه مثقال تناول کنند و اگر خواهند که تلیدین  
کنند پنجه مثقال معجون خیار شنبه و دوه مثقال از این بامه الاصول را آب گرم حل کرده بیاشامند و چون ضعیف شود و نفخ ساکن  
بابونه و تخم شبت بودینه و اکلیل الملک مرزنجوش و زیره بکوبند و آب سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقا  
طبله است که از اجنبی گویند علامت آن انتفاخ عظمی طبن بودی متوناف و شکم ایشان عظیم شبیه شکم استغنان بود  
علاج آن هر روز جلایی از تخم کثوث و کاسنی از یانه و و باه تربک نبات تناول کنند و تلیدین طبعیت بد بطبوع

درم کوفته و نجیسه پاک  
 بپوشند شش یکبار  
 یا در درم با ماوا غسل  
 علاج الامراض  
 قوراحین بفتح حاء و کلمه  
 و صین بطنه شش زار  
 و آب گرفت و الجعون من به  
 استفاد کنند  
 یا صین



لے تو یہ پیمانہ صغیر ہے  
والسنت

والنصف كذا و كذا

عظیمی

انستہ کنیہ غیبیہ

کتابخانه

و مراد

圖

فقد وجدنا في بعض النسخ  
في بعض النسخ

صفت آن بناهت درم رو باه تریک پنجدرم تخم کاسنی و تخم شکر سیخ و ترنجبین هر یکدو درم مغز خیارشنبی پانزده  
آب کاسنی شسته بچاه درم و پنجاه درم است شکم را بالند و بیاندوانست که برگاه که باستقائات تشنگی بسیار بود  
باشیا حاره معالج نکند و به تریک تخم کاسنی و پنجاه آن اکتفا کنند و بنوماشن مغز بادام خورد و تلئین نیز  
مطبوع کند صفت آن سنا و طبله کابلی بلبله و آمله هر یک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم موثر  
طایفه پانزده درم آلوی کیله عناب هر یک ده عدد سپستان بست عد و مغز خیارشنبی ترنجبین هر یکده درم و  
بعد از تنقیه آب کاسنی و سکجین پیاده بخورند میرقان صفرا صفرته بود فاحش که در بشیره چشم ظاهر گردد  
سبب یا ن صفرا و زیر پوست حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن تلئین طبیعت و تلخی دهن بود  
و در روزمانی باحوری واقع شود علاج آن که سهل تر باشد آب کاسنی بست رم داده درم سکجین تناول کنند  
و غذا از رشک مغز بادام خورد و مایه تازه بسرکه و اگر میرقان سوء المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علا  
آن شدت عطش سرعت نبض و صبح قاروره و میل آن بسواد بود و با آن بد صفرا باشد و رنگ و تیره بود و طبیعت  
محتمل باشد علاج آن جلایی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد و ترنجبین نبات تناول کنند و غذا جو  
خورند و تلئین طبیعت مطبوخ فواکه یا نفوق فواکه یا شیر خشک و ترنجبین با مطبوخ طبله زرد کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج  
کبد باید کرد و بشیره تخم تورک و سکجین یا آب خیار که دو یا کمشتال قرص طباشیر نرم و غذا الوجوه و قمر مندر و رشک  
و بنوماشن مغز بادام و اسفاناخ خورند و اگر میرقان سبب المزاج عار بود که مراره را حادث شود و مره صفرا  
بسیار جذب و در روفلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لیبث شدن این نوع بغثیه  
حادث شود و باشد که سبب رت جمیع بدن رخس شود و علامت آن نجافت خاریدن بدن و خشکی بر باز بود و صفرا  
و براز دفع شود علاج آن بر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر میرقان سبب رم کبد حادث شود علاج آن  
و تلئین طبیعت باشد و اگر سبب نه هر یازدیدن حیوانی زیاده باشد کمشتال قرص طباشیر نرم یا نارینا و ل کنند یا  
مشقالی قرص کل فور بالعاب بنگو و بهدان یا آب خیار که دو بخورند و غذا کشکاب روغن بادام خورد و جگر را بور  
کل و صندان اتفاقاً و کشیز هر یک پنجدرم و کافور نیم دانگ با گلاب تفصید کنند و میرقان نیز بسبب سده  
که میان طحال و مراره و امعاء حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قولنج باشد اولاً علاج  
قولنج باید کرد و استعمال اشیا بارده کنند و ریوند و غافث هر یک مشقالی افسنترین و مشقال بگویند  
باده مشقال سکجین تناول کنند و اگر سبب باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد

۱۰۵  
سلا  
کبریا خان باب  
سود المراج عا بود الهادی  
انکه سودنا هم کرم داد  
کرد بدو راه و بدان برب صفا  
بیشتر بخند نو بدو راه دار  
کزنت یکست و ده چار  
موصف جوشن راندود  
بدین را الله کردد  
عصفایا  
از الله است که در هر  
سبب می خاشد سر که  
ق ق ق ق

[illegible]



مجلسی که بعد از این است  
فی صد و ده روز خواهد بود  
مدت بنیت بخاک  
مختل است در نخل  
بسیار در گوشت او  
گوشت در نخل  
عصمت مرگبار  
که بسیار است  
و در حال

که برآید ترجیح سفید گردد و علاج آن سهال صفر باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزور و آب سنی و تخم کرفس و انیسون و مثقال آن کنند **باب دوازدهم در امراض طحال** سوء المزاجی که طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب حرقت موضع طحال باشد و صفت لون کثوت آن حرمت قاروره و سودا برآورد و بنفش و سوخول علاج آن فصد اسیم کنند از جانب چپ و جلاب از قمر بندی و ترنجبین نبات خورند یا قرص رشک سکنجبین بزور سی و غذا از رشک یا قمر بندی یا الوچه یا بنوماش و مغز بادام و تلخین طبیعت کنند بمطبوخ بلبله زرد و سیاه و ما و الجبین یا سکنجبین و در می این قرص نیز سفید افتد صفت آن بوند یک درم و نیم زعفران خیدرم و ورق گل خنجر طباشیر سه درم مغز تخم پیله سه درم تخم تورک چهار درم کافور نیمه انگ تام کوفته و بخته باب کاسنی لیسر شدند و مثقالی یا سکنجبین تناول کنند صفت صنف طباشیر بوندیج هر یک سنبل مصطکی غافق هر یک رشک چهار درم بکوبند و یک مثقال تناول کنند و انجیر و کبر لیسر که نافع بود و تخم ترب و سیندان و شطیرج هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و ندی بدان تر کنند و بر طحال بنهند و یا ورق کز بکوبند و یا آرد جو و سرکه طلا کنند نافع بود و اگر تب تشنگی مفرط باشد شیر تخم تورک یا آب کاسنی یا آب خیار کدو یا سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ريق بود علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بخت آن انیسون و گلقد تناول کنند یا بخت مثقال ازین با الاصول صفت آن پوست پیچ رازیانه ده درم پیچ کبر خیدرم پیچ کفرن پیچ فیهک میرک و درم موزیطا لینی و درم تخم خیارین خیدرم تخم کثوت و تخم کاسنی رازیانه و پیچ شبت هر یک سه درم مجموع در سه طل آب بجوشانند تا یکرطل آید پس صاف کنند و با غسل یا قند تقویم آرند یا آب صافی کرده غسل یا قند بجائی چاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخورند آب باشیر و حنکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلخین کنند صفت آن سنا خیدرم بلبله سیاه هفت درم پیچ او خمر غافق تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه سه درم آلو سیاه و عناب هر یک عدد و پستان است عدد خیار شیرین یا زوده درم ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم و طحال را بورق سداب و کز و پیچ کبر و آشنه مجموع در سرکه بجوشانند و تمطیل کنند و اگر سوء المزاج یا بسبب و علامت آن غلط خون شدت سیاهی رنگ صلابت طحال و خفاقت کثوت بدن و خست نفس باشد علاج آن جلابی از پیچ کاسنی و پیچ شبت و پیچ فیهک بنفشه و رو باه تر یک نبات تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام و کدو و یا فروخ خورند و یا تازه نرشا و اگر سوء المزاج طبع و علامت آن تب بدن و بیاض لبان و کثرت یق و قلت عطش و علاج آن سکنجبین بزور می و الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخورند آب شیر حنکدانه و قلا یا متوالیه خورند و تلخین طبیعت کنند بخت پیچ یا به او را هم طحال اگر درم طحال بود علامت آن تب سرعت و عطش و التهاب جمع طحال و غلط و سودا قاروره بود و علاج آن فصد با سلیق کنند و خلا

فی صدر دار  
 الممشای که بحد است  
 است در موضع ادو سنج  
 فله ۱۲ اب البرک  
 بجنگست بهج دوفه  
 و در این سینه او گوندم  
 و شکست ۱۲ مورد آن  
 ۳۰ قوه علاج آن  
 بسین یا جل الزمان  
 ۱۰۶  
 یا سیم که بنایند و بعب  
 جنت تملین فلو من خلیف  
 در آجانی و غلب الثقلان  
 آن حکم ۱۲  
 جلال بن قطر حبیب  
 منتخب اللغات نوشته کرده  
 شربت و فند و شربت دوا  
 که بعضی داده شود در کرب  
 معبره لغات یافته  
 نشده علامت

بانشد مگر در لحد جلای  
کشته است بجزیره  
و خزان از جا بجا و طوین  
آید و با بضم و تشدید معرب  
تکات و بخت و جوابی  
است ۱۲ ابو الفیض  
الحسنی کلاهوار  
غفر له



۱۴ و اگر در مریض غیبی و

المجلد الثانی

محال بر سر بنید

فقلت وردنا

افغانستان

علاج آن، است

مجلس وکلاء و محققین

باب فی وجوب عذر

از تخم کاسنی غناب اجاص نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشد و تلین طبیعت کنند مطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیا و  
و کشنیزه و تربطال طحال کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی ده و عطش مفرط و زرد چشم و زبان قار و زرد و  
و باشد که با آن یرقان نیز باشد علاج آن حلائی از تخم کاسنی و رو باه تربک هر یک سه درم قمر بنده می نبات هر یک ده  
تناول کنند با آب انارین یا نبات و غذا جو یا شیر خشک خاش خورند و تلین طبیعت کنند بقصرن طباشیر نرم بکشتال یا سکنجبین  
مشقال و طحال الصندل تورک کشنیزه و ورق سید ضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و یا دمی حجم طحال  
و بیاض لون قار و زرد و بطونض علاج آن حلائی از رو باه تربک پنجه هر یک رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب  
خورند و تلین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن طبله سیاه زرد هر یک پنجه درم تربد و درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس  
پنجه گشت و شکوفه کبر و بانگو و گاؤ زبان هر یک سه درم انجیر بست عدد و موز طائفی یا نروده درم شاپره یکده سه خیارشیر و  
ترنجبین یکده درم و بعد از تنقیه قرص شک یا سکنجبین و رتی دل کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن سخت  
و هزال بدن صلابت طحال و خروج آواز وضع خویش و ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت بضر بود  
علاج آن مضد با سلیق ایلم کنند و تلین طبیعت بحب اقیمونی یا مطبوخ آن کنند و غذا از یر باج یا کبک فروج کنند و بعد از  
تنقیه پنجه بزمی قرص کبر خورند صفت آن پنجه گشت و پنجه کبر یا یکده درم زرد مدح شونیز و تخم سپندان هر یک  
سه درم عنصل هفت درم بکوبند و سه درم اشنه بچوشانند و ادویه بدان بسرشد و قرص سازند و یکشقال تناول کنند و  
خردل و پنجه کبر و بوره از می غافش بکوبند و با سر که بر طحال طحال کنند و یا خردل بکوبند و با غسل یا میزند و کاغذی بمقدار  
ببزند و ادویه بر آن مالند و بر طحال بزنند و اگر ورم طحال متعیر شود و منفجر گردد و مبعده ریزد و بی و بر از دفع شود و در آن شیر  
دهند و مدرات مفید افتد و سعی باند کرد که طبیعت تحسین باشد نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سوا حاد  
شود و علامت آن تخم و موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون است برونند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قرا قرص  
علاج آن بان الاصول سکنجبین و رومی آب رازیانه یا سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع  
طحال بزنند سده طحال حدوث آن بفضیلات غلیظ باشد که در و مجتمع شود و علامت آن ثقل طحال و دمی علامت  
ورم علاج آن حلائی از رازیانه و ناخواه و رو باه تربک انیسون نبات تناول کنند و سکنجبین بر و قرص کبر مفید  
بود تخم کاسنی و کزمارج هر یک پنجه درم پنجه گشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن سکنجبین و رومی تناول کنند و با  
معالجات سوا المزاج بجا آرند یرقان اسود و تغیر لون بدن باشد بسیار سبب آن سده باشد که میان طحال  
کبد و معده حادث شود و علامت آن ثقل و درد طحال و خست نفس و قلت اشتها و غاف بدن و بطونض بود و بند ریج

چرخ خفته  
 بکار بند و عبد از  
 تنقیه قوس کبر و قوس نجار  
 و قوس غوه و جبر آن کبر  
 سبز مخصوص است بدیندوار  
 موافق اسیر زخا و نمودن  
 چون خاکستر چوب درخت انگور  
 بار و عنجل آمیخته با انجیر  
 سر که خفته یا بوره و سداب و  
 احلیل الملک نرم کوفته و بصل و  
 ۱۰۷  
 که اگر نشسته از او دیدم بزم  
 از نماندن با ناله که عجب طاقت  
 دارند بعد از او دارند  
 گرم که در و دشت  
 بسوس گندم پوشانیده  
 نشسته بشویند از آن  
 لب که کبر  
 فوله یاقان سودا

کهانی جلالیه  
سالکان آجی  
موصوفت  
میرزا گلشنه  
آن برون



سند بود که آن مهری که در میان دو صاحب تحفه بود که از من بختان العالی و غنی العظمی و...

حادث شود نه لغت علاج آن فصد ایل کند از جانب چپ جلای از بیخ مہک تخم کاسنی نبات با گل کند تناول  
 و غذا از یرباج خورد و بعد از نفیخ سنا پندرم پوست سنج کاسنی سہ درم شکر درم بخوشانند و صفا کنند  
 پنجم شقال معجون بخور در آن حل کرده بیاشانند یا بلبل زرد و سیاه و کابی ہر یک سہ درم فقیون یک درم غار فقیون  
 و سفید سنج ہر یک پندرم و سہ درم از آن بار طلے ماہ انجین بیاشانند و اگر بنمیزد بضعیف قوت جاذبہ یا ماسکط  
 بود علامت آن تی و اسہال سودا و سقوط اشتہا و کدورت عین بود علاج آن ہر روز جلای از انیسون و ورق  
 گل و بجنین و ری تناول کنند و طحال ابورق گل و فوول و فستین و قمل و صطک تصفید کنند با سہ درم  
 و راہ اصل معاد از انجملہ قولنج است و آن مرض است کہ مانع خروج براز شود و با آن وجع عظیم باشد و  
 وجع قولنج بوجع کلیہ مشتبہ میشود و فرق بدان کنند کہ وجع کلیہ از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جا خود تجاوز  
 کند و سبب لنج اگر بلغمی غلیظ باشد کہ با قتل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتہا و سبوق تخم بود و پیش از  
 حدوث قولنج بلغم لنج یا براز بیرون آید باشد علاج آن جلای از بانگور و رازیانہ و انیسون و تخم کرفس و کلنگہ  
 تناول کنند و بخوارش سفر حلی مسہل تلہین کنند یا با بن حب صفت آن ایارہ فیکرا و تربید ہر یک درم تخم  
 حنظل و نمک ہند ہر یک انگلی بکوبند و قتل ازرق و دودانگ بخوشانند و ادویہ بدان بسرشد و حب زرد  
 یا با بن حقنہ استعمال کنند سنا یک صفت درم انجیرہ عد و عناب عد و پستان سبت عد خشک سبت ہر یک درم  
 گل بونہ اکلیل الملک سداب ہر یک کفی برگ چند روستہ روغن گنجد و آب جامہ ہر یک درم شکر سرخ سبت درم  
 بورہ نیم درم و اگر قولنج بسبب یخی بود کہ در امحا محتبس شدہ باشد علامت آن تقدیم نفخ و قراقر و تناول اشیاء  
 نفخ و انتقال وجع بود علاج آن جلای از انیسون و ناخنوہ و رازیانہ و کلنگہ بن تناول کنند و کوارش کمونے  
 و سفر حلی مسہل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و ناخنوہ ہر یک درم چند بیدسترانگہ و نیم بکوبند و آب زیانہ حب زرد  
 و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطیہ بورہ ارمنی ہر یک درم تخم حنظل درمی سقمونیانیدرم بکوبند و با شکر  
 معقوبیامیزند و شیاف سازند یا زہرہ گاؤ و بورہ و تخم حنظل و خطمی ہر یک درم سکنج و نیم قتل یک درم شیاف  
 سازند یا این حقنہ استعمال کنند صفت آن سنا صفت درم انجیر عناب عد و پستان سبت عد و موز طلے نفع یانزدہ  
 درم خشک بونہ و سبت اکلیل الملک و نفثہ و خطمی سبوس ہر یک ہفت درم بخوشانند و صباغ کنند و آب جامہ  
 و غسل و روغن بنیت ہر یک درم بورہ و نمک یک درم بر سر آن کردہ استعمال کنند و روغن سداب شکم را نازد و  
 سداب کرب یک درم تخم کرفس سداب یک پندرم و طلے آب بخوشانند تا بہ نیمہ آید و طلے روغن گنجد

[illegible]



این مرض از جهت عدم دفع و دفع نظام منتهی می باشد  
باین جهت که در این بیماری باطنی نافع بود و از  
ایلاوس از دست آمد  
باین جهت که در این بیماری علامت  
کفایت شد و کلا می باشد  
افند یا سکه در این مرض کلا می باشد  
و این مرض کلا می باشد

[illegible]



فردیدان و اقسام او

چهار قسم اول آنکه

کاست بکاست و در او

نوع در امعاء و اقسام

اینست که چون دانه

سکست بکاست و در او

سکست بکاست و در او

سکست بکاست و در او

سکست بکاست و در او

سکست بکاست و در او

و این چنین استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس از یانه حلبه هر یک درم انجیره عدد متقل سکنج چاوشیر هر یک درم روغن زیت یا بید انجیره درم شکر سرخ و آب گامه هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باند که دور غذا نخورند و اگر توانستند استعمال یا صنت مفید افتد و روغن بابونه و خیرنی بر شکم بالند و شراب صنف گرم کنند و آن اندک می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک نام و خشک برک بید انجیره و فودنه در و باه تربک بجوشانند و در آن می نشینند و شیاف از بوره و نمک مندی و سکنج و شحم اخطل ترتیب کنند و کار دارند معصر و خجعه بود که امعاء را حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب سحر باشد علامت آن قراقرق و نفخ و ته و خروج ریح تسکین حاصل شود و علامت آن بر روز جلای از انیسون از یانه و روبا به تربک گلقد تناول کنند یا درم گوارش کمون بخورند و اگر با معصر اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد از یانه و تخم کرفس و سداب هر یک درم و ناخواه و معتبر بر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بر روغن بگل بابونه گرم کرده بالند و اگر بواسطه تناول طعمه حاره حریفه بود علامت آن حرج قات معاش و شکم و خروج مره صفر بود علاج آن آب نارین بانبات بیاشامند و یا لثا بنگو و بید آبر سر شتری از نبات بیاشامند یا شیر و تخم تورک نیم درم طباشیر ده درم بانبات تناول کنند و اگر معصر بواسطه خلط ملح باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و با بر از بلغم بیرون آید علاج آن تلین طبیعت کنند بجنقه یا نرم یا باین مطبوخ صفت آن سنا خردم نمقشه بسفاج از یانه تخم کاسنی و باه تربک هر یک سه درم عناب عدد و سیستان بست عدد و ترد و درم خیار شنبه پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب رنج باشد که در امعاء متکثر شود علامت آن قلت عطش و کثرت بزاق و وجع از یک موضع متقل شود علاج آن تلین طبیعت باشد بجنقه یا نرم که در باب قولنج ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقر و گلقد و دایچینی زعفران و صعفر در آن کنند و بعد از تنقیه جوارش کنند و مصطک تناول کنند و غذا نخورد آب باشیره خشکانه خورند و فلفل و آب سرد کمتر خورند و پدیدان که در امعاء متولد شود و طبیب به فضل باشد که در امعاء باند و بطول مکث متعفن شود چون حرارت در او عمل کند تا گرم شود و این گرم اگر در از بود حیات گویند و در معاء و فاق متولد شود علامت آن احساس کت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان امعاء بر هم سائیدن ندان خواب علاج آن چهار روز پیای رطلی شیر باده مثقال شکر تناول کنند و غذا نخورد آب باشیره خشکانه و صعفر و دایچینی خرد و زنجبم در منه تر که و برنج کابلی مقشر و قسط و مرو و سرخس و تر مس و ترد هر یک درم حب الفیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و از آن لقیقی باند و عمل تمام کنند بکجا ده مثقال با گرم بخورند و شحم اخطل انگلی و نیم و قنیل نیم درم بکوبند و بر سره گاو و بر سر شند و شیاف سازند و بر دانه



॥

111

[illegible]







علامت آن تشنگی پیچیدن شکم و جمع امعاء بود علاج آن سفوف نشاسته باروغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشا  
 بریان کرده بر یک دو مثقال طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر داغ کرده میاشامند و غذا کاه و رسک باریک  
 بپزند بریان کرده و یا شیر بز یا چرته گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه نمسک استعمال کنند صفت آن برنج  
 ها شسته جو نیم کوفته و ذرت هر یک کف بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرد گل و گل حله  
 و ورق مورد بچوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان کبریا بر یک  
 بگویند و زرد تخم بریان کرده در روغن گل یا پیله نر حل کنند و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و **وسطه** را با سبب  
 کبدی باشد و آن یا خون صرف بود و سبب آن امتلا دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست یا پیوسته  
 شود یا صدیک بود سبب آن احتراق دم باشد یا تشبیه بر یک بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا بدلیه که منفرجه شود یا  
 یا عکس بود و تشبیه غیا که گوشت آما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس رخ فی کبدان آن معاد بوده باشد  
 ظاهر بود و با آن علامت سحر مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوی  
 باشد و اگر ضعف فراط بود حبس شیر و تخم تورک بریان کرده و بنگو بریان کرده با شراب صندل یا سیب یا با تانک  
 بریان کرده بر روغن گل حرب کنند و فرو برند و یا قرص کافور یا قرص کبریا و شراب سیب بخورند و شراب بخار لغی کنند  
 و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیر براج یا غوره خورند و کبدر را بچند لکلاب  
 و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیک و در علامت او آنست که بابر از خنثی بود و از دفع آن  
 خفته و راحتی حاصل شود و آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده کجا باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی کنند  
 او و یک مقوی باشد و در قوی زیاد نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حامض زرشک و سید به و از قابضات  
 صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء مزاج کبد بجا آرند تا اخلاط کلامی فرم شود و آنچه قحی و عساک بود و لا اله الا الله  
 انجی اردو بیل کبد کند علاج آن گفته شده است **درب** اسهال معده باشد و سبب آن سحر  
 معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض شود علامت آن قلت تغذیه بود و طعام در معده قهقر  
 نپذیرد و ملکت نکند و با آن قه و بر از بلغم نباشد علاج آن تسخین معده باشد به جوارشات حاره و  
 سفوف مقلیا تا جوارش سفر حلی قابض غذا انار دانه یا کبک تیهو و زیره و کشیر و دار چینی خورند  
 بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود و علاج آن  
 معده کف بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کنند و بسته با قابض مضیق و اگر بقیه  
 کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود و علاج آن  
 معده کف بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کنند و بسته با قابض مضیق و اگر بقیه

علامت آن تشنگی پیچیدن شکم و جمع امعاء بود علاج آن سفوف نشاسته باروغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشا  
 بریان کرده بر یک دو مثقال طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر داغ کرده میاشامند و غذا کاه و رسک باریک  
 بپزند بریان کرده و یا شیر بز یا چرته گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه نمسک استعمال کنند صفت آن برنج  
 ها شسته جو نیم کوفته و ذرت هر یک کف بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرد گل و گل حله  
 و ورق مورد بچوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان کبریا بر یک  
 بگویند و زرد تخم بریان کرده در روغن گل یا پیله نر حل کنند و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و **وسطه** را با سبب  
 کبدی باشد و آن یا خون صرف بود و سبب آن امتلا دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست یا پیوسته  
 شود یا صدیک بود سبب آن احتراق دم باشد یا تشبیه بر یک بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا بدلیه که منفرجه شود یا  
 یا عکس بود و تشبیه غیا که گوشت آما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس رخ فی کبدان آن معاد بوده باشد  
 ظاهر بود و با آن علامت سحر مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوی  
 باشد و اگر ضعف فراط بود حبس شیر و تخم تورک بریان کرده و بنگو بریان کرده با شراب صندل یا سیب یا با تانک  
 بریان کرده بر روغن گل حرب کنند و فرو برند و یا قرص کافور یا قرص کبریا و شراب سیب بخورند و شراب بخار لغی کنند  
 و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیر براج یا غوره خورند و کبدر را بچند لکلاب  
 و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیک و در علامت او آنست که بابر از خنثی بود و از دفع آن  
 خفته و راحتی حاصل شود و آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده کجا باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی کنند  
 او و یک مقوی باشد و در قوی زیاد نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حامض زرشک و سید به و از قابضات  
 صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء مزاج کبد بجا آرند تا اخلاط کلامی فرم شود و آنچه قحی و عساک بود و لا اله الا الله  
 انجی اردو بیل کبد کند علاج آن گفته شده است **درب** اسهال معده باشد و سبب آن سحر  
 معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض شود علامت آن قلت تغذیه بود و طعام در معده قهقر  
 نپذیرد و ملکت نکند و با آن قه و بر از بلغم نباشد علاج آن تسخین معده باشد به جوارشات حاره و  
 سفوف مقلیا تا جوارش سفر حلی قابض غذا انار دانه یا کبک تیهو و زیره و کشیر و دار چینی خورند  
 بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود و علاج آن  
 معده کف بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کنند و بسته با قابض مضیق و اگر بقیه  
 کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود و علاج آن  
 معده کف بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کنند و بسته با قابض مضیق و اگر بقیه

علامت آن تشنگی پیچیدن شکم و جمع امعاء بود علاج آن سفوف نشاسته باروغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشا  
 بریان کرده بر یک دو مثقال طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر داغ کرده میاشامند و غذا کاه و رسک باریک  
 بپزند بریان کرده و یا شیر بز یا چرته گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه نمسک استعمال کنند صفت آن برنج  
 ها شسته جو نیم کوفته و ذرت هر یک کف بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرد گل و گل حله  
 و ورق مورد بچوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان کبریا بر یک  
 بگویند و زرد تخم بریان کرده در روغن گل یا پیله نر حل کنند و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و **وسطه** را با سبب  
 کبدی باشد و آن یا خون صرف بود و سبب آن امتلا دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست یا پیوسته  
 شود یا صدیک بود سبب آن احتراق دم باشد یا تشبیه بر یک بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا بدلیه که منفرجه شود یا  
 یا عکس بود و تشبیه غیا که گوشت آما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس رخ فی کبدان آن معاد بوده باشد  
 ظاهر بود و با آن علامت سحر مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوی  
 باشد و اگر ضعف فراط بود حبس شیر و تخم تورک بریان کرده و بنگو بریان کرده با شراب صندل یا سیب یا با تانک  
 بریان کرده بر روغن گل حرب کنند و فرو برند و یا قرص کافور یا قرص کبریا و شراب سیب بخورند و شراب بخار لغی کنند  
 و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیر براج یا غوره خورند و کبدر را بچند لکلاب  
 و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیک و در علامت او آنست که بابر از خنثی بود و از دفع آن  
 خفته و راحتی حاصل شود و آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده کجا باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی کنند  
 او و یک مقوی باشد و در قوی زیاد نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حامض زرشک و سید به و از قابضات  
 صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء مزاج کبد بجا آرند تا اخلاط کلامی فرم شود و آنچه قحی و عساک بود و لا اله الا الله  
 انجی اردو بیل کبد کند علاج آن گفته شده است **درب** اسهال معده باشد و سبب آن سحر  
 معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض شود علامت آن قلت تغذیه بود و طعام در معده قهقر  
 نپذیرد و ملکت نکند و با آن قه و بر از بلغم نباشد علاج آن تسخین معده باشد به جوارشات حاره و  
 سفوف مقلیا تا جوارش سفر حلی قابض غذا انار دانه یا کبک تیهو و زیره و کشیر و دار چینی خورند  
 بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود و علاج آن  
 معده کف بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کنند و بسته با قابض مضیق و اگر بقیه  
 کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود و علاج آن  
 معده کف بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کنند و بسته با قابض مضیق و اگر بقیه



له فزاد و بپزد  
 بن ای بیمار  
 بن الکذا  
 فی الصراح  
 غل معده اسه  
 بارانه دس  
 بلبلو اهر  
 ۱۱۲  
 فوکه زلف الاسه  
 و این مضمون است  
 که طعام اندر روده  
 نماند و روده  
 بیرون آید  
 سینه افشاید

باشد که در معده حادث شود و از غذا امتدای شود و قوت دفعه آنرا دفع کند علامت او آنست که در معده بعد از هر  
 وجعی دشت شود خصوصاً از اکل حموضات و در برابر صدید رقیق باشد و حرارت و بدن محسوس شود و باشد که در و نیز شربت  
 بود علاج آن قرص طبع شیرست و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از رشک انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که  
 دماغ بعد ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز فروق گردانند و این اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از  
 خواب بیشتر باشد و بعد از آن محتسب شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج  
 و منع نزله شرب عنب خنک شاش کنند و با در نزله گفته شد و باند که بهشت باز نخبند و اگر بسبب ضعف کبد باشد که خد  
 غذا نتواند که علامت آن اسهال سبز و سفید و نهوکت بدن و قلت تم و زرد کون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنان  
 گفته شد و اگر بسبب این شدن خلل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکالی تناول هر حلی و یا بواسطه اورام دافع شود و علامت  
 او آنست که طعام هضم نشده خارج شود و بی لذت و وجع و مخص و آنرا متن به ایجه باشد علاج آن تضمید معده باشد بقول الفز  
 مقویه و مرق فروخ فربه و سو و شیر نان سفید تناول کنند که خلل بر ویاند و پسته های قاض معقوبات معده خورند و زرد  
 اصحا اسهال معوی باشد و سبب آن طوبی مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا کثت نکند و بیرون آید علامت  
 آن خروج رطوبات بود و صفت لون نیزال بدن علاج آن تناول اشیا مجذبه باشد مثل سنجید و کنار و کیلی و سیب به و  
 سفوف مقلیا نماند و این سفوف نیز نافع افتد صفت آن سنبلی و مصطکی و سکه و عود و هر یک در نیم بلوط بریان  
 کرده سرانار ترش که زانج را یک تخم حاض خرنوب انه مویز طایفی طراشیت سماق گلنار هر یک چند گرم بگویند مقدار  
 دو درم تناول کنند و اگر بسبب شربه یا ترحه باشد که در امعا حادث شود چون غذا بد و رسد زود دفع کند علامت  
 او آنست که احساس وجع امعا کند و برابر صدید تنک باشد علاج آن قرص طبع شیرست یا قرص گلنار یا رب سیب یا رب به با تخم  
 ریحان یا زنگ مرو رشک و صمغ عربی هر یک در بریان کرده بگلان روغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا کا و در  
 یا به نج بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حاض بگویند و بلعاب بنگوشند  
 و قرص سازند و بکشتال تناول کنند باب یازدهم در امراض کلیه متشکک سوز مزاج کلیه اگر حار باشد علامت  
 آن جمع قوت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت قاروره باشد علاج آن آب انارین  
 بانبات و ترنجبین یا شیر تخم تورک یا قرص طبع شیر زم تناول کنند و غذا کشکات بنوماش یا اسفناخ خورند و شراب  
 خنک شاش و ریاس و غوره لعق کنند و صندل گلنار و سماق هر یک درم کا و درم یک طباشیر تخم حاض کشنیز گل سرخ  
 گل رمنی هر یک درم تخم کا بهو تخم تورک هر یک هفت گرم بگویند و آب کاهو یا تورک سبزشند و قرص سازند و متشکک















صلوات  
 نذاج جمع هجی و هیات  
 الحصار بالفتح و بالمد  
 نذاج لایة دان جری  
 که در شان و کرد و  
 روده علم پیدایش  
 که نانی بخواهیم  
 سلم  
 ۱۱۸  
 یک و جمع آن  
 زبال و اجزای  
 مخافین  
 بعضی و نون و فاء  
 بین مود و الف بجا  
 جعل و بنده که  
 نامند و در  
 وزیران کوکب و  
 شیخ و اندک و  
 و



گویند و آن مرغیت که ونبال را ز دارد و چون شش باشد آنرا بر زمین میزند و آنرا قاصیک ابو الوصل و ابو الفضل  
 و صفراغون نیز گویند و آنرا پخته و خام میخورند در بعضی مضایف است و گویند اگر قیسه که آنرا چار سال بود در آن زمان  
 انگور رنگ میگیرد و بکشد اول خون و و آخر آنرا بگذارد که ریخته شود و میثاق آن نگا دارد تا منجمد گردد پس در آفتاب  
 تا خشک شود و آنرا از عصاره نگا دارد و حق کنند و قدری از آن بآب ترب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصا  
 در مجری قضیب و بیرون نیاید بایست که شگافت و در حصا مشابه ادویه قویه استعمال نمایند و در رمل احتیاج بآب  
 قویه نباشد **جمودم در مثانه** اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن کرب غشی برودت اطراف بود و  
 نبض و نفس متواتر بود علاج آن سکجین غصلی زهره سلخفات تناول کنند و جگر خشک کرده و پنبه خروش  
 نیز مفید بود و چوب کز و چوب نجیر و یا برنجاسف و نخود و سداب بپوشانند و آب آن را حلیل چکانند نافع بود  
**احتباس و عسر البول** اگر سبب رم حصا بود علاج آن گفته شد و اگر سبب خلط لزج باشد که در مجاری  
 بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و ببول اخلاط خام بیرون آید علاج  
 آن حلاطی از انیسون تخم کاسنی و تخم کرفس نبات تناول کنند و یا از یانه و تخم کرفس و انیسون و ماش مندمی ناخواه  
 هر یک بچند رم بگویند و سه رم از آن تناول کنند و تدبیر قطن مثانه بروغن با بونه و خیره کنند و گاه باشد که عسر البول  
 بسبب صفرا رقیق باشد که در مجاری بول فرود آید علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت بول باشد علاج آن  
 لعاب بنگوده درم روغن بنفشه بچند رم بر سر شربتی از نبات بیاشامند و از مدرات احتراز نمایند و غذا منوماش  
 یا اسفناخ و روغن بادام یا حریره از شیر سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر سبب حقان بول عسر البول حادث  
 شود خرپزه شیرین تخم خرپزه و شیرین تخم خرپزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیر تخم تورک سه تخم و مدرات  
 غیر قویه استعمال نمایند **السهول** آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علاج آن هر یک با دوا بکشد و اگر اشتر  
 کنند یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلیا که در آن توایل باشد خورند و کند و سعد و خولجان زیره کرمانی و فلفل  
 و حب الاس و شهد انج مسک و بگویند و مثقالی از آن بر سر غذا کنند و حب الاس و مله کابل و بلبله و آمله هر یک سه رم  
 سعد بچند رم و بلوط در سر که خیسانند چهار درم بگویند و بعسل بسرشد و مثقالی تناول کنند و اگر فرسین شود  
 معجون کلکلاج مفید باشد و از آب سر احتراز باند کرد و کسیکه بول رفرش کند فودنه و حرزد و حب الاس  
 هر یک سه رم کند و یک رم بگویند و بعسل بسرشد و مثقالی تناول کنند و از فواکه صفا خرپزه و خیار که و خوار کنند  
 و حبه خروسن بسوزانند و بسایند و انگلی تاد و دانگ با فلاتر بخورند و کند و بلوط هر یک درم و سعد خون سیا

۲

تمیخ بنفشه

که زیاده

از استن

سازد اگر

۲

سکجین غصلی

روغن کاسنی

۱۱۹

ابو الوصل

۳

کلکلاج نام

معجون بنفشه

که در فسادین

معدوم است

۱۱۸



درود بر رسول و بار او و عن فرزندانش  
 در اندک زمان ما  
 با او دل پیروز گردید  
 چنانکه بیانشان در محفل  
 این مرضی است که  
 سلام و درود بر

وقره و خولجان و جرو را سن هر یک پنجم گرم بگویند و غسل بسرشند و قرص سازند و سه گرم از آن تناول کنند و اگر شهید  
 را بریان کنند و بگویند و در غسل بدرزند و احیاناً خورند مفید بود و یا بیطین بلغت یونانی و دلاب باشد و آنجا  
 باشد که دما تشنه بود و چون آب بیاشامد باندک مانی بی تاخیر دفع شود و سبب آن ضعف کلیه یا تسام  
 بخاری و بود یا حرارت قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعیف شود قوت مساک و حمل آتش  
 نبود و لایزال جذب کند و دفع کند چون این فرم شود و کبد ضعیف گردد و بدقی انجامد علامت آن  
 تشنگی و عدم تب بول قوی و سفید و ایم حیرت بود و علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور یا رب سیب به  
 و زرشک و ریاس تناول کنند و غذا از زرشک غوره و انار دانه خورند و قطن بر البندل و کلاب و آب کاسنی  
 طلا کنند و سه پیچیده در سر که کشید خیسانیده بخورند نافع بود و گاه باشد که ذیابیطین بسبب برودت کلیه  
 حادث شود علامت آن علامت حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بقه و حقه ناست  
 نرم و تناول مشروب و لپوس و معاجین جاره و تدبیر قطن بروغن گرم تقطیر بول عالتی باشد میا  
 عسر و استرسا سبب آن اگر اختلاط بول باشد یا غلط حاده علامت صفرت بول و حرقت آن و علامت  
 غلبه مراره بود علاج آن شیر تخم خیارین یا شیر تخم تورک یا نبات تناول کنند یا لعاب بنگو و بهدانه و درم  
 و روغن بادام پنجم گرم یا شربت از نبات و عرق بید مشک یا شامند و غذا بنوماش و مغز بادام یا کدو یا  
 فروغ خورند و مغز تخم کدو سه تخم خیازی و خطمی هر یک سه درم و مغز بادام یک درم و صمغ عربی و آلو و کثیرا  
 هر یک دو درم بگویند و سه درم از آن یا شیر و تخم تورک یا آب خیار کدو تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف  
 ماسکه باشد علامت و آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صمغ نباشد علاج آن اطریفل کنند و غذا  
 بخورند آب یا شیر خشک از خورند و بانجیر و جوز مؤنیز طایفه تنقل کنند و حب ارشاد و خردل کنند و هر یک پنجم  
 مغز جوزده درم سعد سه گرم بگویند و غسل بسرشند و بمشقال بخورند بول ادرم اگر بسبب تنفخ غری  
 بود بگفته بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب ضرب یا تناول دو یا حریفه یا سمیه نیز حادث شود و علاج  
 آن بضمید با سلیق کنند و قرص کبریا و گل رنی و صمغ عربی هر یک یک مثقال یا شراب سیب تناول کنند یا بنگو  
 و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب کنند و روز و برند و غذا بنوماش  
 و مغز بادام بریان کرده یا فروغ خورند و از تناول اطعمه حریفه و از ترش و شیرین اجتناب نمایند  
 و از حمام و حرکات عقیقه و رکوب و سنی سریع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم

این علم را به  
پیشانی زنی بکشد و در  
دو دایره خود و دایره  
پیشانی و پیشانی یونان  
نام شده است و هفتاد  
استفاده و بیست و شش  
پیشانی آب استفاده در  
جمع می شود در این مرقیاتی  
جمع می شود پس گویند بایمان است  
که در این عقده را می بیند

عشق باشد باید دانست که بول الوم  
سر نیست انقضای اشتقاق  
تکرر و افکار باشد که یادوار  
منع بود از یاد

معین ایام و یونان خود  
در سنگام اصفهان حبیب الله  
عزیز گروه و حرم بجانب قطیف  
نویس شود و بعد از آن که  
فوت روان شود و در



مستحق که بگوید او حق التصور است نه بنده و بدو ان او را در جزو حیثات نه لیکن در ۱۲ طبع ۱۱

تورک بریک درم شلخ گاؤ کو ہی سوخته چدرم بکوبند و آب ساق بسرشد و قرص زرد و شقالی تناول کنند  
 یا گلنار و بسد گل و منی گل قبرسی بریک سد رم و کبریا بکوبند و نیم و تخم خباز و تخم تورک و کثیر و شال  
 بریک چهار درم بکوبند و آب لسان الحمل تناول کنند و اگر سبب کحل عرقی باشد علامت آن وجه شید  
 بود و بول اندک اندک آید و آن تی باشد علاج آن بهیو علاج قرصه کلیه و مثانه بود **باب شانزدهم**  
**در اعضا تناسل و اورام انشین** اگر درم حار باشد و سوزی یا صغراوی علامت آن تب  
 و حرمت لون التهاب تشنگی و صغرت قاروره باشد علاج آن مضد باسلیق کنند و جلای از عناب اجاص بریک  
 ده عدد نبات و تربنجین بریک درم تناول کنند و غذا جو آب یا بنوماش مغز بادام خورد و آرد  
 جو و حدس و باقلا و آب کشین و رو باه ترکیه کاسنی و طحلب و رم نهند و خرقة بسره و گلاب تر کنند و آن  
 نهند و بلین طبیعت مطبوخ فواکه کنند و با شراب بقیه و تربنجین مغز خیار شنبه بریک شقال و چون مرض  
 منقطع شود با بونه و اکلیل الملک تخم شبت بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضاد کنند و اگر درم بلغمی بود علامت  
 آن بیاض قاروره و بیاض لون و رم بود و رخاوت آن بود علاج آن جلالتی از راز یا نه و بیخ مهک  
 و کلنگین با گلند تناول کنند و بلین طبیعت کنند مطبوخ که در و ترب و افسون باشد و یا قی کنند و بیخ  
 شبت و بیخ مهک تخم خربزه و ترب با قدری غسل فک زیره و آرد باقلا و کند و روغن زیت با حله  
 شبت و اکلیل الملک آرد باقلا و روغن با بونه ضاد سازند و اگر درم سودا باشد علامت آن صلاب  
 و کسوت و رم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلای از بالنگ و راز یا نه و بیخ مهک گلند تناول کنند  
 و بلین طبیعت مطبوخ فتمون و حب آن کنند و بخود و شبت و اکلیل الملک با بونه بکوبند و آب کرب ضاد سازند  
 و پیله و مرغ و مغز ساق گاؤ و روغن زیت و قمل با هم بگذارند و در آن بالند **عظم و صغرا انشین**  
 گاه باشد که خضیه بزرگ شود بواسطه درم و نفخ بلکه فری شود چنانکه پستان بزرگ شوند علاج آن باد کنند که در  
 پستان استعمال نمایند تا بزرگ نشود مثل گل و منی سرکه و بزر الینج و شوکران خورده اسه و آب کشین و خرده  
 آسیادنگ ستره و اگر خضیه یک شود و بر بالا حید علاج آن اومت حمام و آب تنک استعمال و دان و او خینه  
 باشد و **رام قضیه** علاج آن بهیو علاج درم شنبین باشد و آنچه مخصوص و باشد در درم حار عدس گلنار  
 و ورق گل و پوست نار و روغن گل ضاد سازند و در درم بارد با بونه و اکلیل الملک حظمی است و ماور و روغن سحر و حرم  
 و قضیب آنچه طریقی شد صبر مردانگ و توپیا و شاد و گلنار و مسخه و قلیما و شنبه بریم و ضاد و زرد و کارد و باری







و بجعل بسر شند و دو درم تاد و مثقال تناول کنند و اگر بسبب آلات منی باشد علامت آن سحمت از ازل و غلط منی  
بود علاج آن شیر تخم تورک و تخمین شراب لیمو صندل تناول کنند و روغن گاوشیرین نیز مفید بود و غذا از رشک  
لیمو انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب طوبت آلات منی باشد علامت آن قوت منی بیاض و غلط قاروره باشد علاج آن  
جلابی از تخم که دو تخم شلغم هر یک سه درم کلنگین درم تناول کنند و غذا قلا یا متوبله خورند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل هر  
یک سه درم پنج فیک پنج درم تخم پیاز و ملیون هر یک چهار درم نخود سفید ده درم گنجد مقشربفت درم بکوبند و بجعل  
بسرسند و مثقالی بخورند و یا حب الزم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و بجعل بسرسند و مثقالی تناول کنند  
و اگر ضعف باه بسبب آن باشد که مدتی ترک کرده باشد ادویه با هیسه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و گاو  
تازه و قلا یا جوز و پیاز و کبک خورند و قضیب بر روغن نارین بالند یا فلفل و حللت و خند بیدستر هر یک نیم درم مشک  
و انگلی مغز بنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند و باروغن بادام تازه بست درم در ناون بسایند تا نیک با هم آمیخته  
شود و در قطن و خاصره بالند و نظر در تساق و حیوانات مهیج آن معنی باشد و اگر نفوذ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند صفت  
آن بزرگ حلیه قرطم نیم کوفته شلغم پاره کرده هر یک بست درم نخود و کند نیم کوفته هر یک پانزده درم شبت و سلق و خربهر  
هر یک کف تخم پیاز و ملیون هر یک سه درم انجیره عدد و مویز طائفی ده درم بجوشانند و روغن گنجد و شیر تازه هر یک  
سه درم بر سر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب قلب نیز بود علامت آن خفقان و لیس نبض و قلب حرارت بد  
بود علاج آن تقویت قلب باشد شراب حامض لیمو صندل سیب گلاب و عرق گاوشیرین و مفرحات معتدله و اگر  
بسبب معده باشد یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قوت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا  
و کثرت منی و قوت نفخ بود علاج آن تناول ادویه با هیسه نفخه مثل نخود و شلغم و گند و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و  
فستق بوده گوشت بای بره و مرغ آبی و کبک کبوتر و اگر بسبب حرارت و بیوست مزاج بود علامت آن سخافت  
بدن و صفرت لون و قوت منی بطور ازال باشد علاج آن هر روز رطل شیر باده درم زنجبیل ده درم شکر بیاشانند  
و غذا گوشت بره و بزغال با کدو و اسفناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و قضیب قطن بالند و این ادویه حقنه استعمال  
کنند ص حقنه گوشت بز و یا چه بزغال بست درم ملیون و سبوس هر یک ده درم بجوشانند و صفا کنند و روغن گاوشیرین  
پیچیده و هر یک ده درم بر سر آن کرده بکار دارند و صحت ازال اگر بسبب قوت ماسکه باشد بواسطه رودت  
و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی راوت بیرون آید علاج آن شراب بالنگ و گل سفید تناول کنند  
و غذا نخود آب با گوشت کبک کبوتر و کنجشک بخورند و بر جعفر عفر بازیره و دار چینی و اطر لفل کبیر و معجونات

الحق في رصف

بسم الله الرحمن الرحيم

کیمیائی است و اشکال

على مشروعي الصحة

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش از استعجال

سوم کبر صنف

بسم الله الرحمن الرحيم

سہولت بخش

۱۳۶۰

از قاف

عبد الوہاب

جديد وفن

نہایت

his

✓

1.



2



که پیش از جماع خود را بر خلاص کنند تا غایط نکلند بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل از منی آفاقا و دانه مورد و ستر  
سه رم صندل سفید و دو رم صمغ عربی و کندر هر یک دو رم بگویند و آب بسبب بسرشد و قرص سازند و بکشد  
از آن با شراب سیب به تناول کنند و گلنار و رامک آفاقا و گل از منی بگویند و آب بسرشد و شیان  
و بردارند فستق عبارت از آن باشد که بواسطه اشتقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرین که از بالا  
انثیین جسمی نفوذ کنند و کبیس انثیین فرود آید و رغانه مجتبی شود و این جسم نافذ اگر معا باشد یا شرب باشد  
آنرا قیلة الامعا گویند و آن بتدریج حادث شود باز گشتن آن حمت باشد و با آن قرقره بود و شرب قرقره باشد  
علاج او آنست که به پشت باز خینند و دست بر آن نهند تا باز گردد و یاد را بگرم نشینند و مصطک و انزروت کنند  
و جوز سرد و ورق گز و آفاقا و گلنار و مرو صبر و ابل و حصف و اسریش و صمغ آلو و گز یا نج و غری السک و چون ملوط  
و پوست آنار و ورق گل و باز و شب و قفل مجموع یا بعضی بگویند و آب مورد بسرشد و بر موضع ضامد کنند و  
سه روز تا هفت روز نکشایند و جوارش کموس و جوارش کنند و تناول کنند و غذا قلا یا متوا بکند  
خورد و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دیدن حرکت عینفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر طوب  
مائی نازل شده باشد آنرا ادره و قر و گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و قلیل بود  
بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع قطعا مراجعت نکند و علاجش آنست که اگر آب بسیار بود و شکافند  
تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرب  
و سعد و جوز سرد و باز و پوست آنار و جفت بلوط و آرد جو و با قلا و فلفل و حب لغار و زیره و سرگین  
گاو و مجموع یا بعضی بار و عن بنیت ضامد سازند و حب لغار و فلفل و بوره اگر هر یک سه و دو رم و سرگین کنوثر  
و ده و دو رم کمون یک و دو رم زفت یک و دو رم و شبت سه و دو رم باموم و روغن بنیت هم سازند و با آنند و  
و مرو بوره و گل از منی با روغن بنیت با آنند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و حلا از بیخ نهک از نیاید و نیس و گلفند  
بیاشامند از نیاشاه بلوط هر یک دو رم و سعد و سنبل هر یک دو تخم گز و شلغم هر یک دو رم کوفته و بختباده و چند قندیا  
و سه شقال تناول کنند اگر سبب بحر باشد علامت آن قرقره بود و چون دست بر آن نهند زود باز گردد و علامت آن  
هر روز حلا از تخم کرفس از نیانه و نیسون و گلنکین تناول کنند و گوشت کبک و پیو و کبوتر صحر و کچنیک از زیره و خنجر  
و جوارش کمونی و بختباده تناول کنند این سفوف نیز بنفید بود و صفت آن تخم سدا و گز و گندنا و گز و یاد از نیاشاه هر یک سه  
زیره چار و دو تخم بختباده و دو رم بگویند و سه و دو رم از آن تناول کنند و تخم سدا و بوره و مرو زرخوش و برنج و شیخ و زرخوش و سدا

لحلا و دانه مورد و ستر  
بفتح الهمزة و ال  
زیره نشین  
کبیس انثیین  
ضمیمه و زیره و ستر  
کندر  
جوز سرد  
فستق  
۱۲۵  
علاج  
کرب  
سعد  
جوز سرد  
کافور  
زیره  
سدر  
سدر



در روغن بنفشه و قطره نار و بنفشه بایون و خیر سی می کنند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را بربندند و اگر مایه غلیظ  
بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد و آنرا قوی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد **باب هفتم در**  
**امراض رحم** ورم رحم سبب صبر یا احتباس یا نفاس یا عسر و لاول یا کثرت مجامعت حاصل شود علامت آن  
ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی در دهان و سیاهی بان اختلاط عقل و بیابان و جمع قطن سرعت و تواتر بنفشه و عسر بول  
و احتباس از بود علاج آن فصد با سلیق کنند و شراب بنفشه و غناب با ترنجبین تناول کنند و غذا اجواب شیر و خنکاش  
یا بنوماش مغز بادام خوردن و ناف و زمار را با روغن وجود با قلا و عدد سوطی بنفشه هر یک درم و کافور و انگلی با کشنیر  
و رو باه ترباک کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب رو باه ترباک حقنه کنند و با بونه  
و خطمی تورک و اکلیل الملک رو باه ترباک بخوشانند و در آن نشینند و بر خانه و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود و پس اگر  
اعراض لازمه و جمع باشد ادکند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود و انگاه استعمال منضجات باند کرد و چون منفر شود  
شیره سه تخم و شیره تخم تورک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک و عمل حقنه کنند و اگر ورم صلب باشد و او  
باشد علاقتش ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلای از بیخ مهک را از یانه و گاو زبان و بالنگو و نبات  
یا گلکند تناول کنند و بعد از نفع تنقیه کنند بمطبوخ اقیسویان با حب آن عانه و قطن بر روغن قسط و شبت و زنبق و  
حنوع بالند و پیله بربوط و مغز ساق گاو و روغن با سمین و خیر با هم بیا میزند و بالند و ورم با سلیقون یا  
در خلیون و روغن گلشن بگذرانند و در رحم چکانند **سرطان رحم** اکثر بعد از اورام حار حادث شود و بواسطه  
آنکه کلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و جمع و صلابت باشد که از آن بر طوبیت منتنه آید علاج آن مشکل  
و تسکین جمع باند کرد و با آنکه نام و شبت بایون و اکلیل الملک خباز می ورق کرب و سلق و حله و بزرک و بنفشه بوشانند  
و در آن نشینند و راتنج و حب الخار و بزرک و بنفشه و تخم کرب هر یک درم بایون و اکلیل الملک هر یک چهار درم بگویند  
و بار و روغن بوسن بیا میزند و بر موضع نهند و تلین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنابلی پریا و شان هر یک  
هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک درم بنفشه نیلوفر ورق کل هر یک چهار درم غناب و عدد سپستان بست عدد  
انجیر پانزده عدد خیار شنبه و ترنجبین یک پانزده درم و اگر متفرح شود جلای از غناب انجیر هر یک ه عدد سپستان  
بست عدد خیار شنبه درم روغن بادام پنجم درم بیا شامند و بشیاف امین و شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند  
**قروح رحم** علامت آن جمع شدید و ضربان حرج دم بود و باشد که با آن تشنگی تپا شد علاج آن فصد با سلیق  
کنند و شراب بنفشه و غناب تناول کنند و غذا بنوماش مغز بادام و اسفناخ خورد و پوست انار و چوب سرو و شبت بیا

در روغن بنفشه و قطره نار و بنفشه بایون و خیر سی می کنند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را بربندند و اگر مایه غلیظ  
بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد و آنرا قوی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد  
باب هفتم در امراض رحم ورم رحم سبب صبر یا احتباس یا نفاس یا عسر و لاول یا کثرت مجامعت حاصل شود علامت آن  
ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی در دهان و سیاهی بان اختلاط عقل و بیابان و جمع قطن سرعت و تواتر بنفشه و عسر بول  
و احتباس از بود علاج آن فصد با سلیق کنند و شراب بنفشه و غناب با ترنجبین تناول کنند و غذا اجواب شیر و خنکاش  
یا بنوماش مغز بادام خوردن و ناف و زمار را با روغن وجود با قلا و عدد سوطی بنفشه هر یک درم و کافور و انگلی با کشنیر  
و رو باه ترباک کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب رو باه ترباک حقنه کنند و با بونه  
و خطمی تورک و اکلیل الملک رو باه ترباک بخوشانند و در آن نشینند و بر خانه و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود و پس اگر  
اعراض لازمه و جمع باشد ادکند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود و انگاه استعمال منضجات باند کرد و چون منفر شود  
شیره سه تخم و شیره تخم تورک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک و عمل حقنه کنند و اگر ورم صلب باشد و او  
باشد علاقتش ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلای از بیخ مهک را از یانه و گاو زبان و بالنگو و نبات  
یا گلکند تناول کنند و بعد از نفع تنقیه کنند بمطبوخ اقیسویان با حب آن عانه و قطن بر روغن قسط و شبت و زنبق و  
حنوع بالند و پیله بربوط و مغز ساق گاو و روغن با سمین و خیر با هم بیا میزند و بالند و ورم با سلیقون یا  
در خلیون و روغن گلشن بگذرانند و در رحم چکانند  
سرطان رحم اکثر بعد از اورام حار حادث شود و بواسطه  
آنکه کلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و جمع و صلابت باشد که از آن بر طوبیت منتنه آید علاج آن مشکل  
و تسکین جمع باند کرد و با آنکه نام و شبت بایون و اکلیل الملک خباز می ورق کرب و سلق و حله و بزرک و بنفشه بوشانند  
و در آن نشینند و راتنج و حب الخار و بزرک و بنفشه و تخم کرب هر یک درم بایون و اکلیل الملک هر یک چهار درم بگویند  
و بار و روغن بوسن بیا میزند و بر موضع نهند و تلین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنابلی پریا و شان هر یک  
هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک درم بنفشه نیلوفر ورق کل هر یک چهار درم غناب و عدد سپستان بست عدد  
انجیر پانزده عدد خیار شنبه و ترنجبین یک پانزده درم و اگر متفرح شود جلای از غناب انجیر هر یک ه عدد سپستان  
بست عدد خیار شنبه درم روغن بادام پنجم درم بیا شامند و بشیاف امین و شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند  
قروح رحم علامت آن جمع شدید و ضربان حرج دم بود و باشد که با آن تشنگی تپا شد علاج آن فصد با سلیق  
کنند و شراب بنفشه و غناب تناول کنند و غذا بنوماش مغز بادام و اسفناخ خورد و پوست انار و چوب سرو و شبت بیا

در روغن بنفشه و قطره نار و بنفشه بایون و خیر سی می کنند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را بربندند و اگر مایه غلیظ  
بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد و آنرا قوی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد  
باب هفتم در امراض رحم ورم رحم سبب صبر یا احتباس یا نفاس یا عسر و لاول یا کثرت مجامعت حاصل شود علامت آن  
ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی در دهان و سیاهی بان اختلاط عقل و بیابان و جمع قطن سرعت و تواتر بنفشه و عسر بول  
و احتباس از بود علاج آن فصد با سلیق کنند و شراب بنفشه و غناب با ترنجبین تناول کنند و غذا اجواب شیر و خنکاش  
یا بنوماش مغز بادام خوردن و ناف و زمار را با روغن وجود با قلا و عدد سوطی بنفشه هر یک درم و کافور و انگلی با کشنیر  
و رو باه ترباک کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب رو باه ترباک حقنه کنند و با بونه  
و خطمی تورک و اکلیل الملک رو باه ترباک بخوشانند و در آن نشینند و بر خانه و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود و پس اگر  
اعراض لازمه و جمع باشد ادکند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود و انگاه استعمال منضجات باند کرد و چون منفر شود  
شیره سه تخم و شیره تخم تورک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک و عمل حقنه کنند و اگر ورم صلب باشد و او  
باشد علاقتش ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلای از بیخ مهک را از یانه و گاو زبان و بالنگو و نبات  
یا گلکند تناول کنند و بعد از نفع تنقیه کنند بمطبوخ اقیسویان با حب آن عانه و قطن بر روغن قسط و شبت و زنبق و  
حنوع بالند و پیله بربوط و مغز ساق گاو و روغن با سمین و خیر با هم بیا میزند و بالند و ورم با سلیقون یا  
در خلیون و روغن گلشن بگذرانند و در رحم چکانند  
سرطان رحم اکثر بعد از اورام حار حادث شود و بواسطه  
آنکه کلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و جمع و صلابت باشد که از آن بر طوبیت منتنه آید علاج آن مشکل  
و تسکین جمع باند کرد و با آنکه نام و شبت بایون و اکلیل الملک خباز می ورق کرب و سلق و حله و بزرک و بنفشه بوشانند  
و در آن نشینند و راتنج و حب الخار و بزرک و بنفشه و تخم کرب هر یک درم بایون و اکلیل الملک هر یک چهار درم بگویند  
و بار و روغن بوسن بیا میزند و بر موضع نهند و تلین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنابلی پریا و شان هر یک  
هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک درم بنفشه نیلوفر ورق کل هر یک چهار درم غناب و عدد سپستان بست عدد  
انجیر پانزده عدد خیار شنبه و ترنجبین یک پانزده درم و اگر متفرح شود جلای از غناب انجیر هر یک ه عدد سپستان  
بست عدد خیار شنبه درم روغن بادام پنجم درم بیا شامند و بشیاف امین و شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند  
قروح رحم علامت آن جمع شدید و ضربان حرج دم بود و باشد که با آن تشنگی تپا شد علاج آن فصد با سلیق  
کنند و شراب بنفشه و غناب تناول کنند و غذا بنوماش مغز بادام و اسفناخ خورد و پوست انار و چوب سرو و شبت بیا



و ورق گل بکوبند و آب مورد بپاشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و متشن بود و جلا از تخم کاه  
و عناب و پرسیاوشان نبات تناول کنند و غذا بنوشند و بخورد با مغز بادام خورد و شیر جو چهل درم و روغن سوسن  
و عسل هر یک ده درم مرهم با سلیقون بنمیدرم با هم بمیازند و رحم را از چینه کنند و با بادا عسل و آرد حلیه و عدس و کرک  
استعمال کنند و اگر آنچه که بیرون آید سفید و متشن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک  
ده درم بچشانند و بنمیدرم مرهم با سلیقون آن حله کرده رحم را حقه کنند و اگر آنچه مستغرق شود شبیه غبساله کم بود  
شراب سیب و آب گلاب تناول کنند و غذا اسحاق یا انار دانه خورد و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنا  
و گز مارنج و جفت بلوط و دانه مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر ده از رحم بیرون آید و شراب  
بنفشه و شراب خشتخاش یا شیر سه تخم تناول کنند و اگر بماء مستقیم بریزد سفوف انار دانه با شراب بهی تناول کنند  
و اگر وجع رحم بغایت باشد مرد اسنگ یا کاسنی بسایند و با روغن گل بفرجه استعمال کنند و با افیون و زعفران  
و شیر و ختران بکار دارند **مشقاق رحم** بسبب بیوت مفرط باشد که در حالت لاوت حادث شود یا بسبب  
وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت خشفه بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشتخاش تناول  
کنند و غذا بنوشند و شیر مغز بادام خورد و پیله و مغز اساق گا و هر یک پنجم درم و روغن بنفشه ده درم زفت  
موم هر یک درم مرهم سازند و استعمال کنند یا زفت حاک البطم در روغن سوسن بکند از دانه بردارند و **مرهم**  
از خلط سودا و حادث شود و آن را جس لمس یا بصدر یا بند و از آن رطوبتی شبیه بذر دردم آید علاج آن تنقیه بدن  
باشد از سودا و تدبیر بر روغن گوسوسن از عروق مرد اسنگ اقلیمیا فضا و روغن بزرک و موم مرهم  
سازند و استعمال کنند و اگر به نشود قطع باند کرد **رحم عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند**  
مجامعت کند شوق زیاده شود و سبب آن خلطی حادث بورتی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج  
آب انارین یا تمر مندی یا نبات تناول کنند و غذا غوره یا اسحاق یا انار خورد و روغن گا و نیز مناسب  
و تنقیه بدن بطبوخ بلبله زرد یا بطبوخ فواکه کنند و تخم بچکشت و تخم کاه و خشتخاش و کشنر سه درم بکوبند  
و سه درم از آن آب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند **نفخ رحم** بسبب  
سوء المزاج بار و باشد که رحم را حادث شود و غذائی که بدور رسد مضمر نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت  
و رم خانه و صلابت و وجع و غدد بود **علاج آن** جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون  
و گلکند تناول کنند یا گوارش کوفته مثقالی یا سحرینیا نیم مثقال یا آب ناخته بخورند و زیره و بوره و قمل

قطن

دانش که از این مرقم  
دقت و دوی آن  
که چیزی از این مرقم  
خدا است صحت غیر  
بیرون آید آنچه از رحم  
بود منع میکنند اسلام  
بجو دانه و بنفشه و ترنجبین  
ما بین پنج و شش و نوازل  
نام و آنچه غیر مرهم بود  
نیم بکند اما مانع حیل و دوا  
۱۲۷  
علف سبب عسل بکند  
بود آن ز یاد گاه باشد که  
در اینجا گاه افتد چون منحل  
شود گوشت از زنی را با عسل  
سه و سه و ده گاه باشد که  
در اصل خلط سفید بیدار  
علاج دستکاری و زینت  
مقدور باشد



هر یک درم انجیر و عدد بکوبند با شیر بر خانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بالند و شبت و برنجاسف  
 آفتین اکلیل الملک مرز بخوش و شیخ و سداب بخوشانند و در آن نشینند احتیاس طمش  
 اگر سبب درم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر سبب قلیت دم باشد علامت آن خافت بدن و صفت  
 لون مقدم تنفرغ بسیار و تعب با فراط بود و علاج آن تقویت قلب معده کنند بر بوبات و مفرحات و  
 اغذیه کثیر غذا خورند و ترک یا صفت کنند و اگر سبب غلظ دم باشد یا خلط غلیظ یا برودتی که مجاری  
 عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطور بنفش و غلظت قاروره و ثقل نوم باشد علامت  
 آن جلایی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گل کند تناول کنند یا بر سیاه و شان و مشکطرا مشیم یک  
 عدد درم و نبات ده درم برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابل  
 و سداب بخوشانند و در آن نشینند و بسباسه و قمر نعل و قاقله و قسط و جوز بوا و دار چینی و ققاخ و اجنه  
 بلغور سازند و در آب بخوشانند چنانچه آب بنیت شود پس ریخته کنند و گرم بر ناف و خانه نهند یا  
 بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشکطرا مشیم و قسط و زراوند و اسارون و حماما و حرمل و حبه هر یک  
 سه درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و مشک و قسط و زراوند و اسارون  
 و حبه در روغن زنبق و خیرک بگذارند و ادویه را بدان بیا میرند و به صوف پاره بردارند  
 و اگر احتیاس طمش بواسطه فریب بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند و استعمال یا صنت و  
 سکنجین و کبکاج تناول کنند و زنجبیل و عاقر قرق و حامیعه یا بسه عود و جاف شیر و اظفار الطیب کند و زخم  
 آتش نهند و در زیر گیرند یا ملک البطم و جاف شیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بخیر کنند کثرت طمش  
 اگر سبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیدان طمش  
 ضعف و خفقان و صفت لون داغ و دشت شود و بدیر او آنت که حبس کنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج  
 آن فصد با سلیق کنند یا صافن و مجنه بر پستان نهند و هر باید او کیشقال قرص کبریا و کیشقال گل آینه  
 باره و شقال سیاه تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ تخم شام فرم هر یک شقال گلنار و گل آینه  
 هر یک نیم شقال بر روغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا اساق یا انار دانه خورند و اقاقیا و کندر  
 و درم الاخوین و گزبانج و مار و درامک و کاغذ سوخته مساوی بکوبند و آب مورد و بسبب  
 و بصوف پاره بردارند و اگر سبب قوت و حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفت لون



رقيق النفس سمعت خروج آن باشد علاج آن كمشقال صمغ عربي و كمشقال گل رمني با شرب سبب  
 كند يا قرص كبر يا و ب به با گل رمني و صمغ عربي هر يك مشقالي باشير تخم تورك بريان كرده تناول كنند  
 و اگر بسبب انتفاع و اشتقاق عرق باشد علامت او آن باشد كه خون بسيار آيد و با آن اندك جمع بود  
 آن قرص گلنار و گل رمني و صمغ عربي بريان كرده بارب به تناول كنند و كندر و صبر و انزروت هر  
 سه درم خون سیاوشان گل رمني بگویند و آب مورد بسرشد و پروارند یا مازود شاخ گاؤ کوهی و پوست  
 بیضه سوخته و کاغذ سوخته و استه خرما و شادنج و لک مجموع سوخته با کبریا و اقیما و دم الاخون گل رمني  
 بسايند و آب لسان گل بسرشد و پروارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ناسکه را ضعیف کند علامت  
 آن کثرت بزاق و قلت عطش و میاض لون و کسل و تهیج رو و جفن بود علاج آن جلای ازینج هبک  
 رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخورند و آب با کبک تیهو و زرد و دار چینی خورند و تنقیه بحب ایاره  
 و ایاره جالینوس بکنند یا سنا بخورند و بالنکو و رازیانه هر یک سه درم و شکر ده درم بچشانند و بمشقال  
 سحجون رشتند و در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حاسبات که ذکر رفت استعمال کنند و سرمه گلنار  
 و تنکا هر یک سه درم و طین مخموم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بگویند و آب سماق بسرشد و بر  
 و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن قوای عروق کشاوه گردد و علامت آن خفای بدن و خشکی بدن باز  
 و غلط و سودا بود علاج آن شراب بالنکو و شراب گا و زبان با گبریم بیاشامند یا جلایی از بالنکو و پنجه  
 و گا و زبان نبات تناول کنند و غذا نخورند و آب باشیره مغز بادام خورند و بعد از نصف اسهال سودا بمطبوخ  
 افیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حاسبات کنند سیلان رطوبت از رحم این علت  
 اکثر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم بود علامت آن صفرت لون و ضعف باشد و آن رطوبت بنوبت است  
 علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب و به تناول کنند و قلا یا متوال به و مرغ گردانیده خورند و معجون  
 و جوار شهابی گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در جمیع شود استدلال باین کنند یا آنکه  
 پنبه نو بدان ملوث کنند و در آفتاب بنهند تا خشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالب است  
 اگر دم غالب باشد علامت آن حمیت لون مستقر و حرارت و تشنگی و غلط قاروره باشد علاج آن  
 صافن یا با سلیق کنند و قرصها حاسبات تناول کنند و خرنوب و حفت بلوط و ماز و سوخته بگویند و آب مورد  
 بردارند و اگر صفر غالب علامت آن صفرت لون مستقر و تشنگی بوده باشد که با آن قوی نیز بود علاج آن آب تر

159

و این قسم را انظار دارم  
که کند و نوزج به عقل و زان  
ایضا است و صفا  
از اعتقاد و توانا مند  
بقیه بسیار باشد که در دم  
و چشمه ذوق مثل بر  
بر حال اجداد ذوق  
است که چشمه نعل  
جم و بار یک باشند  
هم صد بود و علما











است که با سواد و در حدیث  
 شود و از حدیث و کلام  
 بی که در این کتاب  
 در سواد و حدیث  
 حدیث و کلام  
 که از حدیث و کلام  
 سواد و حدیث  
 در حدیث و کلام  
 است که با سواد و در حدیث

سلك منصف قوت افعه بود علاج آن جلای از شكطرا مشیج و پریاوشان نبات كنند و شك و پشت و غز  
نفسه دپیه بط و مرغ و مغز ساق گا و چرب كنند و با بونه و شبت و مرزنجوش و اكلیل الملك نام و ورق كمر  
و سلق و زرك بجوشانند و در آن نشینند و بجنبه بیدستر و كنندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه بید  
بینی و دهن بگیرند تا قوت مدود بد و جنین بیرون آید و سم اسپ شتر و خرد و د كنند و اگر سر را بسوزانند  
و د و د كنند مفید بود و اگر بسبب بی بی باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ  
و مغز ساق گا و چرب كنند و اگر بسبب هو اسر و یاسر و بود که موجب کائف نم رحم گردد و بجام گرم بر  
و در آب تنك نشانند و اگر بسبب رت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین گلاب شك و پشت امانند  
و آب انارین یا ترنجبین بیاشانند و اگر قنطاریس دست چپ گیرند یا بسد برزان برانند یا ساسنه  
بزاند و گویند اگر چهار مشقال خیار شنبه بجوشانند و بیاشانند مفید بود احتیاس مشیم و جنین  
اگر بجز در شكلم بید یا مشیمه باند سعی كنند که بیرون آید تا موجب ملاک حامله گردد و علامت موت جنین آنست  
که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر بود علاج او آنست که علا از شكطرا مشیج  
و پریاوشان اهل بریک درم ترمس و پودنه هر یک درم نبات ده مشقال تناول كنند یا قند و جاشیر  
و جند بیدستر و زهر گا و قساوی کوفته یک درم از آن با بگرم بیاشانند و عطسه آرند و بكنندش و شونیز چنانچه  
گفته شد بین و دهن بگیرند و اهل زراوند و ترمس و حرف بگویند و زهره گا و بسر شدند و استعمال  
كنند و شکم خنط و قسط و سداب و خشکدان هر یک سه درم میرکدرم بگویند و باز هر گا و بیا میزند و بر ناف  
طلا كنند یا مرخیار شنبه و بکینج متساو بگویند و حب زنده و سه درم از آن فرو برند و پوست ماز و و سر کین  
کیو تر و د كنند و اگر بدین پیر یا بیرون ناید دست ببرند و بیرون آرند و باند که جنین اباره باره گردد و این  
عمل خطرناک بود احتیاس نفاس اگر خون نفاس بسته شود جلای از تخم کرفس رازیانه و پریاوشان  
و شكطرا مشیج و نبات تناول كنند و استعمال فرزجات نمایند چنانچه در احتیاس طمث ذکر رفت رحا عله بود  
شیمیه محمل که از احتیاس طمث حادث شود علامت آن سقوط اشتها و تغییر لون احساس کتور شکم و احتیاس طمث  
و انضمام رحم و احساس کت خاصه دست برویند و حجمی شكم کند بسبب انقباض ده یا ریاح غلیظ یا درم  
صلب و فرق میان آن حمل بدان كنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شكم سخت باشد و با  
سود و قراقر بود و با استقفا طبع نیز مشیمه شود و فرق بدان كنند که در رسو خلق و جثت نفس با

[illegible]

سبب بلاء شوند  
از جملین عدم خوف  
بر آن علاج دایم باید  
که شیمی ادبست حسیب  
و بدست است بیا نیز  
آزما بد کند و چنان  
کار قالمه قالمه بایند  
عین قطع مشیمه کجایند  
و حین ادبست نرسا  
۱۵ طب اکبر



که با استقامت بخورد و در وقت  
را نیندین تا جگر شود  
در روز و باریک شود  
با طوایف و فضا

و علامات استقامت باشد علاج آن هر روز جلای از راز یانه و تخم کاسنی و تخم کثوث و انیسون گل کنند بنا  
کنند و معجون کرم و تر باق و بار الاصول مداومت نمایند و سفوف تخم کرفس ده و درم زیره و درم سرکه  
ده و درم ناخته و زنجبیل و انیسون هر یک چهار درم بگویند و با مثل آن قند یا میزند و درم تاسه درم نخل  
کنند و غذا از برنج و نخود آب با توایل خورند **اختصاصی رحم علتی** بود شبیه بصیر و غشی و مبداء آن  
از رحم باشد سبب آنکه منی در او عیج خویش مجتمع شود و کیفیت او به تحمیل گردد و از آن بخارات متصاع  
شود و قباب و مانع رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بدور نیست باشد و اکثر زانرا حادث شود و با  
سبب احتباس طمش و تعفن آن حادث شود علامات آن صفت لون اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف قن  
و صغر و تفاوت بطن باشد و علیله احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن  
و صرع آنست که چون بافت شود از حالتیکه بدو واقع شود همه را جزو بد عقل بجلی ساقط نشده باشد و لغای  
وزن بداند و من آن نشود بخلاف صرع علاج آن در وقت حدوث دلت بدن بستن ساقین و گرفتن منخرن گلاب  
بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند و چون بافت نشود اشیا طبعیه زود و در دارند و چیزهای منقش مثل  
نقطه و کندش و قند و چند بیدستر و سیر و پیاز بپویانند و عسبر و مشک را روغن یا سمن یا میزند و فرج را  
بدان بپایانند و هر روز جلای از بالنگو و راز یانه و بیخ مهک گل کنند تا دل کنند و غذا نخود آب  
باشیر خشک از خورند و طبیعت را به سنا و شکر نرم دارند و چون صفیح ظاهر شود یا به فیر او تر بدو صبر  
سقوط هر سه هر یک یک درم حب لیل و غار یقون و انیسون هر یک نیم درم شحم خطل و مقل و مصطلک هر یک یک  
گرفته و بخته آب راز یانه بسرشد و حب زنده و فرو برزند و با یاره مارجه با تنقیه تا مکه کنند و بعد از تنقیه  
مشرد و بطوس و ماء الاصول و شراب افستین تناول کنند و از قبول و فواکه و طعمه بارده احتراز کنند و  
بوره و زیره بگویند و غسل آمیخته بصوف بردارند و با بونه و شبت اکلیل الملک مرزنجوش و برنجاسف  
و خشک شیخ و ورق اغار بچوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نیکس و نام تدین کنند و اگر سبب  
عدم مجامعت باشد مجامعت با نکرده و اگر سبب احتباس طمش باشد فصد با سلیق با صافن کنند و در ادرا حیض سح  
و تخم کرفس راز یانه و انیسون یک درم و تخم نام و بزرک هر یک و درم بچوشانند و بروغن بونه و شبت هر یک نیم  
یا میزند و رحم ابدان حقیقه کف و اگر علیله بکباشد بغیر از زویه بقدر دیگر کنند **باب شروحم و امراض مقعد و شروحم**  
زیاد بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه صفت یا مشابه تو لول و آنرا تو لولیه گویند یا شبیه بانگ سحر را

جدا شود و با باد و سبب آنست  
با پیچک و جگر و درم سبب آنست  
که ماده را جالبه را درم  
متعفن شود و مزاج  
که از او استفراغ  
نفس میجو از انداختن  
پیدا شود و قبول نفس  
سبب آن ماده بصورت  
جگر را از جگر خارج  
۱۳۴  
کرده اند که از باد و  
ساخته بختنک بدن  
چون زانند و آن را  
چون دلت بکشد  
و با غلظت که از فضا  
آورد که در باد و  
دلت نقه یا سحر  
که با غلظت که از فضا  
که آن مواد متعفن است  
بکشد صورت آن را







ملحق کنند شقاق مقعد بسبب یبوستی مفرط یا گذشتن ثقل یا بسبب و علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین با گرم  
 بیاشامند و غذا بنوشانند با کدو اسفناخ خوردند و طبیعت از نرم دارند و مرهم شادونه و مرهم مقل استعمال کنند یا پیسه  
 مرغ و بطور و مغز ساق گاو بار و عن بنفشه بیاورند و بکار دارند و یا زرده تخم مرغ و مقل از رقیق و روغن زیتون  
 تلخ و کوبان شتر و شمع مرهم سازند و از آب سرد و جموجنات احتراز کنند و اگر شقاق و جمع التهاب باشد اسفید  
 رصاص بکیرم کافور و انگلی با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب و باه تربک کاسنی و تورک و حطمی و خبازی بکیرند  
 و با موم و کثیر او روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید حاسبات دم بکار برند اسفید شکر  
 آنت که ریج و غایط بی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا تنگی اسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر  
 بسبب ترخا عصب بواسطه برودت علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا از خود آب با  
 خشکانه خوردند و قطن و عن قسط و زنبق ببالند و شام فرم و ورق غار و تخم ترب یا سنبل و قسط و مر و جوز سرد و بوس  
 انار و حطمی از خرچوشانند و در آن نشینند و معالجات استعمال نمایند و مر و مقعد اگر مقعد بسبب ترخا شرح بیرون  
 آید علامت او آنت است که چون است بر آن نهند باز گردد و علاج او آنت است که جوز سرد و افاقیا و حفت بلوط و مار  
 جوشانند و در آن نشینند و مقعد را آب مورد و آب لسان الحجل لوده کنند و روغن قسط در آن ببالند و اسفید  
 و مقل مورد و زیره و از خر و کندر کوفته بر آن افشانند و جوز سرد و افاقیا و مار و قشور کندر و صدف خسته  
 بکوبند و بر آن افشانند و بار و عن گل در آن ببالند و اسفیداج و گلنار و مار و و شب سمره و بلوط و مورد  
 کوفته بر آن بپاشانند و غذا اساق خوردند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند و اگر بسبب رم باشد علاج آن گفته شد  
**باب نوزدهم در امر ارضیشت از آنجمله حدیه** اگر فقره از فقرات پشت از موضع خوشتر  
 بیرون آید اگر خراج یا میل شود از احدیه گویند و اگر بدخل آنرا تقصع و اگر بجانب مایل شود التوا گویند و  
 سبب آن اگر در می باشد که در عضلات فقرات حادث شود بواسطه ضغطه فقره را از موضع خود زایل کنند  
 علامت آن تب ایمن و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن مضد با سلیق کنند  
 و جلابی از عناب و باه تربک ترنجبین نبات تناول کنند و غذا کشکاب خورند و ملین طبیعت کنند با سلیق  
 ص سنا هفت رم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی بجز نهک بر یک سه رم و باه تربک بچند رم تر بد خراشیده بکوفته  
 بکیرم خیارشیر و ترنجبین بر یک پانزده درم و چون جمع ساکن شود و درم زایل گردد و گنجد متعشربست و درم ورق  
 مرزنجوش بچند رم بکوبند و بر موضع نهند یا مصل ده درم با گرم حل کنند و پیسه بطور مرغ و مغز ساق گاو و بر یک

۱۳۵

التهاب فی المقعد

بدره در بدن من

باب ضرب و در طب

نفوذ اتصال را

تویند که در طرف عضله

و انج گود را بکند

۱۳۵

فی جوف الجوارح

باب نوزدهم در امر ارضی

باز در باضم

بیرون آمدن و آشکارا

شدن و انتخبات

بالکسر استخوان پاره بشود

از نور با بصورت استخوان

پاره بشود سازند



ازین علم افضلیات از این علم  
در مقام پیشتر  
بشدت از این علم  
بماند که در در  
نیگاه و بسیار  
نامر و معذور  
سازند و در

هر یک سی درهم بگذارند و با هم بپایند و استعمال کنند و فقرات بر روغن قسط و نارودین بالند ریاح افرستند  
 علت باشد که سبب ریج غلیظ حادث شود علامت آنست که با او تب تشنگی نباشد و بعد از آن وجع شدید  
 بر پشت پیدا شود علاج آن هر روز جلای از انیسون را از یانه و سیخ مهک کلنگین تناول کنند و غذا نخورند آب  
 شیره خشکدانه و زیره و رازیانه و دارچینی خورند و تلپین طبیعت مطبوخ سورنجان این حب کنند صفت  
 سورنجان ترد هر یک نیمه درم صبر سقوطی درم و حب الفیل غاریقون انیسون هر یک نیمه درم مقل مصطکی یک  
 و انگلی بگویند و آب کرفس بسپارند و حب رازیانه و این یک شربت باشد صفت ماء الاصول سحر رازیانه  
 مهک هر یک سبت درم پنج کبریا کرفس رازیانه و شبت و انیسون هر یک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند  
 تا به نیمه آید پس صاف کنند و با غسل بقوام آرند و ده درم از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و نام  
 و بابونه و اکلیل الملک حنوع بجوشانند و در حمام بر پشت می ریزند و روغن حنوع بر پشت و فقرات میمالند  
 و نارجیل چهار درم خشکدانه درم بجوشانند و روغن شیره بر آن ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند  
 آن روغن را بر پشت بالند و آن میرض بسبب صربه و سقطه باشد فقره را برفق باز بپوشند و کبر و  
 سنبلی و مرکب و سلیخه متساوی بگویند و باخل خمر طلا کنند و جمع قطعه در پشت اگر از کثرت بلغم و برود مزاج  
 بود علامت آن بیاض لون قی و روره و بطور نبض علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب امتلا و از تناول فوا  
 و بقولان رده اشتداد کنند و در ششی و ریاضت ساکن شود علاج آن هر روز جلای از انیسون پنج مهک  
 و کلنگین تناول کنند و غذا نخورند آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نصف مطبوخ سورنجان حب آن حب صبر  
 تنقیه کنند و بقیه عادت کنند و از تناول فواکه و امتلا و شب جماع احتراز نمایند و روغن قسط و خیر می بابونه  
 و ریشیت بالند و احیاناً ناچخته جوش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب کثرت مجامعت بود منع سبب کنند  
 و استعمال مرقه و حمام معتدل مفید بود و تدبیر روغن بنفشه و زکرسن نمایند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامت  
 و معالجات آن گنجه شده و گاه باشد که در پشت بسبب امتلا عروق بود علامت آن حرمت لون و پشت  
 و حرارت و ثقل آن وجع و تشنگی بود علاج آن فصد با سلیق باشد و تناول جلای از عناب و نبات  
 و نبات یا آب انارین یا تر مبد یا نبات و غذا بنوماش با شیره بادام و اسفنا ناخ خورند و در موصف  
 ساکن شوند **باب ششم** در امراض اوجاع فقر و متعطل و والی و الفیل و والی علتیست که  
 عروق ساق و قدین فراخ شود و بیشتر بکمان و کمالان و پیا ایستادگان حادث شود علامت آن ظهور

از بلغم افندی باز با دانه  
گفته اند که علاج همانست که  
در سوزا علاج سیاه بار  
بلغم در سوزا  
یافته و احوال ایشانست  
در بخافه تمام دارد و جهت  
اینکه ایشان که از سوزا  
و این سوزا در بغل و معده  
و سوزا در سوزا

154

۱۳۶  
بسته زیر بر و مانند آن  
باینده نقره نام دارد ۱۲  
که در قفسه جوهر  
اول از صم بود و زن  
شرابی را گویند که از باران  
خیزد و خاشاک  
که شیرین است و نفیس  
است و یک کفند بایستی  
که زنده

اندا از بند و بخت نند  
بهر گشت بر او شود تعب و  
صاف نرود بر او شد  
میرها ناطم



سکون نمانی و ضم معده  
پیشین آن چنانی بسفر  
مدد در مصنف محو بقا بود  
و در سائیلان بیغیت

بدی اختیار بود بخند  
که در حق پیوسته  
بیانش از غلو  
بباید و چون  
بگویند علم اند  
در سوره این نشان  
بگویند و در



از علم افندیار  
گذاشته اند که علامت  
در سوره الزام  
بسیار در کتاب است  
فوقانی  
نقد و در علم کندی  
این کتاب در کتاب  
مستند است بهی سلسله

و عقرت که بشوند زنده بگیرند و در ظرف سی نهند و سر آن خمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مسج زانند آنرا  
سازند و بلیله بلیله آله بجوشانند و صافی کنند و آن آب دیگر مس بجوشانند و آنصفا مس اگر کم کند و در آب  
می اندازند تا بست یکبار چنین کنند بعد از آن فرو گیرند و آنچه است به باشد بردارند و باز بر آتش نهند و قدر  
بول گاو بر آن ریزند و بست یکبار دیگر آن صفا مس اگر کم کنند و در آن اندازند و در سوب بن ابابا آن سوب  
ضم کرده بسایند و فولاد را همچنین سازند اما سختن نقره چنان بود که نقره را بسون بسایند و بعد از آن آب  
نمک بجوشانند و در کفچه آهنی تا محرق شود و اگر نسوزد اندک کبریت زرد و در آن ریزند که سوخته شود و سرب این نیز  
سوزند و اگر زربوز سازند از ابسومان بسایند و پاره سرب نیز با آن بهم بسایند پس با کنند تا سرد شود و بنا  
بسایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و نمک رکفچه آهنی کنند و بجوشانند تا آب نیست شود پس با و ن کنند  
و بسایند اما مقدار زمان بقا قوت او ویه مرکبه وقت استعمال آن بد آنکه تریاق کبیر بعد از پنج سال یا هفت  
سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این مرکبه بلا مضرت بعد از این مدت بطور میرسد تا سی سال قوت آن تزیاید  
بود و او را سنج لیت و تر غرغ و شباب شیخوخت و موت اعتبار کنند تا ششماه گویند که طفل است بعد از آن  
تزیاید و تر غرغ باشد تا ده سال و بلا و ما و بست سال و بلا و بار و بعد از آن راسن شباب شد تا ده سال و  
تا سی سال برین ترتیب باشد و بعد از آن در اخطا باشد تا چهل سال و پنجاه سال و شصت سال بعد از آن بمیرد یعنی  
تا سی سال قوت او در تزیاید بود و بعد از آن نقصان پذیر باشد تا شصت سال و صد انگاه همچنین معاجین کبار باشد  
اما تریاق نو بجایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نهش و افعالی کنند و تریاق غرغ  
و مشرو و بطورین بعد از ششماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و قرص فاسی و اندر و خون و غصص  
بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و فلونیارومی و فارسی و بر شعثا بعد از ششماه استعمال  
کنند تا اثر آن سال باشد و دواء المسک و فنجوش و ماده الحیات و اطرغیلات از دو ماه تا دو سال  
نیکو بود و حبوب معاجین جوارشات مثل معجون خیار شنبه و شهر یاران و سفر حله فی الحال که کرب  
کنند استعمال تو انکر تا دو ماه نیک باشد و قوت سفوف تا دو ماه نیک و قوت قرصها تا ششماه و مرهم همچنین  
و روغنهای نامتغیر نشده باشد استعمال تو انکر و لیکن چون متغیر شود هیچکار نیاید الا روغن بلسان و مومیا  
که هر چند کهنه تر باشد بهتر بود و اما مشرب در همان روز که بسازند استعمال تو انکر و قوت آن تا چهار سال باقی ماند  
مطلوبه فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ساعت بگذرد و ضعیف بود اما امتحان تریاق بدانند تجربه

در سوره الزام  
بسیار در کتاب است  
فوقانی  
نقد و در علم کندی  
این کتاب در کتاب  
مستند است بهی سلسله



[illegible]



از نفع افند با این  
گذاشته علاج  
در سوزش  
بغیر از عروق  
بافتن

بافتن

سلافة

بافتن

بافتن

بافتن

بافتن

بافتن

بافتن

بافتن

بافتن

بافتن

بسیار در صفت عربی قرومانا نیسون اقا قیاس یک چهار شقال و قوقنه مقل الیهود حیر الیهود و جاشیر سیکین  
 چند بید سیراد او در قنطور یون بار یک زراوند در حرج هر یک و شقال عمل کف گرفته ده رطل شراب سحاح  
 عقیق بی غش سه رطل و نیم آنچه کوفتی باشد بگویند و صمغ و عصاره در شراب جهودی بخیسانند و اوویه  
 کوفته بروغن بلسان بلوط گردانند و در غسل و شراب بسرشد و در ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف مملو سازند  
 و هر روز سر آن بر میدارند و بعد از سهالی استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی  
 دوازده سال قرص اسفیل آنرا غرض نیز گویند طریق او آنست که غصص تازه در زمان خریف که در قرص  
 او خشک شده باشد در خمیر گیرند و بر آن کنند پس آن خمیر از غصص بدر کنند و لب آن اسحق نمایند و با  
 بچندان دقیق کر سینه بیا میزند و شراب بسرشد و دست بر غنکل بماند و آنرا قرص سازند قرص  
 اند و خون مصطک و ارشیشان نصب اند و ریه سلیمه فوه اسارون عود بلسان قسط جده حماما هر یک  
 شش شقال نقاح از خر زعفران بوند سلیمه و ارچینی هر یک و از ده شقال قحوان بست شقال بگویند  
 و بجز بیزند و شراب سحاحی بیا میزند و موزی بسرشد و دست بروغن بلسان یاروغن که در جرب سازند  
 و آنرا قرص سازند قرص افغی افغی جوان باده اشقر سر بهن جاصل کنند و ماده را بدان بدانند که او را  
 چهار ریش بود و زراود و نیش بود و جوان را بدان بدانند که متحرک بغایت باشد و سر برداشته چشم او سرخ  
 باند که در بهار صید کند و از مواضع که از آب دور باشد و از کنار جوئیها و زمین شور و نزدیک آب صید کنند  
 و آنچه که اسود و ارقم باشد اختر از کنند و در نور و صید کنند و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت بگذر  
 جدا کنند و بندازند و باقی را پوست بکشند و بشکافند و پاک بشویند و در سیکه کوزه نهند و آب در  
 بریزند و نمک شاخهائی شبت در آن اندازند و بچوشانند تا ماهر شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و  
 گوشت خالص را در سنگین بدست چوبین نیک بگویند و باربع آن کعب بیا میزند و با هم بیا میزند و باز  
 مرق بسرشد و دست بروغن بلسان جرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب  
 و تابد و در آوند نماند و در ظرف آگینه بکنند و گاه دارند تریاق غرغره قایم مقام تریاق کبریا  
 آن حماما سنبلی سبک سافج لک یا مثاقیر نقل و ارچینی بوند قیولی قسط مر جطیا ناهریک دوازده شقال  
 و خر عصاره بحیه التیس مقل رزق هر یک ششت شقال عاقر قرحا از یانه کبریت خام تخم شبت اسارون  
 نافر فیون فیون روین شکوفه رزگل با قلا تخم کرفس کوهی فطر اسالیون و قوقا فیتمون سنبلی طبیب



دعوت اعلیٰ  
رفتم که در جماعت  
چون الفان خوانند  
قدیر کلام جنانست  
بغیر از او که کسی  
است به نماند  
عشق چون بخواند  
دلش بر آید که از دست  
دلش بر آید که از دست  
عشق باشد







و نبات تناول کنند یا آب نارین یا تمر سندی یا نبات و ترنجبین و تلین طبیعت بطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا ازین مطبوخ  
 کنند صفت سنا هفت درم بنفشه شاستره تخم کاسنی هر یک چند درم عناب ده عدد سیستان آلو کیله هر یک بست  
 عدد تمر سندی و ترنجبین هر یک ده درم خیارشبر پانزده درم و استعمال ضادات بارده کنند مثل  
 آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با وجع اشتداد  
 بنگو با سرکه و آب کدو خیار و سیستان افزوز طلا کنند و استخوان بوسیده سوخته سورنجان و عدس و تخم  
 خشخاش و ورق خشخاش و تخم و بیج کاه و ضماد کنند و باید که تا وجع اشتداد نکند و احتیاج عظیم ضماد نیفتد  
 استعمال نکنند و در آن مبالغه نمایند و چون جمع ساکن شود و حرارت لمس باقی باشد آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه و  
 اکلیل الملک صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغی بود علامت آن بیاض لون غلط و بیاض قاروره و قلت  
 وجع بود و مسخات تسکین باید علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک انیسون و کلنگین تناول کنند  
 و غذا تخم و آب یا شیر خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از منج تمام تلین طبیعت بحسب  
 سورنجان یا حب شیطرح یا ازین حب کنند صبر سقو طری سورنجان و تربید بروغن بادام حریب کرده و تر  
 در می بوزید آن ماهی زهره هر یک نیم درم تخم حنظل دو دانگ نمک سندی و اسفنج و نیم مقل و مصطل  
 هر یک انگلی بکوبند و آب کرفس بسرشد و حب سازند صفت حب شیطرح بلبله زرد و تربید هر  
 یک در می و ایاره فیقر اشقالی تخم حنظل و انیسون و ناخواه تخم کرفس و سبزینه و مقل هر یک ده گنج  
 شیطرح خردل زنجبیل و جهر هر یک نیم درم مقل و آرد آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان بسرشد  
 و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا جبهائی قوی ندهند که ماده رقیق و فیر شود  
 و غلیظ باقی ماند بلکه تدریج تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز کنند و  
 زراوند و حب الغار و جنطیانا هر یک ده درم اشق و صبر و زیره هر یک چند درم بکوبند و ضماد  
 سازند آخر بزرگ مرورشک تخم شاستره سلیخه مغاثر مغر خشکدانه هر یک نیم درم زنجبیل زعفران  
 هر یک نیم درم بروغن سوسن سرشد و طول شست برنجاسف مرزنجوش حاشا صغر فودنه  
 چند قوقی بجوشانند و در آن نشینند و مشرو و بطوس و تریاق کبیر تناول کنند و تدبیر بر غنای  
 گرم کنند و اگر ماده سوداوس بود علامت آن صلابت و کمودت و قشف جلد و قلت وجع و ضلالت  
 و بطو و نبض بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و بیخ مهک و گاو زبان و نبات تناول

گاه باشد که نفس خفیه  
 قدم با از سبیل باقی قلم  
 بنفشه و نام قدم را  
 در گریز و باشد که وجع  
 بالاسر باید و بر از آن  
 پدید آید و باشد که در  
 نیکو رگ و خفیه  
 صحت و ناله و نبض از آن  
 که در سبب آنست از درد  
 در سبب پدید آید از آن  
 که در سبب پدید آید

۱۳۹  
 در دفعی نشیند و در  
 می باشد خاصه یا فودنه  
 ایام یعنی از آنست از آن  
 و هو الاثر از آنست از آن  
 نداشت و ماده که در  
 در آن پدید آید و در  
 نشیند و در آنست از آن  
 احساس و قوی است  
 و بواسطه صلابت او

مانند آب گرم  
 که از آنست از آن  
 و نفوذ از آنست از آن  
 از آنست از آنست از آن  
 که از آنست از آنست از آن  
 که از آنست از آنست از آن







شود حی و اگر لایق شود حی و عین بیان یک سبب باب گفته شود انشاء الله تعالی باب اول در حی  
 یوم و آن تبی باشد که اولاً روح را گرم کند پس از قلب شش و این جمیع اعضا منبسط گردد و این اسباب بادیه  
 مستحبه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب تناول اشیا خارجه و التعلات بکلی و اعراض نفسانی و شاید که  
 این تب از یک روز بیش نباشد و باشد که ماسه و زکبند و تابفت روز نیز گفته اند و علامت یوم آنست که منفر  
 مستقیم نباشد و در منقبض بول تغییر بسیار ظاهر نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر منقبض بود و ابتدا نافع نکند  
 و با آن علامت مثلاً و علامت عقیقه هم نباشد اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب تشنگی و  
 حرارت ملس و شف جلد بود و علاج او آنست که در مساکین بارده نشیند و حبس بکنند و صندل و گلاب بپوشند  
 و شربت از تمر بنه و ترنجبین و نبات هر یک درم با بجنین بست درم یا عرق گل و بید و آب سرد بپاشند  
 و غذا کشکاب یا اسفناخ خورند و تعلل کا به و خیار و کدو و اجاص و انار بفرکنند و چون تب ابل شود بجمام  
 معتدل و ندر و تدبیر و عن نفشه و کد و کند و بسیار نشیند و اگر بواسطه تناول ادویه خارجه  
 باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهان تشنگی و حرارت موضع کبد و سر  
 روئی و چشم و سرعت منقبض و حرمت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب اجاص  
 و نبات بیاضا مندی آب انارین و نبات باشیره تخم تورک و بجنین و تلیدین طبیعت به نقوع فواکه کنند و شربت  
 غوره و ریاس تناول کنند و اگر بسبب منفر بود علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه  
 میوست و صغر منقبض و زردی و غوره و چشم بود علاج آن از انعم کنند بهر حلیه که باشد و شربت از  
 شراب صندل و حماض با عرق گل و بید شرب کنند و استعمال مشروبات بارده نمایند و اگر  
 بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روئی و سرخ چشم و عظم منقبض بود و باشد که با آن عرشه  
 نیز باشد علاج آن شراب رشک و شراب صندل و لیمو و آب انارین و نبات هر کدام که خواهد تناول  
 کنند و غذا انار دانه و غوره خورند و از حراستر از نمایند و اگر بسبب بی خوابی باشد  
 علامت آن ثقل و خفقان و تکرر بول و صغر منقبض و صغرت وجه بود **علاج آن**  
 شربت از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاضا مندی و غذا جو با کدو و اسفناخ  
 خورند یا شیره معتدل و مدام و روغن بنفشه و کد و در سر بالند و بنفشه و نرس  
 و شامه سفرم بپوشند و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و میوه سست

تشنگی

لایق شود حی و عین بیان یک سبب  
 و آن تبی باشد که اولاً روح را گرم کند پس از قلب شش و این جمیع اعضا منبسط گردد و این اسباب بادیه  
 مستحبه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب تناول اشیا خارجه و التعلات بکلی و اعراض نفسانی و شاید که  
 این تب از یک روز بیش نباشد و باشد که ماسه و زکبند و تابفت روز نیز گفته اند و علامت یوم آنست که منفر  
 مستقیم نباشد و در منقبض بول تغییر بسیار ظاهر نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر منقبض بود و ابتدا نافع نکند  
 و با آن علامت مثلاً و علامت عقیقه هم نباشد اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب تشنگی و  
 حرارت ملس و شف جلد بود و علاج او آنست که در مساکین بارده نشیند و حبس بکنند و صندل و گلاب بپوشند  
 و شربت از تمر بنه و ترنجبین و نبات هر یک درم با بجنین بست درم یا عرق گل و بید و آب سرد بپاشند  
 و غذا کشکاب یا اسفناخ خورند و تعلل کا به و خیار و کدو و اجاص و انار بفرکنند و چون تب ابل شود بجمام  
 معتدل و ندر و تدبیر و عن نفشه و کد و کند و بسیار نشیند و اگر بواسطه تناول ادویه خارجه  
 باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهان تشنگی و حرارت موضع کبد و سر  
 روئی و چشم و سرعت منقبض و حرمت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب اجاص  
 و نبات بیاضا مندی آب انارین و نبات باشیره تخم تورک و بجنین و تلیدین طبیعت به نقوع فواکه کنند و شربت  
 غوره و ریاس تناول کنند و اگر بسبب منفر بود علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه  
 میوست و صغر منقبض و زردی و غوره و چشم بود علاج آن از انعم کنند بهر حلیه که باشد و شربت از  
 شراب صندل و حماض با عرق گل و بید شرب کنند و استعمال مشروبات بارده نمایند و اگر  
 بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روئی و سرخ چشم و عظم منقبض بود و باشد که با آن عرشه  
 نیز باشد علاج آن شراب رشک و شراب صندل و لیمو و آب انارین و نبات هر کدام که خواهد تناول  
 کنند و غذا انار دانه و غوره خورند و از حراستر از نمایند و اگر بسبب بی خوابی باشد  
 علامت آن ثقل و خفقان و تکرر بول و صغر منقبض و صغرت وجه بود **علاج آن**  
 شربت از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاضا مندی و غذا جو با کدو و اسفناخ  
 خورند یا شیره معتدل و مدام و روغن بنفشه و کد و در سر بالند و بنفشه و نرس  
 و شامه سفرم بپوشند و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و میوه سست



و بعد از آنکه در این طوبیت  
 تمام یافتند و این طوبیت  
 در مصلحت اول و ثانیه  
 و یا صفت مصلحت اول و ثانیه  
 بود و سوم و طوبیت اول و ثانیه  
 و بعد از آنکه در این طوبیت  
 تمام یافتند و این طوبیت  
 در مصلحت اول و ثانیه  
 و یا صفت مصلحت اول و ثانیه  
 بود و سوم و طوبیت اول و ثانیه

و بیست جلد و احساس شکی و ضعف نبض بول قیق و مائی بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال نمک  
 و حمام بود و اگر بسبب سبب مفرط بود و طبیعت کند سفوف انار و دانه و رب به چنانکه گفته شده است و اگر  
 بعد از غشی باشد علاج غشی کند و تقویت لیسراب صندل و حمض سیب به با عرق کل و بید و گاو زبان  
 و کیمشال مفرح یا قوتی بخورند و اگر بسبب غش جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام و یا ملاقات  
 غبار یا اغسال آب سرد پیدا شود و موجب حرق حرارت و تولد تب بود علامت آن سرعت و اختلاف  
 نبض و حرمت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیان  
 و بعد از فتور تب حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتسب باشد بنفوق فواکه یا مطبوخ فواکه تلین کنند  
 و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت مطبوخ یا حقنه نرم در  
 و بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را بر روغن مصطکی و روغن به بالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب  
 عدم تحلیل شود علامت آن بطوره و امتداد اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی  
 و بیخ هبک با نبات تناول کنند و غذا بنوش با مغز بادام خورند و استحمام و تغذیه با کول و مشروب کنند  
 و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیر تخم تورک با آب خیار کدو یا سکنجبین ساده یا ترندی با نبات  
 خورند و غذا کشکاب یا کدو و اگر بسبب کام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات جلابی  
 و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتسب و بنفوق فواکه تلین کنند یا به ترنجبین و سر بنفشه  
**باب دوم** در جمیع ق و آن تبی باشد که حرارت با اعضا علی الخصوص بقلب مبعث گردد و موجب  
 فناشی رطوبت شود و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق بر طوباتی شود که در اعضا بمنزله  
 طل است آنرا مرتبه ثانی گویند و اگر این طوبیت را نیز فانی کند و لاحق رطوباتی شود که التیام اعضا  
 بدان باشد آنرا مرتبه ثالثه گویند و جمیع دق اکثر بعد از جمیع یوم و جمیع غفنه و جمیع او رام و اسهال و خطا  
 طیب خطا مریض حادث شود و در ابتدا کمتر واقع شود علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب  
 و متواتر شود و حرارت قومی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید  
 و نبض قومی شود و چون از ابتدا تجاوز کند نخول و نهوکت بدن و قشق جلد و جفاف پوست شکم و اگر  
 ظاهر شود و نصارت روئی و اعضا زایل گردد و سر مینه و روئی و گردن باریک شود و گوشت  
 کوچک گردد و در بول و منی باشد امید بر نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیرند

در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه  
 در این طوبیت اول و ثانیه

و بعد از آنکه در این طوبیت  
 تمام یافتند و این طوبیت  
 در مصلحت اول و ثانیه  
 و یا صفت مصلحت اول و ثانیه  
 بود و سوم و طوبیت اول و ثانیه  
 و بعد از آنکه در این طوبیت  
 تمام یافتند و این طوبیت  
 در مصلحت اول و ثانیه  
 و یا صفت مصلحت اول و ثانیه  
 بود و سوم و طوبیت اول و ثانیه  
 و بعد از آنکه در این طوبیت  
 تمام یافتند و این طوبیت  
 در مصلحت اول و ثانیه  
 و یا صفت مصلحت اول و ثانیه  
 بود و سوم و طوبیت اول و ثانیه

و بعد از آنکه در این طوبیت  
 تمام یافتند و این طوبیت  
 در مصلحت اول و ثانیه  
 و یا صفت مصلحت اول و ثانیه  
 بود و سوم و طوبیت اول و ثانیه  
 و بعد از آنکه در این طوبیت  
 تمام یافتند و این طوبیت  
 در مصلحت اول و ثانیه  
 و یا صفت مصلحت اول و ثانیه  
 بود و سوم و طوبیت اول و ثانیه



علاج او آنست که در ساکن بارده هبشال و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق بید و کدو و بنفشه خپند و  
خیش بکشند و گلاب کافوریش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربت از شراب غناب  
و خشخاش و صندل با شیر تخم تورک آب خیار و کدو و بانیات خورند و غذا جواب و اسفاناخ و کدو و  
مزاج کوچک با میان خورد و خورند و سرطان و بزغاله بغایت مفید بود و تدبیر بر و عن بنفشه و کدو  
کنند و از بقول کاسنی و کاهو و تورک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو سیب و امرود و اجال  
و زرد آل و خرزیزه و انگور خورند و سینه و جگر صندل و گلاب و آب بستان افزوز طلا کنند و از جگر  
و عوارض نفسانی و اشیاء حاره و محفقات احترار نمایند و سعی کنند که بهر حلیه که باشد بخواب رود و بجای  
معتدل رفتن و آب بنفشه و نیلوفر و برک بید و کدو بدن شستن مفید بود و احياناً مفرج  
بار و تناول کنند و اگر این تب بواسطه سحر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بنگو و بهد  
و عرق گل بید خورند و استحمام و تدبیر مکرر کنند و اگر بسبب سهال حادث شود حبس طبعیت بقصر طباشیر  
به کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم و ورق گل تخم حاض طباشیر  
صمغ عربی هر یک درمی که باد آنه مورد هر یک سه درم مفر تخم کدو و خیار و تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم  
کافور یک درم نشاسته و درم مجموع بگویند و آب به بسرشد و مثقالی تناول کنند باند که مدقوق را از هوا  
گرم و بهو بغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و براحت و دعوت و لهو و لعب تأمل  
گردانند و آواز ناهشی خوش و لغات لذیذ و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غصه و جوع  
و عطش نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر و ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک  
درم تخم خیارین کدو و بهد آنه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیر هر یک و درم تخم تورک  
یک درم کافور نیم درم بگویند و بلعاب بنگو بسرشد و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات  
ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان خرد بپزند و بدفعات اندک اندک غذا خورند و از گوشت  
مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع و قسریع انبثق نهند و عرق این بگیرند  
و هر روز بست درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود و ورق شیخوخست<sup>سه</sup> بهوستی باشد  
که بر مزاج غالب شود به حرارتی و اکثر شایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار  
و استعمال مبروات با فراط حادث گردد علامت آن بی بول و قشف جلد بود و التهاب و اشتعال نایاب

است که در ساکن بارده مهشال و کنار آبها مسکن زند و بر ورق بید و کدو و بنفشه خپند و  
 کند و گلاب کافوریش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربت از شراب غلاب  
 و صندل و شیر تخم تورک آب خیار و کدو و بانبات خورند و غذا جواب و اسفاناخ و کدو و  
 و چک با میان خورند و سرطان و بزغال نبات مفید بود و تدبیر بر و عن بنفشه و کدو  
 ز بقول کاسنی و کاهو و تورک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو سیب و امرود و اجاص  
 آلو و خرزیزه و انگور خورند و سینه و جگر صندل و گلاب و آب بستان افروز طلا کنند و از جگر  
 نفس نسانی و اشیاء حاره و محفقات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر حلیه که باشد بخواب رود و حکام  
 رفتن و آب بنفشه و نیلوفر و برک بید و کدو بدن شستن مفید بود و احیاناً مفرج  
 اول کنند و اگر این تب بواسطه سحر مفرط حادث شده باشد شراب خنکاش و بنفشه بالعب بنگو و بهدا  
 گل و بید خورند و استحمام و تدبیر مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبعیت بقرص طباشیر  
 و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل رمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم حمض طباشیر  
 عربی هر یک درمی که با دانه مورد هر یک سه درم مفر تخم کدو و خیار و تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم  
 بیدرم نشاسته و درم مجموع بکوبند و آب به بسرشد و مثقالی تناول کنند باند که مدقوق را از هوا  
 هوا نبات سر و محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و براحت و دعت و لهو و لعب تأمل  
 کنند و آوازهای خوش و نغمات لذیذ و حکایات طبع و امثال آن استماع کنند و از حزن و غصه و جوهر  
 نگذارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک  
 تخم خیارین کدو و بهدا و مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیر هر یک و درم تخم تورک  
 کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنگو بسرشد و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات  
 ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان خرد بپزند و بدفعات اندک اندک غذا خورند و از گوشت  
 و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع و قسریع انبثق نهند و عرق این بگیرند  
 و زبست درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود و ورق شیخ حنظل بیوسته باشد  
 بر مزاج غالب شود به حرارتی و اکثر مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار  
 اعمال مبروات با فراط حادث گردد علامت آن بول و قشف جلد بود و التهاب و اشتعال بسیار







عروق و ضیق نفس و حرمت و غلط قاروره و عظم سرعت و استلا بنض بود و باین تب قشعره نباشد و اشتداد  
 بطریق غلبه نکند علاج آن در روز اول تا سوم فصد اکمل یا با سلیق کند و اخراج و هم بحسب قوت و احتیاج  
 اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترغیف نیز شایسته و هر روز جلابی از غناب نیلوفر و تخم کاسنی و نباتات  
 ترسندی و ترنجبین نبات تناول کنند و غذا کثکتاب غناب خورند و میانه روز شربت از نباتات و  
 عرق بید و گل و بنگو تشرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریواس و لیمو مفید بود و طبیعت آبس  
 نگذارند و بنوع فواکه و ترنجبین تلین کنند و هر روز دمان زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بنگو و  
 بهیدانه در زبان بالند و در پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنای بنفشه نیلوفر  
 تخم کاسنی رق گل هر یک پنجم غناب ده عدد پستان سبت عدد آلو سیاه ده عدد آلو کیلی پانزده  
 عدد شیر خشک و ترنجبین هر یک پانزده و درم و اگر غلیل ضعیف باشد آلو سیاه و کیلی هر یک پانزده عدد  
 غناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنجم شیر خشک و ترنجبین هر یک ده درم بدیند و بشیاف  
 خیار شنبدر دکنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند ص بنفشه نیلوفر هر یک سه درم پستان سی عدد  
 جو نیمکوفته کفی و رق چند دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم آب گامبه پنجم و اگر باین تب  
 سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و غناب پستان نبات تناول کنند و تلین طبیعت بنفشه مربی و  
 ترنجبین و خیار شنبدر هر یک ده مثقال بکنند حمی سونو حش اگر از کثرت و غلیان خون حادث شود علامت  
 این بهمین علامت بود و او از حمی بوم اقوی باشد و از مطبقة اصنف علاج آن فصد و تبرید فقط بود  
 و اقتصار بمزورات خامضه و اگر احتیاج به تلین باشد بنوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه پی صفر او  
 بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غلبه نیز اشتداد کند علامت آن  
 تشنگی و اضطراب بخوابی و خشونت و صفت زبان صداد و ندیان و زرد رفتن چشم و بنض سریع و متواتر  
 و قاروره ناری بود و علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و  
 نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر خشک خاش خورند و اگر سرفه نباشد میانه کار روز بسنجبین  
 و شراب حاض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خاش و بنفشه و تلین طبیعت مطبوخ  
 فواکه و بنوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفری باشد شراب و رده مکرر میل و درم  
 با سنجبین سازج ده درم تناول کنند به آب برف و اگر سرفه باشد سناء

در عروق و ضیق نفس و حرمت و غلط قاروره و عظم سرعت و استلا بنض بود و باین تب قشعره نباشد و اشتداد  
 بطریق غلبه نکند علاج آن در روز اول تا سوم فصد اکمل یا با سلیق کند و اخراج و هم بحسب قوت و احتیاج  
 اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترغیف نیز شایسته و هر روز جلابی از غناب نیلوفر و تخم کاسنی و نباتات  
 ترسندی و ترنجبین نبات تناول کنند و غذا کثکتاب غناب خورند و میانه روز شربت از نباتات و  
 عرق بید و گل و بنگو تشرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریواس و لیمو مفید بود و طبیعت آبس  
 نگذارند و بنوع فواکه و ترنجبین تلین کنند و هر روز دمان زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بنگو و  
 بهیدانه در زبان بالند و در پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنای بنفشه نیلوفر  
 تخم کاسنی رق گل هر یک پنجم غناب ده عدد پستان سبت عدد آلو سیاه ده عدد آلو کیلی پانزده  
 عدد شیر خشک و ترنجبین هر یک پانزده و درم و اگر غلیل ضعیف باشد آلو سیاه و کیلی هر یک پانزده عدد  
 غناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنجم شیر خشک و ترنجبین هر یک ده درم بدیند و بشیاف  
 خیار شنبدر دکنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند ص بنفشه نیلوفر هر یک سه درم پستان سی عدد  
 جو نیمکوفته کفی و رق چند دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم آب گامبه پنجم و اگر باین تب  
 سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و غناب پستان نبات تناول کنند و تلین طبیعت بنفشه مربی و  
 ترنجبین و خیار شنبدر هر یک ده مثقال بکنند حمی سونو حش اگر از کثرت و غلیان خون حادث شود علامت  
 این بهمین علامت بود و او از حمی بوم اقوی باشد و از مطبقة اصنف علاج آن فصد و تبرید فقط بود  
 و اقتصار بمزورات خامضه و اگر احتیاج به تلین باشد بنوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه پی صفر او  
 بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غلبه نیز اشتداد کند علامت آن  
 تشنگی و اضطراب بخوابی و خشونت و صفت زبان صداد و ندیان و زرد رفتن چشم و بنض سریع و متواتر  
 و قاروره ناری بود و علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و  
 نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر خشک خاش خورند و اگر سرفه نباشد میانه کار روز بسنجبین  
 و شراب حاض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خاش و بنفشه و تلین طبیعت مطبوخ  
 فواکه و بنوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفری باشد شراب و رده مکرر میل و درم  
 با سنجبین سازج ده درم تناول کنند به آب برف و اگر سرفه باشد سناء

نام دارنده این نسخه  
 در روز اول تا سوم فصد اکمل یا با سلیق کند و اخراج و هم بحسب قوت و احتیاج  
 اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترغیف نیز شایسته و هر روز جلابی از غناب نیلوفر و تخم کاسنی و نباتات  
 ترسندی و ترنجبین نبات تناول کنند و غذا کثکتاب غناب خورند و میانه روز شربت از نباتات و  
 عرق بید و گل و بنگو تشرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریواس و لیمو مفید بود و طبیعت آبس  
 نگذارند و بنوع فواکه و ترنجبین تلین کنند و هر روز دمان زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بنگو و  
 بهیدانه در زبان بالند و در پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنای بنفشه نیلوفر  
 تخم کاسنی رق گل هر یک پنجم غناب ده عدد پستان سبت عدد آلو سیاه ده عدد آلو کیلی پانزده  
 عدد شیر خشک و ترنجبین هر یک پانزده و درم و اگر غلیل ضعیف باشد آلو سیاه و کیلی هر یک پانزده عدد  
 غناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنجم شیر خشک و ترنجبین هر یک ده درم بدیند و بشیاف  
 خیار شنبدر دکنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند ص بنفشه نیلوفر هر یک سه درم پستان سی عدد  
 جو نیمکوفته کفی و رق چند دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم آب گامبه پنجم و اگر باین تب  
 سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و غناب پستان نبات تناول کنند و تلین طبیعت بنفشه مربی و  
 ترنجبین و خیار شنبدر هر یک ده مثقال بکنند حمی سونو حش اگر از کثرت و غلیان خون حادث شود علامت  
 این بهمین علامت بود و او از حمی بوم اقوی باشد و از مطبقة اصنف علاج آن فصد و تبرید فقط بود  
 و اقتصار بمزورات خامضه و اگر احتیاج به تلین باشد بنوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه پی صفر او  
 بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غلبه نیز اشتداد کند علامت آن  
 تشنگی و اضطراب بخوابی و خشونت و صفت زبان صداد و ندیان و زرد رفتن چشم و بنض سریع و متواتر  
 و قاروره ناری بود و علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و  
 نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر خشک خاش خورند و اگر سرفه نباشد میانه کار روز بسنجبین  
 و شراب حاض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خاش و بنفشه و تلین طبیعت مطبوخ  
 فواکه و بنوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفری باشد شراب و رده مکرر میل و درم  
 با سنجبین سازج ده درم تناول کنند به آب برف و اگر سرفه باشد سناء



الحمد لله

پنجدرم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی تخم خبازی هر یک درم عناب و عدس پستان لبست عدد شیرخشت و ترنجبین  
 هر یک پانزده درم تناول کنند و شش ماه بارده استعمال نمایند و اگر بخوابی باشد وقت خواب شراب خنجر  
 لعق کنند و در تبرید و تلخین کوشند و بعد از تنقیه شیر و تخم تورک با شیر و تخم کاسنی با یکجین تناول کنند و  
 نقوع زرد آلو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید با شراب حامض و لیمو و صندل کنند  
 و مزوره از قمر سندی و آلو کیله و آنار دانه و ترنج با فروخ خورند **غالب** صفر اوی بود  
 که ماده آن در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب روزی آید و روزی نه آید و زمان او چهار  
 ساعت تا دو آرده باشد و با این تب قشعریره و نافض نباشد و زمان سرامی او اندک بود و باشد که  
 مرکب از دو غلب باشد و هر روز آید علامت آن تشنگی با فراط و غثیان اضطراب و صفر اوی و تب  
 سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلای از تخم کاسنی بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند با آب یا  
 با ترنجبین و نبات غذا جویم سندی یا الوچه خورند و تلخین طبیعت کنند با این طبخ و در ششم یا دهم سنای کلی و در  
 گل هر یک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک درم آلو سیاه و کیلی هر یک لبست عدد عناب  
 ده عدد پستان لبست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک مثقال این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا  
 بیفت درم ورق گل پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک درم عناب ده عدد پستان اجاص هر یک لبست  
 عدد سوسن خطمی و جو نیم کوفته هر یک کف لیلاب و ورق چند دسته خیار شیر شکر سرخ هر یک ده درم  
 روغن بنفشه ده درم شراب و رو با یکجین شراب دیناری با شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ  
 صفر اشربه مبرده مثل آب خیار که و شیر و تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حامض و لیمو و صندل و یکجین  
 تناول کنند و اگر طبیعت حبسی باشد نقوع فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر نرم و یکجین تلخین کنند صفت  
 قرص طباشیر و درم ترنجبین دو درم و نیم تخم که و مقشر در سه و نیم کثیر اصمغ عربی خنجر هر یک  
 نیم درم بکوبند و بلعاب بنگو بسرشد و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره  
 لیمو ریاس و یکجین امثال آن باب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و مزوره زرشک و آنار دانه  
 و قمر سندی با فروخ خورند **ملغمی** زائبه آنرا مو طلبه گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود  
 و این تب هر روز آید و عسر البر باشد خصوص در خریف و شتاد است شود و اقل زمان او هشت ساعت بود  
 و اکثر آن مجده ساعت علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت و بیاض

و کتاب داد  
بادیان و بخانه باشند  
ماده اصل که در وی از دقایق  
باشند می دهند و مانند ایلی  
یا گفته بر کتاب و بادیان  
و مانند آن هر چه صنف لطیف  
بود از این به طعنه فرمایند  
از این می بودند بهترین و خوش  
بسیار آغاز نویسنده و نویسن

154

برای سنجیدن عمل در این کتاب نظر  
فرموده و به تالیف این کتاب  
و اولیاد

ہم پر ان کشفات میں  
سے فرمائید کہ اگر سیکھیں  
تو کیا لطف ہے

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين  
آل محمد الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

معدود کوشش و تلاش  
بزرگان علی بن خورشید و یارانش  
کامیاب گردید و ضحاک

سود دارد که از طبیب است



لون تهر که چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و التهاب باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و پنجه  
 مهبک و رازیانه و گلکند تناول کنند یا سنجبین و گلکند و غذا بخورند و جو با اندک رازیانه خورند و بمیان روز شکر  
 از نبات و عرق گل گاوزبان و تخم شامه و سبزه و بزروری و شراب لیمو و شراب  
 گاوزبان با لنگه و نیلوفر شاید و وقت نوبت به طبعی نشت و تربی پنجه مهبک اندک به غسل و نمک قه  
 کنند و چون ماده نضج یا بد باین مطبوخ تلئین کنند صفت آن سنا پنجه درم پنجه مهبک بالنگه گاوزبان هر یک  
 چهار درم رازیانه افستین تخم کاسنی پوست پنجه کبریا درم تربید خراشیده دو درم نار دین و سنبل و پنجه  
 هر یک در نیم مویز طائفی پانزده درم گلکند ده درم خیار شنبه پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد  
 یک مثقال یا ده فیقره بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز تحریک کنند باین حب صفت آن تربید  
 تخم کرنش نیسون هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ ریفون پنجه درم بکوبند و آب رازیانه بسرشد و حب ساخته  
 بلع کنند و مکرر تقویت معده بگلکند و رازیانه کنند و اگر متاد می شود حب پاده و قرص و رد و قرص غافق  
 و امثال آن تلئین کنند صفت قرص غافق عصاره غافق تربید پنجه هر یک شش درم طباشیر ورق گل  
 سنبل هر یک دو درم بکوبند و آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال یا سنجبین بزروری و ده مثقال تناول کنند و  
 از سده خوشه باشد قرص افستین یا سنجبین بزروری تناول کنند صفت سنجبین بزروری تخم کاسنی و کثوث  
 و رازیانه هر یک درم و عصاره غافق و دو درم پوست پنجه کبریا و رازیانه و کرنش هر یک پنجه درم انیسون  
 یک درم مجموع نمکوفته کنند و یک شباروز در دو رطل آب و ربع رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا بر طلی آید  
 و با غسل رطلی یا قند بقوام آرند **لحمی** یعنی لازم بود که ماده آن عروق متعفن شده باشد علامت  
 آن همچون علامات دایره باشد اما بآن سر ما و ناقص نباشد و در شبان روزی شش ساعت فاطر گردد و باز نشاند  
 کند تشنگی باشد و نفخ سریع بود و فار و ره غلیظ و که علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و پنجه مهبک  
 و رازیانه و گلکند تناول کنند و غذا بخورند و بعد از نضج تمام تلئین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا پنجه  
 تخم کاسنی و رازیانه و پنجه مهبک و ورق گل و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده درم  
 اجاص است حد و تربید پنجه خیار شنبه هر یک پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربید و سقمونیا و  
 تحریک کنند یا همچون خیار شنبه و آب گرم حل کنند و بیاشامند و با علاج آن همچون علاج نایب باشد اما قرص غافق  
 و نفخ مناسب **افتدحمی** بعد دایره پی سودا بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این روزی

این دایره ماده الیغیر  
 شود بود در عروق و اندک  
 دل و معده باشد و اینها  
 مسیح است و جلابی از تخم کاسنی  
 از تخم کاسنی و پنجه مهبک  
 ماده مخصوص نشانه فوق  
 میزان الطبع  
 قوی بود و در اینها  
 اصناف است و پنجه مهبک  
 و سید و سبزه و پنجه  
 و سبزه اینها و کلبه  
 آمده است از آنجا که  
 بیکر اصناف است و اینها  
 ۱۳۶  
 درم افند و چهارم درم سرکه  
 درم زنی آن درم سرکه  
 این بنفشه و عرق و کثوث  
 پدید آید و گاه باشد که  
 عروق متعفن است و در این  
 مظهر باشد و عروق متعفن  
 با دو درم صواب بکمال  
 با دو درم درم در این  
 از اینها و کثوث  
 با دو درم درم در این



[illegible]

لا  
 دسگون تائی نوکر کو روکا  
 دھخانے دھنم کو دوا  
 دوزن ہندی اگلان میں  
 دامریل طبع عاریا میں در  
 سوم فوت مہیل سودا دھنم  
 تیار فوٹلی یا مہندی اس  
 تازہ شریف از بلی بیچند

۱۴۸

است دوم و از جرم او  
 در رم نام سوم معطر  
 با رب سیب یا سیبچین یا  
 روغن بادام بدل حاشا  
 کیفیت وزن یا تر بدین  
 آن ۱۲ الفاظ اول  
 که بختی معادل سو  
 در دوم ترسیع  
 و در سوم تاز و منوم  
 نقشه بیدن تاز و منوم  
 کثر تشن را در ضعیف  
 کند معطر

کثر تشنگی بودیدن تار و  
کند مصالح دوری این  
پیش نایب و فرستاد  
تا بختیج حال



الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
لنا حكمة ونورا

مجلس

سید محمد

وزارت صیانت از آثار و بناهای تاریخی  
تهران

مجله خیا و خیال

وزیراعلیٰ

ابن کثیر

در آن حل کنند و بیاشامند یا این حب بلع کنند صفت آن پوست بلبله کابی بسفایج اسطوخودوس اقبیون و ورق  
گل سرخ هر یک رمی نیک سبک کثیر هر یک و انگلی مصطکی نهد رم کثیر را آب حل کنند و باقی ادویه بگویند و بدان  
بسرشند و حب زنده علاج آن آنچه از احتراق بلغم باشد جلایی از بیخ مهک را زیانه و تخم کاسنی و کلکند تناول  
کنند و غذا نخورند آب با شیر خشک زنده و تلپین طبیعت این مطبوخ کنند صفت آن سنابلی بلبله کابی و  
سیاه اقبیون هر یک مفید رم تر بدوده و رم را زیانه تخم کاسنی تخم کثوث فستقین اسطوخودوس بسفایج  
هر یک و رم بالنکو کا و زبان زهر یک چهار ورم مونیر طائفی ده ورم خیار شنبه پانزده ورم شکر سرخ ده ورم و  
تپ ربع طریق است که در روز نوبت مساک کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی  
باشد و اسهال در روز راحت کنند و طبیعت محتبس نگذارند و اگر محتبس شود مثل سنا و شکر سرخ و تخم  
و اجاص و بنفشه و مونیر طائفی تلپین کنند و ما و الجبین با سکنجین مفید بود و خروس نیز با نخود اندک بسفایج نخود کنند  
و مرق آن تناول کنند و اجمانامش و طپوس تریاق کبیر نخورند و این معجون نافع بود صفت آن سنبل چهار  
و رم و جرب و رم فلفل حلتیت هر یک و در ماخواه سیخه هر یک چهار ورم بگویند و لعسل بسرشند و مثقال  
تناول کنند و رعایت حال طحال کبد کنند بقرض رشک ما و الاصول و سکنجین بر بزرگ و باید دانست که  
این تپ صنفی بخاطر است اگر چه دراز میکشد و اما ناست ز جذام و مالینخولیا و برص سود و جرب صرع و تشنج و سکه  
و فالج اما این تپ را از میکشد تا دو از ده سال نیز باشد جمیع ربع لازم است پی سوداوی که ماده آن در  
عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و شعریه و عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند و در باقی از زمان فالج  
بود علاج آن همچون علاج ربع باشد و در او فصد ضروری فصد و استعمال مسخحات و ادویه قویه نباید کرد و در  
لازم باشد جمیع خمس و سیدس و سبع جمیع آن باشد که یکروز آید و سه روز نه و سیدس آنست که  
یکروز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یکروز آید و پنج روز نه و این تپها از مواد غلیظه متولد شود و شنبه ربع باشد  
علاج آن تلطیف خلط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب یک ورم و کلکند و در  
و برک و بیخ ترب بچوشانند و یک یک ورم و غسل ده ورم در آن حل کرده بیاشامند و بدان قیج کنند و با علاج آن همچون  
علاج تپ ربع باشد جمیع اقبیون و سیدس باشد که در آن احساس بدنی عظیم کند و در باطن ملس گرم باشد و با آن تشنج  
و این تپ شد و ماده این تپ بلغمی ناجی بود و علاج آن هر روز جلایا بالنکو و را زیانه و تخم کرفس و کلکند تناول کنند غذا  
نخورند آب با شیر خشک زنده و بعد از نفضت بنشینند یا این حب بلع کنند صفت آن حب سبک کثیر هر یک و انگلی مصطکی نهد رم کثیر را آب حل کنند و باقی ادویه بگویند و بدان

و بادین کمر "دودین چو" "مهم نام و سکود" "مخزنه داف" "خیمه نشانه" "فون و کمر فاف" "مخزنه و سکود" "مخزنه و سکود" "مخزنه و سکود"

[illegible]







طب البكر  
باز و غنای  
از آن ماده حکیم  
از این بیت

صفت آن بنفشه و درم نزدیک  
 به آب بپوشند و با جلابی از آن  
 و گل کنند تناول کنند و غذا جو و خور  
 در رات مثل انیسون تخم کرفس  
 فشان بود پس مسهلات تلخین طبیعت  
 در دین نافع بود و صی ورق گل  
 بگویند و آب را از یانه بپوشند و  
 مالجه که در بلغمی دایره ذکر رفت کار  
 ملط باشد و درین تنها طریقت  
 روق و داخل آن حاصل کنند  
 عیت مشغول شوند و ماده که خطر آن  
 مفر غالب باشد اگر اول بدفعیم  
 مالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت  
 تر از ماده بلغم متولد گردد و حد و  
 اسط شدت حس آن مجاورت قلب  
 وجه و علامت بلغم ظاهر بود و علامت  
 بالند و سنجین با گرم بدن باشد  
 کند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند  
 صفت آن سنا صفت و درم  
 کف خیال شنبلیله یا زنده و درم پنجین  
 در منی هر یک نیم درم و اگر این تپ  
 طراب بود و بد و رغب آید علاج  
 بوخ فواکه یا تقوع فواکه کنند و صفت

۱۵۱  
فایده نهای علی از صنف  
فهم معده که نفعی باشد و آن  
هم فهم معده صنف بود و هم  
بول باز سخن فنی پسند  
نوع دوم در جوشن کار  
صفا اند و با عین بنان  
که صفا رفتی از نود و  
از دوسال است  
شده و ن...







بیرون آید انجیر و مویر طایفی عدس بخوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بچوب نار و انجیر و زرد و دکنند و  
 آبله چون تمام بیرون آید گاو رس و فراش بزنند و یا کینه رگ بدوزند و گاو رس در آن کشند و بر دوا آن  
 خفتند و چوب گز و دکنند یا چوب گز بخوشانند و با گلاب بیا مینزند و در ظرفی کشند و بر اعضا بزنند یا ورق  
 محل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره شحم رمان و آب کشنیز تر و سماق و در چشم بچکانند و در عین الیه نظر کنند  
 و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر سیب یا شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشتخاش و بنفشه بلیند  
 و در حصیه قطعاً طبیعت استحرک باشد که در غذا در لیس طبع شعیر یا مغز بادام و جاورسن بیان کرده و یا خشتخاش  
 بر بیان کرده تناول کنند و قرص کافور یا شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر بیوستی بر طبیعت غالب  
 شود و شراب بنفشه و نیلوفر آب گرم حل کرده بیاشامند و بستان و بنفشه در جواب اندازند و پیش ازین تصرف  
 نکنند و در تبرید و تطفیه دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریواس و غوره و لیمو و شراب گاو زبان  
 مفید افتد و اندک علم تدبیر **ناتوقه** چون نقابت خالتی است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد  
 میان تدبیر اصحا و مرضی پس بایند که تفقد حال ناتوقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث شود متفحص باشند  
 پس اگر در بعضی سرعت و در قاروره غلط و صبیغ باشد و صداع و ثقل سر و خفت نفس و قلت نشاط بود  
 دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقیست که بحسن تدبیر و معالجات که ناتوقه از آن به تنگ نیاید مشغول  
 شوند و کمینات غیر قویه و نقرعات تلین کنند و قرص طباشیر نرم یا سکنجبین مفید افتد و چون چهار روز  
 از زوال تب بگذرد و فروج دهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دوسه روز بگذرد و مزوره که گشتا  
 مزاج بود با گوشتهائی سبک تناول کنند و از امتلا و جوع و تناول مسخحات احتراز نمایند و چون قوت  
 بگیرند استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب اند تا از هوای سرد  
 نرسد و در مسالخ زمانی توقف نمایند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج زمانه با مسکن روند  
 و از عوارض نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و اگر مضمم کما یبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده ضعیف  
 معلوم شود که غذا بسیار بخورد و هر آنینه تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفر جله و غذا از پیر باج یا  
 انار و آنه یا سماق بخورند و گوارش مصطک تناول کنند تا بدن قوت تمام حاصل شود و جماع نکنند و چون  
 قوت گیرند در ماهی یکبار زیان ندارد و بتدریج در غذا ماهی غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود و به حال  
**چهارم** در امری که ظاهر بدن حادث شود مثلاً نفیت یا **باب اول** و اورام و شوره و غلط و تقاب و کوفه

۱۵۳  
 از کرم که در دوطبی البصر  
 و غلیل غذا است و الذا  
 فیها بکلی احوال  
 عین بکرمی که در کف  
 که است و آن از قهقهه  
 است که در اینها  
 بکینه که در کف  
 از قهقهه که در کف  
 است







مفتوحه افق  
دینار  
اولا از شریف  
بنا کرد که مالک  
که اولاً فرموده اند  
کوئنه کی مادر است  
داور افاضی



الحمد لله رب العالمين

بایامه و بایامه  
بایامه و بایامه  
بایامه و بایامه

سکه زرد آلو اسم فارسی  
سنگین است که پندی قویانی  
گویند که از انجد اول  
فرایسافت قاف و بیجا صام  
آمده پسرین آن گم در دست  
در قدح کشد و نشود از سکه پند  
نمک می آید و در مرقی سده  
در سنج و سنج

باید که از آن خالص  
گرفته شود و در آن











۱۰ اطباء  
 از میان انبیا  
 باشد و می دانند  
 این نور خدای  
 باشد و دانست  
 بهت خدای  
 که نور خدای  
 در روزی او  
 و کلام خدای  
 بهت خدای  
 بهت خدای



الحق ما رفاك

از این کتابخانه

در بلاد فارس هم چنین  
یا آنکه در بلاد فارس

بیاد محمد ۱۱۱۲

فوائد

بسیار از بنود بند

مجلس  
مجلس دایم مورخه ۱۳۰۵

سید سید نفیسی

دسگون عین جہاں باہر

دانش که در ابتدا

عشیرہ بنو زید

151

منقول

خفیف

خانی خاں

مکتبہ اسلامیہ

والله اعلم  
بما كنا نعبد

مجلس شورای اسلامی

نور الدار بن عبد الله

مختصر

۱۲۰

استعمال کنند چهره شور و چندین باشد که بغایت سرخ بود و با آن شورشی و المی عظیم بود و ماده صفر بود و با آن  
رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا و بجمه بر موضع نهند با شکر طبعی تا مواد مستغرق شود و باقی  
علاج آن همچون علاج زکام باشد تا رفا رسی بشود چندی باشد که حادث شود و زود خشک نشود و با آن  
حکم و حرقت باشد و در اندرون آن آبی تنگ بود و در ابتدا ظهور آن خطبهای سرخ و طاوسی مانند  
زبان آتش باشد علاج آن جفص و کافور بالعاب بنگوینا دهند و ماز و فوفل یا سرکه مفید بود و از حلاوت  
و گوشت احتراز کنند **نفحات** آبله چندی باشد و اندرون آن خون یا آب تنگ باشد و از غلیظان  
دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و م را تسکین کنند شرب غلاب و نیلوفر و اغذیه بارده  
مثل عدس سرکه و ترسند و نار خورند و لفظ را متفرج گردانند تا آنچه در و باشد بیرون آید و سرکه پیاز  
و مرد اسنج نهند و اگر در خشک باشد مرهم قطار استعمال کنند عرق **مدی** بشود چندی باشد که حادث شود  
و شگافه گردد و از آن همچو رگ بیرون آید و گاه باشد که با آن حساس حرکتی همچو حرکت کرم کند و بعضی  
گویند که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند بکشد و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و  
ساعد پیدا شود و این مرض مدینه و مصر و خراسان و حبش بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق  
جمع گردد و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آن ابدی طریق فاعل علاج آن فصد با سلیق یا صافن  
کنند و تنقیه بدن بطبوخ فقیمون حبث قایا کنند و بعد از تنقیه تناول طریق کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا  
ببندل کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید بقطعه اسرب ببندند هر چند دراز میشود بر پاره اسرب بچند  
و احتیاط کنند تا قطع نشود و در آن زمان باب گرم و روغن زکس و نفثه و لعاب بنگوینا کنند تا با سانی بیرون  
آید و خاکستر فی سد رم و مرد اسنج بچند رم باموم روغن بیامیزند و بالند و اگر بکشد شگافه و آنچه باقی باشد  
بیرون آید و بعد از آن مرهم مدله کار دارند سحفه قره باشد که در رو و سر حادث شود و در ابتدا  
بشوات متفرقه باشد که متفرج گردد و خشک نشود و اکثر صیانت او اقع شود و آنچه از آن صددید آید از  
شیر پنجه گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفا و عرق یا فوخ مناسب بود و الا حجامت کنند  
از پس سر و تنقیه بدن بطبوخ بلیله و شاهره و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زردچوبه مرکب است  
بکوبند و بچند رم مقل و خل خمر حل کنند و همه با هم بسایند و بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت باب کاسنی  
و روغن گل بسایند و طلا کنند یا ماز و زراوند طویل گلزار و راتیخ و اقاقیا بکوبند و با خل ضرر و روغن گل



طلا کنند و عروق و پوست انار و مردانگ حنائین سفید بود و آنچه خشک باشد و بر آن همچو پوستی سفید بود از آن  
سودا باشد روغن بنفشه و که و و شیر زنان برینی کشند و آنرا بر روغن کدو و اسفناخ بالند و اگر غلیظ و صلب  
باشد با سر و بخر اشند و علق بر آن نهند و صبر و مردانج بار و روغن گل سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدیون با سرکه  
طلا کنند و نوعی از سفه است که آنرا شهیدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی می بچون شهید ظاهر  
شود علاج آن تنقیه بدن بکنند و بر بخاسف و غسل طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن طوبی همچو غساله گوشت آید  
علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه در او باشد همه بیرون آید و گل رمنی قسط و مردانگ روغن گل سرکه  
طلا کنند و نوعی دیگر است که بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیار سیاه باشد علاج آن کباب غرض خسته و اسهال خسته و انوروت  
یک سه رم کرب یک رم بکوبند و باخل خمر طلا کنند و سفه که در رو و حادث شود گل رمنی و کافور و زعفران طلا  
و خل خمر طلا کنند **شول** بثره صغیر است که بغایت صلب باشد و بثره آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن  
تنقیه بدن کنند بطور **فوتون** غاریقون و پشک با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا فنجکشت با سرکه و آنرا با بن  
قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند فلدیون و یک بر دیگر نهند یا اشنان سبز و زهره گاو و شحم الخطل و زنجار و نوشا  
و آبک تاب دیده بساوند و آب شان طلا کنند و نوعی است که آنرا عددی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در  
و پیشانی ظاهر شود و با بوق مورد و آب نشونیز طلا کنند یا صمغ بطم یا صمغ آلو و کندش و کرب و بوره  
با سرکه طلا کنند بثره باشد که متفرج گردد و خشک نشود و از آن صید آید علاج آن تنقیه بدن کنند  
و آن را بگل رمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویز ج و راتینج مساکو بکوبند و باخل  
و زیت و سرکه طلا کنند بثره خشک باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ  
نیزه و بر رو پوستی همچون فلوس ماسی باشد علاج آن را ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند  
و آن را به بلبله زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علك البطم و صمغ آلو و کبریت بار و روغن  
زیت و شمع مرهم سازند و بالند یا پیله و مرغ و بز بر روغن بنفشه بالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا  
و در ابتدا چرک ندان صماجم و روغن گندم مفید بود و چون مرهم شود فردا و مویز ج هر یک ده درم  
و ایر ساو کبریت زرد و هر یک پنج درم تخم و پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از سودا  
سودا و طبع غلیظ احتراز نمایند قوس بثره پهن باشد که از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در روئی  
علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیا حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با بن بخر اشند

در روغن بنفشه و کدو و اسفناخ بالند و اگر غلیظ و صلب باشد با سر و بخر اشند و علق بر آن نهند و صبر و مردانج بار و روغن گل سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سفه است که آنرا شهیدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی می بچون شهید ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن بکنند و بر بخاسف و غسل طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن طوبی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه در او باشد همه بیرون آید و گل رمنی قسط و مردانگ روغن گل سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است که بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیار سیاه باشد علاج آن کباب غرض خسته و اسهال خسته و انوروت یک سه رم کرب یک رم بکوبند و باخل خمر طلا کنند و سفه که در رو و حادث شود گل رمنی و کافور و زعفران طلا و خل خمر طلا کنند **شول** بثره صغیر است که بغایت صلب باشد و بثره آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بطور **فوتون** غاریقون و پشک با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا فنجکشت با سرکه و آنرا با بن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند فلدیون و یک بر دیگر نهند یا اشنان سبز و زهره گاو و شحم الخطل و زنجار و نوشا و آبک تاب دیده بساوند و آب شان طلا کنند و نوعی است که آنرا عددی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در و پیشانی ظاهر شود و با بوق مورد و آب نشونیز طلا کنند یا صمغ بطم یا صمغ آلو و کندش و کرب و بوره با سرکه طلا کنند بثره باشد که متفرج گردد و خشک نشود و از آن صید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آن را بگل رمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویز ج و راتینج مساکو بکوبند و باخل و زیت و سرکه طلا کنند بثره خشک باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ نیزه و بر رو پوستی همچون فلوس ماسی باشد علاج آن را ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند و آن را به بلبله زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علك البطم و صمغ آلو و کبریت بار و روغن زیت و شمع مرهم سازند و بالند یا پیله و مرغ و بز بر روغن بنفشه بالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا و در ابتدا چرک ندان صماجم و روغن گندم مفید بود و چون مرهم شود فردا و مویز ج هر یک ده درم و ایر ساو کبریت زرد و هر یک پنج درم تخم و پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از سودا سودا و طبع غلیظ احتراز نمایند قوس بثره پهن باشد که از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در روئی و علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیا حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با بن بخر اشند

در روغن بنفشه و کدو و اسفناخ بالند و اگر غلیظ و صلب باشد با سر و بخر اشند و علق بر آن نهند و صبر و مردانج بار و روغن گل سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سفه است که آنرا شهیدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی می بچون شهید ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن بکنند و بر بخاسف و غسل طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن طوبی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه در او باشد همه بیرون آید و گل رمنی قسط و مردانگ روغن گل سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است که بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیار سیاه باشد علاج آن کباب غرض خسته و اسهال خسته و انوروت یک سه رم کرب یک رم بکوبند و باخل خمر طلا کنند و سفه که در رو و حادث شود گل رمنی و کافور و زعفران طلا و خل خمر طلا کنند **شول** بثره صغیر است که بغایت صلب باشد و بثره آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بطور **فوتون** غاریقون و پشک با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا فنجکشت با سرکه و آنرا با بن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند فلدیون و یک بر دیگر نهند یا اشنان سبز و زهره گاو و شحم الخطل و زنجار و نوشا و آبک تاب دیده بساوند و آب شان طلا کنند و نوعی است که آنرا عددی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در و پیشانی ظاهر شود و با بوق مورد و آب نشونیز طلا کنند یا صمغ بطم یا صمغ آلو و کندش و کرب و بوره با سرکه طلا کنند بثره باشد که متفرج گردد و خشک نشود و از آن صید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آن را بگل رمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویز ج و راتینج مساکو بکوبند و باخل و زیت و سرکه طلا کنند بثره خشک باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ نیزه و بر رو پوستی همچون فلوس ماسی باشد علاج آن را ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند و آن را به بلبله زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علك البطم و صمغ آلو و کبریت بار و روغن زیت و شمع مرهم سازند و بالند یا پیله و مرغ و بز بر روغن بنفشه بالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا و در ابتدا چرک ندان صماجم و روغن گندم مفید بود و چون مرهم شود فردا و مویز ج هر یک ده درم و ایر ساو کبریت زرد و هر یک پنج درم تخم و پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از سودا سودا و طبع غلیظ احتراز نمایند قوس بثره پهن باشد که از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در روئی و علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیا حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با بن بخر اشند



ملک زده و بهر بختی کند علت انشاد ملک نوز باشد و از آن غرض که بار سله ملایم

تا از آن خون بیاید پس مرهم ملتحمة نهید چرب بتراتی باشد که با آن جگه و سوزش بود و آن از سودا و بلغم  
 مالخ و اخلاط محرقه حادث شود و بعضی خشک بود و امتداد نماید و بعضی تر بود و از آن صدید آید علاج آن فصد  
 کنند و هر روز جلابی از عناب و پستان و بنفشه و تخم کاسنی و بنج مهک و نبات تناول کنند و غذا بنوماشند و خود  
 و مغز بادام خورند و بعد از نضج تمام طبوخ بلبله یا صبر و تربید یا شامند یا باین طبوخ صفت آن مناسبتند  
 پوست بلبله زرد چخدر مرهم مویر طایفی ده درم شاهره دست بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم فستقین یک درم  
 آلو سیاه و کیلی هر یک بست حد و عناب ده عدد پستان سی عدد و بجز شانه و چون وقت فرو گرفتن شود  
 اقیمونی بنفشه درم در خرقة کتان بسته در آن اندازند تا بجز شد پس فی کنند و بست درم خیار شنبه و یازده درم  
 تربنجین بر سر آن کنند و بیا شامند و شاهره یا بلبله زرد و ماء الجبین یا اقیمونی مر این مرصع را مفید  
 افتد و حب شاهره بغایت نافع صفت آن بلبله سیاه و زرد و کابل و تخم شاهره صبر سقوطی  
 هر یک درمی ستمونیا بریان کرده نید مر مقل انگلی بگویند و آب شاهره حب زنده و در آن بنفشه چرب را باد و  
 محفله طلا کنند و واهی کبریت زرنج هر یک پنج درم مویرج فردا تا هر یک ده درم بگویند و با سرکه طلا  
 کنند نافع بود آخر زیتق مقبول و خرزهره و قسط و اقلیمیا فصد و کندش مساوی بگویند و بار و عن غل  
 و سرکه طلا کنند آخر بوره مغسول کبریت کندش خرزهره قسط حنا زراوند سیاه بگویند و بار و عن غل  
 و ماست و سرکه طلا کنند و حمام و بعد از آن آبی که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده باشد بشویند  
 و بعد از آن صندل و گلاب بالند و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدبیر بر عن بنفشه و کد و کنند  
 و بادام تلخ و مرد و سنا و مرد و سنگ هر یک سه درم گنجد پنج درم بگویند و بار و عن غل و خل حمر طلا کنند حله  
 اعضا بسبب رخا رات حاره و اخلاط مرار که در اعضا حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه یا  
 تمر بند می و تربنجین و نبات خورند و روغن بنفشه و کد و اعضا بالند و گلاب و خل حمر و آب سلق و حنا  
 و اعضا بالند و هر روز شربت از تمر بند می با آب آنار ترش و نبات و سکنجبین و عرق گل و مشک  
 با آب سرد خورند و تدبیر بدن بمطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب  
 احتراز نمایند و شب یانی بچوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرد و سنگ  
 بگویند و در آن بالند با مرد و سنگ اندک کافور و گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و زوشتا  
 و سعد و سنبل بسایند و بالند و یا توشتا کرمانه چهار درم قر نفل یک درم بگویند و گلاب بسرشد

ملک زده و بهر بختی کند علت انشاد ملک نوز باشد و از آن غرض که بار سله ملایم  
 دامن شود و بفرکینا  
 بودی با کرم من کند  
 بن راهش نوز بختی کند  
 اقلی اند و بک بن کز  
 من بودی با کرم من کند  
 بنین بسبب باشد که  
 دامن دامن دامن

طلب کبر که فکای  
 جیب جگه که با طفل افتد اگر چه  
 کماله باشد حاجت با آب  
 خلق نمایند و بعضی شش با آب  
 هم حاجت فرموده اند و بعد  
 اخراج خون گسترده بنفشه  
 جوشانند و طبوخ و جوشانند  
 در روغن بنفشه و جوشانند

جوشانند و طبوخ و جوشانند  
 در روغن بنفشه و جوشانند  
 جوشانند و طبوخ و جوشانند



۴۰

مفتی محمد رفیع الرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند

سید محمد

1911

بسم الله الرحمن الرحيم

وفاة

مکتبہ اسلامیہ

17

بسم الله الرحمن الرحيم

...

127

و در وقت حاجت بسایند و در آن بالند و اگر رایحه خاب و انگشتان بانی بسبب فزونی  
 شود و فصد باسلیق کنند و مطبوخ ملیقه تنقیه نمایند و از طعمه حریفه و شیرین احتراز کنند و در آب سرد نشینند  
 و اگر وقت و سن مقتضی باشد گل زمینی و مرداسنج و توتیا و حنا بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن موضع  
 متقرح شود بسبب عرق بسرکه و گلاب بشویند و شب بانی و گزبانج بکوبند و بر آن افشانند یا آب مورد  
 طلا کنند یا مرهم زردچوبه بالند و اگر بسبب خلط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که تحت الجذع  
 شود علامت آن نهن رایحه بدن بود و درین نوع استحمام به آب دریا و آب شور مفید بود و بول کوه و گاو  
 در اندام بالیدن فم بود و مغز بادام و ششخاش بکوبند و با سرکه بالند و مشابج را بواسطه ضعف و تولد غم  
 الح حادث شود علاج آن اومت حمام و تدبیر باشد باب سوم در جراحات و قروح جراحات  
 تفرق اتصالی باشد که لخم حادث شود علاج او آنست که آن از بخار و روغن و موم و امثال آن نگاهدند  
 که تا چیزی رانی نیست که مانع التهام شود و آن چنان به بندند که یکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود  
 بپاوند و ختن و اگر جراحت غایب باشد زو رات مجلیته و محفقه استعمال نمایند مثل کندر و صبر انزروت  
 و زراوند و ایرسا و توتیا و اگر درین چرک و مسخ بسیار باشد این ادویه با غسل بسرشد و  
 استعمال کنند و پنبه کهنه در آن کنند تا از چرک پاک شود و نگاه زورما و مرهمها متبیه استعمال کنند  
 ضرر می که گوشت بپاوند کند انزروت ایرسا پیریک ده درم مردانگ سه درم بکوبند و با موم و روغن  
 سازند و در روز <sup>فایده</sup> و شب بر آن زروت زعفران مساوی بکوبند و در آن بزند و جراحت مرکب آنست  
 که با او کسر ورم و قطع عرق و عصب الم و امثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول شراب  
 از تمرندی یا آب انار یا نقوع فواکه و اگر با آن کسر سخوان باشد ضماد صبر استعمال کنند اگر با ورم  
 باشد حوالی آن باب لشینز و زور و باه تربک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد فلد فیوان استعمال  
 کنند یا مرهم زنجار بر آن نهند جراحت عصب جراحتی که عصب آقع شود اگر بطول باشد اسلم بود و عکاج  
 او آنست که از هوا سرد و آب سرد خود را نگاهدند و آنرا بر روغن زیت بالند و به بندند  
 تا دوسه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن شود و بعد از آن از آن فزونیون  
 صاف و زیت و شمع خالص را مرهم سازند و به نهند و اگر مژنه رم شده باشد  
 قلعده یک درم زجاج نیم درم تو بال مسس ده درم قند چسبده رم قشور

کتب و رسائل  
 در فقه و اصول  
 در تفسیر و حدیث  
 در تاریخ و جغرافیه  
 در طب و طباطبائی  
 در ادب و لغت  
 در ریاضیات و نجوم  
 در صنایع و معادن  
 در کتب و رسائل  
 در فقه و اصول  
 در تفسیر و حدیث  
 در تاریخ و جغرافیه  
 در طب و طباطبائی  
 در ادب و لغت  
 در ریاضیات و نجوم  
 در صنایع و معادن

در این کتاب که در علم طب است و از تغییر رنگ و سقوط قوت غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست وجه







علامت و آنست که مفصل از سیات خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد و علاج او آنست که مفصل را بر فرق  
باز بجائی خود برتد و بعد از آن تشکین جمع و از آنکه درم کنند و فی آنست که مفصل از جایی خود برود و اما بیرون  
نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد و همین المیت که عارض عظم شود بے آنکه تفرق  
اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را بر فرق باند و اگر از جایی رفته باشد باز بجائی خود نهند و مورد و  
منغاث خطمی سخی کنند و باز زده تخم مرغ طلا کنند با ورق گز و مورد و مسر و بید و گل و سگ و خطمی و گل ارمنی  
و ماش و صندل اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن رمی باشد فصد کنند و ماش و منغاث و گلنار و آفاقیا و قوطل سفید  
بیضه طلا کنند ضربه و سقطه اگر با آن تفرق اتصال نباشد ماش و منغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر در  
باشد فصد کنند و نیدرم موسی با بگرم بخورند یا ر و ناس و طین مختوم و لک هر یک نیدرم بر سر بخود آب کنند و بخورند  
و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلین طبعیت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا در  
مورد و گلنار و پوست آنار و سرکه و گلاب بخوشانند و اندک شکر و مشک عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع  
شود و از آن زخم حادث شود و قرص کبریا و قرص گلنار بارب به تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیا و شکر  
هر یک در یک بوند و بارب سیب اول کنند و اگر بر عضل واقع شود با بونه و اکلیل الملک شبت خطمی بخوشانند و آب  
و قوطل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن بنفشه و زیتون نسیرین نار دین باند و اگر از آن التواء  
عصب حادث شود و قفل خطمی و مورد و رشک بازیت طلا کنند یا د خلیون نهند و اگر کسی را ابتاز یا نه زده باشند  
پوست گو سفند یکم فی الحال پاره کرده باشد و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب آب مسر  
تر کنند و بر آن نهند و اعضاء آنرا نیک بکشند **شوک و فصل** اگر چکان در عضو و در دست  
بجلیتین بیرون آید و صبر و انزروت و کند و مورد و آن کنند و اگر خار یا آبکینه در اعضاء رود و بیرون  
نتوان آورد و زراوند مرچ و اشق و کند و زنجنه و علك بطم و زفت و زرنج مجموع یا بعضی با عسل طلا  
کنند **شجوج جلد** اگر بسبب طاقات چیز بائی رشت و کشیدن ریمان پوست خراشیده شود فصد با سلیق  
کنند و خرقه به گلاب تر کنند و بر آن نهند و گل ارمنی و مردارنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل  
طلا کنند و یا روغن گل باند و مورد و گل سخی کنند و بر آن افشانند یا مرهم مردارنج و سفیداج بار و روغن گل  
و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندک کافور بر آن نهند و اگر بسبب محروم جالبین و عانه و اطراف انشین  
شجوج حادث شود روغن جنادر آن باند و سفیداج و مردارنگ و ورق بید و گل بکوبند و بر آن

۱۴۳  
بجای نهند استخوان از موضع  
خود غیر از خلط و زهر و غیره  
سخت بکنند از فک و لاله  
بجای نهند حسن را بپوشد  
نور درین دو بینی بخورند  
از ارسلت که بجای نهند  
نخودان از موضع بکنند  
۱۴۳  
از غلغله سارسان بپوشد  
که بپوشد دست و زهر بپوشد  
دستی ۱۱ ابوالفضل العباس  
۱۴۳  
دست و لک بپوشد  
دست که با اسطوخودوس  
باشد بپوشد بخیل فصول  
قسطاس



10/10/10

و سکون خانی نمایی  
 لب است چه در فارسی  
 یکدودا که یادم پندل می نمایند  
 و از اینجاست که از آب آب می کشند  
 کنانی در میان قاصه  
 که نوزاد اطراف در نوزاد  
 اطراف و در دشت ایستادن  
 دست دینی و در دین  
 همه از آب خارج بود  
 که بخت و مهر و کف و غل

145

[illegible]

افشانند و شراب عناب بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی خورانه نمایند حرق اعضا عضو که با اثر  
بسوزد و علاجش آنست که در حال سفید و تخم مرغ بر آن ریزند و خرده کتان بگلایب تر کنند و بر آن اندازند و  
عدس بچشمانند و بپایند و بر آن طلا کنند یا گل رمنی بسره و گلایب یا سفیداج و مرداسنگ با سرکه بپالند و با سرکه  
بسیاب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب بتون بشوکرده و خاکستر و گلایب سر کنند  
و بر آن نهند و اگر آبله کند مرهم سفیداج یا بوره بپالند یا بست جو یا سفید و بیضه و اگر عضو بواسطه ملاذ  
آب خیار کدو یا شیر تخم تورک یا سکنجبین تناول کنند و اغذیه هاضمه و کدو و اسفناخ خورند و موضع  
حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بپالند و فساد  
اطراف اگر بسبب برودت سرما سخت چون بعضو رسد پوست سخت کند و مسام ببندد و حرارت و  
دم و بخارات متعفن گردانند موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود و اعضا را بیستین  
و نمد گرم گردانند و بجام گرم برید و خود را بغایت گرم دارند و بخود آب با یک و تیه و بجنشک یا شیر  
خسکدانه و توایل خورند و اما اگر عضو متورم گردد یا بونه و گندم و شبت و اکلیل الملک و سوس گل و رس  
و شلجم و کرنب شیخ و مرزنجوش بزرک و برنجاسف و حلبه بچشمانند و عضو متورم را در آن نهند و اگر سیاه  
یا سبز شود و نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود و بعد از آن گل رمنی با سرکه  
و گلایب طلا کنند و بعد از شارب روزی آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که  
انگشتهای هفتد اطراف سلق و کرنب و روغن بچشمانند و بر آن نهند و به بنند تا آنچند متعفن نشده  
باشد بیفتد انگاه روپاه ترکیب و ورق خطمی و خبازی بپوبند و باروغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن  
بعلاج قرصه مشغول شوند انتفاخ اصل بع سبب بزرگ شدن خاریدن انگشتان احتقان  
فضلات و بخارات بود بواسطه برودت هوا علاج او آنست که گلقد و سکنجبین بزروری تناول کنند  
و نیک و سوس و سلق بچشمانند و انگشتان بدان بشویند و یا بونه و اکلیل الملک و شلجم و کرنب و عدس  
انجیر و شراب بچشمانند و ضماد کنند اگر رنگ انگشتان تیره شود و نشتر زنند تا خون بیاید و عدس  
و زیت بچشمانند و طلا کنند اکل تعفن و فساد که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی باشد  
که مانع آن غود یا بسبب هموم یا اورام رویه که ماده آن سمی باشد پس اگر به بیند که رنگ عضو متغیر  
میشود و نفارت او زایل میگردد و در ابتدا تعفن باشد آنرا به فلفل اقایا و ورق گل



کل رسانی و صندل و سرکه طلا کنند و قصد عروسی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند که  
 تابستان بود و رموا صنع بارده ساکن شود و خیار که دو برگ بید پیش خود به نهند و کاسنی و خیار که دو  
 خیار تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخ گردد آن نان ادویه اکاله استعمال کنند  
 و اگر تعفن ایل نشود و داغ کنند و اگر هیچ معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم ماند باب  
 پنجم در جذام و اهراسن جلد جذام علتی بدست از آن جهت جناب است تاب صلی الله علیه  
 و سلم فرموده اند که فردا من المجدوم کما تفر و امن لاسد و این مرض اداء لاسد نیز گویند و آن از غلبه کثر  
 خون و احتراق سودا حادث شود و مزاج و بیات شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد بر تیره رسد که  
 اعضا را از هم فروریزد و باشد که متفرج شود و این علت چون مستحکم شود بر آن متمکن نباشد و سبب فاعلی  
 این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب آن اغذیه سوداوی بود علامت ابتداء جذام  
 حرمت بدن خصوص دمی که یایل بسیاری و کمودت بود و ضیق نفس بجه صوت و پار یک شدن مگو و تختن  
 آن و تن عرق و خبث نفس خواب نایله و سطر شدن لبها و ظهور خدود و اعضا و ترقیدن بلخن بود علاجه آن  
 در ابتدا فصد و جبین اکلیلین و رگ پس گوش بکشائند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه غشی انجام دهد  
 هر روز جلای از نیلوفر و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم بانبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول  
 کنند و غذا نخورد آب و بنوماش با شیر مغز بادام و اسفناخ خورند و بعد از نصف تام بمطبوخ بلبله یا تربد  
 و فتمون یا مطبوخ غار یقون یا ایاره و تخم خطل تلیدین طبیعت کنند و بعد از نفیقه که از نفیقه بگذرد و مادر بچین  
 باین سفوف بیاشامند صفت آن بلبله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غار یقون سه درم بسفایج و فتمون  
 و اسطوخودوس و گاوزبان هر یک چهار درم نمک فطی و لاجورد هر یک درم و نیم بکوبند و سه درم  
 از آن شربت باشد و بعد از نفیقه مکرر استحم کنند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه بچوشانند  
 و اندام بدان بشوینند و روغن بنفشه و کدو و بادام می مالند و پیه رو باه و خروس  
 و لبط و مرغ و مغز ساق گا و نیز سفید بود و اغذیه مرطب مثل گوشت بز غزاله  
 و مرغ و پاچه و سر مایه تازه خورند و حوا از نشاسته و قند و روغن بادام  
 نیز مناسب افتد و تر یاق و فاساروق و تر یاق اربعه حیوانات تناول  
 کنند و گوشت اسف و حمری که در آن اسف مرده باشد و

این جذام فصد و جبین  
 و در او از راه گاه باشد  
 که بواسطه خشکی اعضا  
 چنانچه سیاه ترزند  
 و در آنجا از آب  
 صابون بچینند  
 و در آنجا

۱۶۵  
 هر یک  
 که بچینند  
 و در آنجا  
 و در آنجا  
 و در آنجا



مردم باشد و شیر نیز یک جوان سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کل هو و کاسنی خیار مناسب باشد و در موضع حاره و مسکن سازند و از جماع و مسکن بارده یا بسبب حر از کنند اما این علت چون مستحکم شود و علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قی در بفته و نوبت و بدن آسایش دویه طلا کنند صفت آن کبریت قسط هر یک ده درم ورق صنوبر حبه الغار هر یک بست درم بکوبند و با آب و ورق جوز طلا کنند آخر باز سوخته مویزج طبله سیاه سوخته بلبله قساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت بر شدن آن باشد که بسوس ز بدن آن جدا شود بر محل سفیدی که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بار ده که آن حضور احداث شود علامت او آن باشد که نرم و براق و سفید بود و موئی که بر آن رسته باشد گوشت آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر بشیره فرو نر باشد و سوزن در آن فرو برند بجای خون طوبی سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و کلنگین تناول کنند و غذا بخورند و آب با توایل خورند و بعد از نضج استفرغ بلغم بحب یاره یا بایز حب کنند صفت آن صبر سقوطری مثقالی ترب سفید شامیره هاسی زهره ایاره فقرا هر یک درم شحم الخنظل مقل مصطکی هر یک انگلی ملح نفطی انگلی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و با آب کرفس بسرشد و حب زنده بعد از آنکه فرو برند شربت گرم از شکر بیا شامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مشرود و بطوس تناول کنند و زرنیخ و اشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرح و کبریت و پوست بنج کبر و عاقر قرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زیت و قسط و زفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود یا دویه مقرر مثل فرایح و غسل بلا در و ناسیا و تخم ترب و سرگین کبوتر و مادر یون با سرکه طلا کنند و اگر مفید سفید آب مکرر طلا کنند پس آب زاج و بعد از آن خشت احدید و مرور آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن ایل کند یا رو ناس و نیل و خشت احدید هر یک رمی بوره و کبریت و در دخر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی باشد بسبب طوبی محرقه که طبیعت آن اوقع کند و بهق زود زایل شود بخلا برص و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و باندام راست بود چون سوزن رو فرو برند خون آید و موئی آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن بدور بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو و کلنگو تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت مطبوخ ترب و فارغیون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه دویه که در برص گرفت طلا کنند و اگر بنجیر در رشت ببالند و بعد از آن شحم الخنظل و قسطور یون با سرکه طلا کنند مفید بود بهق اسود و نشانه های سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صغرا محرقه و این مقدمه جذام باشد

بر من بعضی است که بر من  
 بود و هر چه که از من بود و در حق  
 در حق دوست و دشمن کند  
 بگوید که گفته اند چون مستحکم شود  
 استخوان است بر آن بماند و در آنجا  
 بود و بیانی بی باقی باشد و در حق  
 سفید و قهوه را بگوید دوست و دشمن  
 زخم و زودست از آنجا بر آن  
 باشد و در او او خال بیخ  
 عند الاستحکام چون سوزن  
 دوست خدایند و طوطی زخم بید  
 غلام شود و خون باشد و در حق  
 آن جا نگاه را با مالند و در حق  
 خلاف بین بعضی که بگوید او را  
 و در حق خالص بود و در حق  
 آنکه سفید را بگوید او را  
 خالص شود و باستخوان اطباء  
 بر او زایل گردد و در حق  
 رو به سیاه بود و یا مشرق  
 یا که سفید باشد و در حق  
 باشد و در حق  
 در حق



علامت و آنست که چون آنرا بالند چیرے همچو سوس از آنجا جدا شود و رنگ آن بایل به حمرت بود علاج آن در ابتدا  
فصد کنند و تلین طبیعت بمطبوخ اقیهون و حب آن کنند و استحمام و ترطیب بن کنند و پوست بچ کبر و خربق سیاه و  
شیطرح و زاج و کبریت و زرنج طلا کنند کلف نشانی بود که بر روی افتد و بایل بسیار باشد و آن بسبب و  
و احتراق خلط بود و علاج آن فصد با سلیق کنند و تلین طبیعت بمطبوخ اقیهون و غار یقون و حب ایاره و بعد از  
تنقیه تخم خربزه و جرجیر هر یک گرم کنند و درم بگویند و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ بآب محض طلا کنند یا  
بچ نئے و تخم ترب و جرجیر هر یک گرم کنند و درم بگویند و با سرکه یا آرد با قلا و عدس پوست تخم مرغ و  
شیخ سوخته و آشتان بگویند و بآب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بچ سوسن هر یک گرم  
تخم ترب پنجم گرم بگویند و با سرکه طلا کنند و بپزند و در آن سوس و بر سیاه و شان چوبند  
باشد بشویند یا زنبق بجا بکشند و یا بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند خیلان و برش و منش خیلان  
خالهای سیاه باشد و برش نقطه های خورد و سیاه بود که بر روی افتد و منش قطعه سیاه و مستدیر باشد و گاه  
باشد که همچو کلف پهن شود و سبب خیلان هم محرق که از فوآت عروق بیرون آیند و سبب ش و منش و سوسن  
بود علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه او ویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دو ویه زایل  
نشود سوزنی در او بزنند تا که خون بیرون آید و نمک سرکه بشویند و بعد از آن او ویه مذکور طلا کنند یا ویتنام  
حمرت قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در رگ ظاهر شود بسبب حبس بخارات که از دم متصاعد شود و علاج آن فصد  
کنند و ارسال علق و تلین طبیعت بمطبوخ طلیه و تربد و آنرا بآب گرم و سوسن بشویند و اگر مزمن باشد بصا بون طلا  
کنند و بآب گرم و سوسن بشویند و آب سرد نرساتند و از مسکن بارده احتراز نمایند آثار و قروح و جراحات  
از قروح و آبله بر بدن بماند مرد اسنج بر غنک پرورده آرد و نخود و برنج و بچ نئے و استخوان بوسیده و قسط  
و تخم خربزه بآب با قلا طلا کنند یا مرد اسنج و اسفنداج با سرکه و زهره گا و طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب  
و سقطة حادث شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا بآب بوره بشویند  
و مرد اسنج بر غنک پرورده آرد و نخود و برنج و بچ نئے و استخوان بوسیده و علك البطم طلا کنند و اگر خون در زیر پوست  
بسته شود بشکافند و خون بیرون کنند پس ریه طلا کنند اما و تخم که بنیل مداد و امثال آن کرده باشند و خواصند که  
زایل شود با بگرم و سوسن بوره بسیار بماند و علك البطم با عسل طلا کنند و هفت رها کنند پس با بگرم و نمک سرکه بشویند  
و باز همان طلا کنند یا بوره و کند ش و صمغ آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از آن ید و نمک ده بماند و بعد از

۱۴۶  
باید که خال را با کبر و سوسن از آنجا جدا شود و رنگ آن بایل به حمرت بود و علاج آن در ابتدا  
فصد کنند و تلین طبیعت بمطبوخ اقیهون و حب آن کنند و استحمام و ترطیب بن کنند و پوست بچ کبر و خربق سیاه و  
شیطرح و زاج و کبریت و زرنج طلا کنند کلف نشانی بود که بر روی افتد و بایل بسیار باشد و آن بسبب و  
و احتراق خلط بود و علاج آن فصد با سلیق کنند و تلین طبیعت بمطبوخ اقیهون و غار یقون و حب ایاره و بعد از  
تنقیه تخم خربزه و جرجیر هر یک گرم کنند و درم بگویند و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ بآب محض طلا کنند یا  
بچ نئے و تخم ترب و جرجیر هر یک گرم کنند و درم بگویند و با سرکه یا آرد با قلا و عدس پوست تخم مرغ و  
شیخ سوخته و آشتان بگویند و بآب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بچ سوسن هر یک گرم  
تخم ترب پنجم گرم بگویند و با سرکه طلا کنند و بپزند و در آن سوس و بر سیاه و شان چوبند  
باشد بشویند یا زنبق بجا بکشند و یا بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند خیلان و برش و منش خیلان  
خالهای سیاه باشد و برش نقطه های خورد و سیاه بود که بر روی افتد و منش قطعه سیاه و مستدیر باشد و گاه  
باشد که همچو کلف پهن شود و سبب خیلان هم محرق که از فوآت عروق بیرون آیند و سبب ش و منش و سوسن  
بود علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه او ویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دو ویه زایل  
نشود سوزنی در او بزنند تا که خون بیرون آید و نمک سرکه بشویند و بعد از آن او ویه مذکور طلا کنند یا ویتنام  
حمرت قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در رگ ظاهر شود بسبب حبس بخارات که از دم متصاعد شود و علاج آن فصد  
کنند و ارسال علق و تلین طبیعت بمطبوخ طلیه و تربد و آنرا بآب گرم و سوسن بشویند و اگر مزمن باشد بصا بون طلا  
کنند و بآب گرم و سوسن بشویند و آب سرد نرساتند و از مسکن بارده احتراز نمایند آثار و قروح و جراحات  
از قروح و آبله بر بدن بماند مرد اسنج بر غنک پرورده آرد و نخود و برنج و بچ نئے و استخوان بوسیده و قسط  
و تخم خربزه بآب با قلا طلا کنند یا مرد اسنج و اسفنداج با سرکه و زهره گا و طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب  
و سقطة حادث شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا بآب بوره بشویند  
و مرد اسنج بر غنک پرورده آرد و نخود و برنج و بچ نئے و استخوان بوسیده و علك البطم طلا کنند و اگر خون در زیر پوست  
بسته شود بشکافند و خون بیرون کنند پس ریه طلا کنند اما و تخم که بنیل مداد و امثال آن کرده باشند و خواصند که  
زایل شود با بگرم و سوسن بوره بسیار بماند و علك البطم با عسل طلا کنند و هفت رها کنند پس با بگرم و نمک سرکه بشویند  
و باز همان طلا کنند یا بوره و کند ش و صمغ آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از آن ید و نمک ده بماند و بعد از



سین بینها الف و  
از ابا یزید گویند  
و او اجسام متعارف  
شبهه ایست که از غلبه  
آب و خمر است و گاه  
علاج آنکه خفیه و درین  
العبد بود و در بدن  
نفیسه و کله و بالند و با  
جالبه بنشیند و آب و کوه

درین عصب و با یکدیگر  
تنقیح و درین عصب  
نکات عصب غلیظه  
و بعد سر حلق  
و مانند و نیزه ای که  
استخوان است  
چون عصب و عروق  
و عصب و عروق

بوره و علك البطم طلا کنند یا بر چم زنگار یا دیگر بر دیگر نهند تا موضع مجروح شود پس مرهمهای  
مدله نهند **تشح جلد راس** اگر پوست سر تشنج شود و در آن جوهرها پیدا شود بسبب ملاقات آفتاب  
یا استفراغ بسیار از دماغ یا احتسالات آب شور و شبنم علاج آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن  
بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خنخاش بچوشانند و سر بدان بشویند  
و بلعاب بنگو خطمی طلا کنند و اگر با آن حمیت و خارش بود سبب آن امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ  
کنند سبب ایاره و حب بنفشه و امثال آن بعد از تنقیه او و به مذکوره استعمال کنند **تقشر جلد** اگر پوست  
بشره بغایت خشک شود از آن چیزی همچون سبوس جدا شود و سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن  
هر روز جلای از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بنجر مهک و ترنجبین تناول کنند و غذا بنوعی بخورند با شیر  
مغز بادام خورند و بعد از تغذیه اسهال طبعیت کنند باین مطبوخ صفت آن بلبله زرد و کاسه و سیاه هر یک  
پنج درم سنا بنفشه درم بسفایج تربد و ورق گل و نیلوفر و تخم کاسه و بنجر مهک هر یک درم اسطوخودوس  
چهار درم آکوسیا سپستان هر یک بست عدد و عناب ده عدد مغز خیار شنبه و ترنجبین هر یک پانزده درم  
و بعد از تنقیه و تطیب بدن با آب بچین و کثرت استحمام و تدبیر بر روغن بنفشه و کدو و پیسرخ و مغز ساق گاو کنند  
و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و درین مرض اہمال نمایند تا بجدام ناخامد **باب**  
**ششم در امراضی که تعلق بموتی ارد حذر از سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات که از موتی**  
بلغنی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر با آب خطمی سفید و بر  
چقدر رو آرند و با قلا و ورق گنجد و اندک بوره بشویند یا سر تر باشند و روغن گل و اندکی بوره با سر کنند  
یا زہرہ گاو و طین قیولی با سر کنند و اگر **الشعلی** است که مو بریزد و اگر پوست نیز با موجد شود آنرا  
و او الحیثہ گویند و حدوث انحراف از ماده ردیہ باشد که در تانت شعر استقرار یابد و غذا از موم منع کنند و این  
ماده اگر دم محترق باشد علامت آن حمیت لون غم و سرعت نبض و غلظت قاروره بود علاج آن فصد کنند و  
شراب عناب آب مانین تناول کنند و موضع را با آب زوفا بخرق و درشت مالند یا پیاز غصیل و سیر و خردل  
بکوبند و با سر کنند و اگر از بلغم محترق بود علامت آن علامات غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن سبب  
ایاره و قوقایا و مطبوخ تربد و غار لقون کنند و غرغره بخردن سکجین غصلی مفید بود و موضع را بجمہ الحضر  
و پوست فندق سوخته و پیاز غصیل با دم تلخ و حب لبان طلا کنند و اگر از ماده سودا بود تلین طبعیت

سبب سبب



کمال انی علیکم  
عبد الفتاح بنون  
فاسد بریک انم  
موسویان و غنما  
یا صفا فی صفا  
یا علی بنی  
ناده این ۱۲۴۵

۱۶۹  
دیگر چون هم عارض شود و حدوت  
این زنی از ماده ردی گردد  
بوست و نهایت اصول شغور  
گردد و نور افاسد سازد  
ماده دار الحسب است  
دار الثغالب قوی الزوده است  
از آنست که دار الثغالب  
سبیل الطلح و دار الحسب  
مطلوب شود و از آنکه







سبب شامی یا گلابی و لکنند و گشتهای سبک یا زخورد و از اغذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند و آرد  
 با قلا و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کثیرا بخورند و بگویند و بشیرند و در رو ببالند  
 یا بنج نه و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان و اندرون خیار که و پرورده مساوی بگویند و آب جولا  
 کنند و اگر خواستند که رنگ رو سرخ شود گوشت بره و شیرین و پیاز و سیر و جو و امثال آن خورند  
 و استعمال کنند و رو با بکرم ببالند و سفیداج و صاغر و لک بر رو ببالند و فساد لون اگر بسبب فساد  
 مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود علاج آن تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبه  
 فضلات بود همچو برقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزه که موجب فساد لون بود چنانچه  
 از کثرت اکل بادبجان و کرب سواد لون دشت شود و از تناول اقویه حاره صفت لون و از آبهای  
 مدو اکل طین بچین لون متغیر شود علاج او آنست که از اسبابیکه موجب آن تغییر است اجتناب نمایند و اصلاح  
 غذا و استعمال حمام کنند و از ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سوسن و آرد با قلا و نخود و بنج نه و اشنان در  
 روئی ببالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض شدت گرا بود اغذیه جید الکی موس و کثیر الغذا تناول کنند  
 مثل گوشت بزه و بزغال و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر سبده و اطر فیل و بلبله پرور و  
 تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و فساد را ایچک لبط و آن فساد را نحو مغایرین متن عرق و  
 سبب آن عفونت و عدت اخلاط است و معین بر بخارات مشوشه مرا خلاط را همچون حرکت جماع و تاخیر غسل  
 جنابت و تناول چیزیکه او را خاصیت باشد و در تحریک مواد روده بظواهر بدن همچون سیر و پیاز و برنوزه  
 و خردل و حبه حبلیت و انجدان و جرجیر و آنچه مشایرین باشد علاج او آنست که هر روز شربت از نبات  
 و تمر سبک با آب نارین نبات یا سنجبین و عرق گل و بید باب سرد تناول کنند و تلپین بدن مطبوخ فواکه  
 یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند و مورد و شب ببالند  
 بگوشتانند و موضع را بدان بپوشانند و صندل و ورق سوسن و مر و اسنج بگویند و در آن ببالند یا  
 مردانگ انگلی و اندک کافور با گلاب بپاشند و طلا کنند یا ورق گل و قوتیا و سعد و سنبل بپاشند  
 و ببالند یا قوتیا سی کرمانی چهار درم قرقل یک درم بگویند و بگلاب بسپارند و قرص سازند  
 و در وقت حاجت پاره بپاشند و در آن ببالند و کنگر و نعنع و زرد آلو بوی عرق خوش کنند و اگر  
 مغایر انگشتان بک بسبب بی متغیر شود فصد با سلیق کنند و مطبوخ بلبله بنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرین

اشنان بفتح  
 اوله سکون ثانی

دفعه اول و بعد از آن

دفعه ثانی غازی  
 غاسول و جوی شک و شوی

جوبک مطبوع و رابین در دم  
 قوت مجله و منفی و حال غنا

سبز و سفید با زردی و بارق  
 سبب و سفید با زردی و بارق

نویسم مطبوع خشکاش و بارق  
 خشکاش و بارق و بارق

ککبیر اول و سکون ثانی  
 ککبیر اول و سکون ثانی

۱۴۱

بینه کافور و لک بکافور  
 بینه کافور و لک بکافور

ماریا بس در دم قوت مطبوع  
 ماریا بس در دم قوت مطبوع

دوم مطبوع کافور و لک  
 دوم مطبوع کافور و لک

دوم مطبوع کافور و لک  
 دوم مطبوع کافور و لک



اخر از نمایند و در آب سرد نشینند و اگر وقت وسن مقتضی بود گل ریزی مرد اسنگ گلنار و توتیا و خاسته  
و پوست انار مساوی بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بیسبب قی تیز بسره و گلاب بشویند و  
شب بانی و گزبانج بکوبند و بر آن افشانند یا آب سور و طلا کنند یا مرهم زرد چوبه ببالند و اگر بوی سرفا خوش  
شود و تنقیه بدن بحسب ایاره و قرص بنفشه کنند و توتیا و ورق سرود و سرود و مرد اسنگ جوز سر و سوخته کنند  
بکوبند و آب سور و بسر شدند و طلا کنند نافع بود مقالع حجم و زرد کر زهر حیوانات زهر دار  
و دفع ضرر آن مثل بر چهار باب اول در زهر و علاج انواع زهر مالا و غده و مشروب  
همچنانکه معرفت نافع لازم است تا استعمال کنند و معرفت ضاره نیز واجب است تا از آن احتراز نمایند پس کسیکه  
خایف باشد از آنکه او را زهر دهند باند که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و بر گرگی و تشنگی در جاییکه  
محل توهم بود حاضر نشود چه اثر زهر درین جان بیشتر و زود تر باشد و ببالند و است که زهر در شیر بنهیا  
و ترشیا و چیزهای حریف و مالح و چیزیکه بوی آن تیز باشد دهند کسی که این توهم باشد تریاق کبیر  
و تریاق اربعه با خود داشته باشد و اچنانا بخورد و باند که هر روز دوسه دانه انجیر خشک بخورد و مشروب طویله  
و همه مردم را باند که تا چیزی نشناسند نخورند و بنشینند و بدست نگیرند و در زرد رختهای بزرگ و میان  
گیاه و نزدیک آشیانه غلق و کلاغ نخسینند و در میان آب و چیزهای روان مثل و عن و غسل و دوش  
و سرکه و شراب حیات کنند پس بخورند و بداند که تا شیر زهر یا کیفیت یا جوهر آنچه کیفیت بود اکال بود  
همچو زنجار و یا سخن طهیب همچو فریون یا مخدر و میرد همچو افیون یا مسد و همچو مرد اسنگ و آنچه جوهر  
تا شیر کنند همچو پس و مرارات بود و کسی که زهر داده باشد باند که قطعاً خواب نکند و قی کند و معده را  
پاک گردانند و شیر و نمک و مسکه بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کند و بوی  
دین قی استدلال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و اسهال و حرقت و لیغ و التهاب  
و تشنگی و خشکی دین باشد دلیل آنست که زهر حار بوده علاج آن قی کنند و روغن گل و بنفشه و نفقوع  
فواکه و لعاب بنگ و شیر و روغن بادام و روغن گاؤ و قرص کافور هر کدام که باشد برف سرد کرده  
بیاشامند و خیار و کاسنی و کاهو و کدو و شفتالو خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند  
تریاق طین مختوم حب الفار و طین مختوم هر یک سه درم و ایر ساد و درم بکوبند و برت  
بسر شدند و مثقالی ز آن خورند و این هفت بکار دارند صفت آن بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم

در خواب نکند و در آب  
در خواب از زهر ببالند  
زود و سرایت میکند  
بهر چیزی که ببالند  
بیدار دارند و اگر طعام  
غذای باقی بخورند که از  
غذا در دین بسیار باشد  
و شکم ببالد و غذا  
بباید طعام بماند  
سرمه  
غلبه کند و ببالد که سبب  
استلا رسیده و ببالد  
عبد الله بن محمد بن نجف  
حکیم و صاحب علم  
صاحب علم و صاحب علم  
فرا کاه و زهر و زهر  
گوشه طبع باز و زهر  
سوم و درم و درم  
گوشه طبع باز و زهر  
سوم و درم و درم  
سوم و درم و درم



الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
 شئنا ما نريد  
 فارسي است که در عربی  
 کند افعی طیب الاکبر  
 وند و معنی آن قاض

عذاب و عدم پستان بست عدد سبوس چونیکوفته هر یک کفنه روغن بنفشه بست رم و اگر چنانکه سب  
و ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان محسوس شود بداند که زهر بارده بوده علاج آن شراب کهنه یا  
سیر و سداب بیا شامند و تریاق اربعه و یا مشرو و بطوس مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقر  
وقر و مانا و قسط و سداب هر یک در می خلط چهار درم بگویند و عسل بسازند و مثقالی بخورند و او  
که با سموم مقاومت کند شکوفه با قلا و ابهل و برنجاسف و گوشت را سوختن کرده و سرگین  
خرگوش تخم شلغم و پریاوشان و خبازی و دارچینی و مغز خرگوش و آب و رقیب و گل رسته  
و بداند که زهر یا معدنی بود همچو زیتون و مردانگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنجار  
و براده آهن و زرنج و آتش و شب نجا و یا حیوانی بود چون ذرا بچ و ارنج و بجره و قریح  
و صفیحه و زهره افغی و بلنگ ماهی سرد و شواء مغوم یا نباتی بود همچون بیش و قرون سنبل و البان  
میوهات و ماذریون و سقمونیا و بلادر و خرزهره و خربق و پوست ترنج و تربد زرد و سیاه و  
غار یقون سیاه و افیون و بجن و جوز مائل و شوکران و کمات و کندش و مغز مائی گره گرفته معدنی  
از آنجمله زیتون است که تخم شست و ترب بخوشانند و باندگی بپوشد و عسل بیا شامند و قی مکرر  
کنند و اگر با آن سحر باشد سفوف طین بار و غنک و شیر داغ کرده بخورند اما زیتون ناکشته قاتل نباشد  
لیکن در دوشکم آرد و علاج آن قی و شرب شراب کهنه باشد و اگر زیتون در گوش کسی ریزند موجب تشنج  
و اختلاط عقل و وجع شدید بود و تدبیر او آنست که به یک پائی بایستند و سر را میل دهند  
و بهیچ وجه در روغن گرم در گوش چکانند و بچندش عطسه رند و اگر بدینها بیرون نیاید میله آهن  
رصاص در گوش کنند و میگردانند تا بدان متعلق شود و بیرون آید اگر زنجفر و سک و مرگ موش  
باشد اعراض آن همچون اعراض زیتون است و در علاجش همانست هر دو اسنج از شراب  
آن قویج و عسریون ثقل زبان و معده و امعاء و رم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس و شبت  
هر یک دو درم بخوشانند بپوشد و عسل در آن حل کنند و بیا شامند و قی مکرر کنند  
و جوارش سفر جلی مسهل و فلافل و شهریاران و زنجبیل بپوشد و هر کدام که باشد بخورند و غذا  
اسفیداج بگوشت بزغال چرب خورند و علامت بر آن اسهال طبیعت و ادرار بول بود حسین

[illegible]



لکھنؤ

11/10/19

۱۰۰

لنا عقل بود

9

1

نوعی رنگ کج باشد و از شرب آن خنق و قویجر حادث شود علاج آن با عسل بنگو و بیدانه تناول  
کنند و اگر طبیعت معتدل باشد قهوه نیامد و م با شکر درم بیا شامند اسفندراج از شرب آن فواق  
و سعال الم معده و خشکی دهن تعد و مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول  
سیاه شود یا سرخ علاج آن بطیخ شبت کنند و انگلی قهوه یا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرنف و انیسون  
و رازیانه بچوشانند و بیا شامند یا کج تازہ بخورند و شراب بر سر آن شامند اگر مفید نیفتد حقنه کنند رجا  
و زرفیج از خوردن آن بچیدن شکم و قروح امعا حادث شود و نوره یعنی آهک جمع معده خشک  
و دهن عسری و اسهال دم و خنق و غشی و برودت اطراف حادث شود اگر بول کنند آهک با بول  
بیرون آید علاج مجموع بزرک و خبازی و جرجیز بخوشانند و با عسل بیا شامند و قه کنند و شیر و نغا  
بزرک و مودر شک خورد و مرقه چرب با خبازی خورد براده آهن از خوردن آن وجع شکم  
و لمبیب صداع و خشکی دهن حادث شود علاج آن حبوب چرب شیر و روغن خورد و روغن گل و بنفشه با سرکه  
در سر مالند و اگر طبیعت بته شود مسهلات مزلقه دهند شراج و شرب از شرب آن سعال شدید حادث  
شود علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن باشد و صوب چرب نباتات از آن جمله بیش بدترین بیج هرکست  
و از شرب آن رم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بخوشانند و بار و روغن کهنه  
بیا شامند و مکرر قه کنند و بعد ازین تریاق کبیر و مشرود و بطوس خورد و غاد زهر بیا شامند و اندک  
مشک بخورند و تریاق بیش بیج کبیرست قرون سنبل از شرب آن سواوز بان اعراض سرسام و بول  
دم حادث شود علاج آن قه کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و روغن بخورند و آب خیار که و با شیر جو  
و لعاب بنگو و بیدانه بار و روغن بادام یا برف سرد کنند و بخورند و داشت ترش نیز مفید بود و فریب  
از آن اسهال مضطرب و کرب و اضطراب و لدغ معده و فواق حادث شود علاج آن قه کنند و تناول  
روغن مسکه و استعمال محالجات ادویه قرون سنبل میوه عات نباتی بود که آنرا شیر بود و همچون  
انجیر و چون بنجید از شیر ظاهر شود و از بتوات آنچه مشهور است شرم و ما ذربون و غیر  
و لایحه و غرطی و اما بیدانه و خسته الاوراق ازین لبان اگر قدری تناول کنند اسهال مضطرب  
شود و بعد از آن راسته او بشرب شیر و روغن مسکه کنند و بعد از آن قاضیات مثل قرص طبع شیر و قرص کبریا  
بارب بدو سیب بدهند و گویند و درم شیر شرم قاتل باشد و شراب آن آب برف بر بدن باند و نیت

ان باب عمل و اخير حقه كونه  
و بغير شرط

فایز نوزاد مخ فزاید و فزودن  
مسک و شکر و فزودن

سکه زرغون و نقره و سکه  
نقره و نیکل

[illegible]

140

که از این متنی بقول د. آ. ب. صابون  
اصحاحات نماید و در این کتاب

بار آید و طاعتی را بنام  
نموده است است

شستن با شند تا جگر بشوید و از

نمود و بعد که بیک کشتی درآمد و او

و در سنگ درد علاج آنست بعد از تنه بطبخ غم نه بهبوط باد و دالک کبر هم در از شکله نیمه انگ در میانی کبیر و منور و الطویل فافوزیه چوبانیز سفید است اگر اسمت بمن اسازنی یک پهلوانده ۵۰ ظرفی جو یکدانشا ده جیره کلون

دشمن و ناامیدان  
از دشمن با دامن  
دشمنان و دشمنان  
حاضر است  
خود را در دامن  
دشمنان و دشمنان  
از دشمن با دامن  
دشمنان و دشمنان



شکستن زنگنه پاشا دوست کریم از  
بیمار چوبه در قزوین قاضی یار جلیله  
فوت مطلق در پاس درسم  
ادب و ملاطفت  
سگانی

۱۷۵  
 کرد و شور بانی بربابان  
 یارده ایام عید و عید  
 جنید سرسبز و اول و اول  
 شانی و دال و عید و عید  
 دعه و سکون و عید  
 دعه و دال و عید و عید  
 سکون و عید و عید  
 و سکون و عید و عید  
 کند و عید و عید







عبد الوهاب بن محمد بن عبد الوهاب  
الفاضل  
المدني  
من عينة

عبد الوهاب بن محمد بن عبد الوهاب  
الفاضل  
المدني  
من عينة







الحق فابره علامت

و صلوات

احسان و  
توسیع شمار

مجلس شریف و انجمن  
کتابخانه

افغانستان

الحمد لله رب العالمين

علاج وصداع آرد

از محل

سید بن ابی حمزہ

گزیدن عقرب خفقاں استرخا بدن برودت اطراف حادث شود و گاهی حساس سرما کند و گاهی  
حساس لیب علاج او آنست که بالائی موضع به بندند و آنرا بکنند و عقرب بکوبند و بر آن نهند یا حلیت  
وسیر و عاقر قرحا با مغز فندق و بزرک کرب و نمک و ملک البطم بر آن طلا کنند و گویند اگر موش یا صغیر  
زنده بگیرد و نیم کند و بر آن نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب بزرک و خطمی بانگ و عصاره سداب  
و باد روج و پنج خنظل و عصاره جند قو قی نیز مفید بود و پنج کبر و فستقین و زراوند و کاسنی برسی بکوبند  
و اجعل بسر شد و صبی او و دانگ و دیگر از چهار دانگ بدیند یا آنکه سیر و جویهر یک ده درهم سداب  
و حلیت مره یک پنج گرم بکوبند و با انجیر بسر شد و سه درهم بخورند و قروانا و حلیت و سعد و باد روج  
و سکنج با شراب مفید بود و از او میفتحه خصوص کرفس احتراز نمایند و گفته اند اگر کسی کرفس خورده باشد  
و او را عقرب بگز و خلاص نیابد و اگر تر ب و باد روج خورده باشد مضرت با و نرسد و نوعی از عقرب  
هست که آنرا جباره میگویند و آن عقرب خورد باشد و دنبال بر زمین کشد و زهر آن گرم باشد  
و آن رنوا حی ایمن از دوارستان و عسکر بسیار باشد و چون کسی را بگز و بعد از بگز و زیاد و روز اثر  
کند و از آن نادر خلاص یابد و اطباء معالجه آن بقصد کنند و فی الحال شیر یا شامند و موضع زخم  
مسح کنند و جند بیدستر و فریون طلا کنند و حوالی آنرا بگل رمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دستند  
صفت آن کاسنی برسی خشک برک کبر جنطیانا فستقین کشتیر خشک مساوی بکوبند و آب سیب  
بسر شد و درم از آن با شراب سیب ترش بدیند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود و شمر  
فرکه بایر و دهند و اگر خفقاں عارض شود شراب سیب قرص کافور و اگر طبیعت محض باشد حقنه کنند و اگر  
زبان متورم شود و فصد عرق زیر زبان کنند و آب کاسنی و سکنجین غرغره کنند و غذا غوره و انار  
خورند و من مجربات الخضره النبویه فی لدغ العقرب مخلصه و آب بجز شامند و موضع ملد و غ و آب نهند  
یا فاد زهر حیوانی یا ماه فروین بکافور و بان بسایند و بر آن موضع نهند و شراب حامض بعرق گل با شمر  
بخورند و غذا تخم و آب و مرغ و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بر آن موضع مالند  
نیش ریتلا و عنکبوت ریتلا نوعی از عنکبوت باشد و بر روی نقطه های سیاه باشد و نزد  
و من او دو شاخ باشد و بدان بگز و او را اصناف هست بدترین آن مہری باشد و آن  
شبیه است به پروانه و بعضی سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد و علاج

149

ملاکوم (کرم) رسد و در وقت فراز  
 در زمین بماند و بسیر و عیشت  
 با شراب بگذرانند یا شقایق  
 اوقه شراب و زیان ارجو  
 و بسیر یا مقدار آن رسد  
 اندک شراب سود دارد  
 و بکار حق میخیزد  
 کند که بکار عفو و عفو

و از غریبان است  
 ملک طاهر  
 عزیز و جعفر  
 گفتند عزیز باد  
 اگر میل نمایند  
 عزیز عزیز  
 بیار و خور  
 بیار و خور  
 گفتند عزیز باد  
 و سایر  
 و سایر







خوردن یک سیاه در موضع گزیده را کند تا بداند که آن دندانهای بیرون آن را اگر قز یا بر ششم در آن  
 بماند دندان بدان بدوزند و بیرون آنند یا خاکستر و روغن خمیر نموده بر آن نهند تا بیرون  
 آید و موضع را محصل کنند و در آن بگرم نهند و تریاکی که در گزیدن تیل از کرفس بخورند سهام اصل  
 نوعی از وزغ است و او کوچک باشد و بر نقطه های سیاه باشد و در موضع خراب باشد و او نیز چون  
 بگردد دندانها در عضو را کند علاج او آنست که پاره قز بر سر کاروی بچند و در آن موضع بماند یا بر نقطه  
 و موضع ضام سازند و شبها و روزی بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج او  
 همچون علاج گزیدن مار باشد سلامت را نام است شنبه بعباده چهار پایی و نبالش کوتاه بود گویند  
 اگر و آتش افتد آتش ابمیراند و نسوزد و از گزیدن او جرقه شدید و جع و التهاب و رم زبا  
 حادث شود علاج او آنست که موضع را بجمجمه مکرر محصل کنند و شیر بالعب بنگو و بیدانه با شیر تخم توک  
 بار و شگل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقه بامی چرب بخورند و غسل در اینج نیز مفید بود و گوشت  
 صنفی و خانه سلخات بر موضع نهند الا راجعه و الا راجعین هزار پایی باشد و گزیدن او سحر که  
 و نمک طلا کنند و نوعی از پوست که او را و نیش باشد خون فرو برد و در عضو بگذارد و خود بفتد و حرکت  
 علاج او آنست که او را بگویند و بر آن موضع نهند و زراوند و خطانا و پوست سیج با شراب بخورند صفا و  
 آنچه برمی باشد گزیدن او سهل باشد علاج آن چون علاج زیر بامی سرد باشد اما آنچه بحری بود از گزیدن  
 آن ورمی عظیم ظاهر شود و گویند بر جعد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدد و مضرت رساند علاج  
 تریاق کبیر و مشرود و بطوس بخورند و معالجه گزیدن تیل استعمال کنند و اندک علم بالصواب با  
 سوم و گزیدن آدمی و چهار پاییان اما آدمی اگر محجوری مزاج باشد و گرسنه بود گزیدن  
 او بد باشد علاج او آنست که زیت را بر آن موضع بماند و آرد با قلا و سرکه و یا بنجر از یانه و غسل  
 با پیاز و غسل با خاکستر ز و استخوان گوساله و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود و درد سنگ و قنه و زیت  
 و پیوسته شمع مرهم سازند و بماند عضو شیر و پلنگ گزیدن و جراحت جنگال این حیوانات بر راند  
 و ایرسا و غسل طلا کنند و بعد از آن به سرکه بشویند و بعد از آن مرهمی از ایرسا  
 و زنجار و جگر نقسره و قوبال مس و رشمع و زیت بماند عضو بود  
 اول پیاز و خاکستر ز و بادام تلخ و سرکه طلا کنند و مرهم سنگ و نمک و

۱۸۱  
 در علاج او تریاق راجع  
 شنبه و راجع  
 در موضع خراب باشد و او نیز چون  
 بگردد دندانها در عضو را کند علاج او آنست که پاره قز بر سر کاروی بچند و در آن موضع بماند یا بر نقطه  
 و موضع ضام سازند و شبها و روزی بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج او  
 همچون علاج گزیدن مار باشد سلامت را نام است شنبه بعباده چهار پایی و نبالش کوتاه بود گویند  
 اگر و آتش افتد آتش ابمیراند و نسوزد و از گزیدن او جرقه شدید و جع و التهاب و رم زبا  
 حادث شود علاج او آنست که موضع را بجمجمه مکرر محصل کنند و شیر بالعب بنگو و بیدانه با شیر تخم توک  
 بار و شگل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقه بامی چرب بخورند و غسل در اینج نیز مفید بود و گوشت  
 صنفی و خانه سلخات بر موضع نهند الا راجعه و الا راجعین هزار پایی باشد و گزیدن او سحر که  
 و نمک طلا کنند و نوعی از پوست که او را و نیش باشد خون فرو برد و در عضو بگذارد و خود بفتد و حرکت  
 علاج او آنست که او را بگویند و بر آن موضع نهند و زراوند و خطانا و پوست سیج با شراب بخورند صفا و  
 آنچه برمی باشد گزیدن او سهل باشد علاج آن چون علاج زیر بامی سرد باشد اما آنچه بحری بود از گزیدن  
 آن ورمی عظیم ظاهر شود و گویند بر جعد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدد و مضرت رساند علاج  
 تریاق کبیر و مشرود و بطوس بخورند و معالجه گزیدن تیل استعمال کنند و اندک علم بالصواب با  
 سوم و گزیدن آدمی و چهار پاییان اما آدمی اگر محجوری مزاج باشد و گرسنه بود گزیدن  
 او بد باشد علاج او آنست که زیت را بر آن موضع بماند و آرد با قلا و سرکه و یا بنجر از یانه و غسل  
 با پیاز و غسل با خاکستر ز و استخوان گوساله و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود و درد سنگ و قنه و زیت  
 و پیوسته شمع مرهم سازند و بماند عضو شیر و پلنگ گزیدن و جراحت جنگال این حیوانات بر راند  
 و ایرسا و غسل طلا کنند و بعد از آن به سرکه بشویند و بعد از آن مرهمی از ایرسا  
 و زنجار و جگر نقسره و قوبال مس و رشمع و زیت بماند عضو بود  
 اول پیاز و خاکستر ز و بادام تلخ و سرکه طلا کنند و مرهم سنگ و نمک و







و این تدبیر را در استیلا کردن تا جذب سم مکنند بخارج اما چون مفتحه بگذرد تنقیه بدن بطبیعت طبعیه و بطبع  
افتمون کنند و این حب نیز مفید بود صفت آن سنا پنجدرم طبعیه کاسی مفیدرم افتمون مثقالی  
و نیم نمک سبک پنجدرم غار یقون پنجدرم بسفایج و حجر ارسنی هر یک مثقالی بگویند و آب بالکوب بشوند  
و در مثقال از آن شربت باشد آخر طبعیه کاسی دو مثقال غار یقون مثقال و نیم افتمون مفید  
مثقال نمک سبک سی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارسنی نیم مثقال حسابا زنده شربت و در مثقال  
باشد و ما را بچین نیز با افتمون مفید بود و غذائاتی چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج و زب خورند  
و شیر و شراب که نه بیاشامند و آبی که خورند باند که چند نوبت آهین سرخ گردانیده در آن اندازند  
و باند که حلیتی کنند تا آب بخورد و الا بیم ملاک باشد و گویند اگر از پوست کفتار و سگ دیوانه آب  
خورند نافع بود یا اناسی که از زغال صلیخته باشد یا از چوب یا از پوست و اگر بگریک و یوان  
بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند بغایت مفید بود و جنطیانا و چشم سرطان و حنظل و  
صلیت و طین مختوم با شراب بخورند و ضاوسا زنده و تر یاق کبیر و تر یاق اربعه و دواء السرطان  
تناول کنند و از سر و حمام اجتناب نمایند صفت دواء السرطان سرطان نهی زنده در و یک  
سی نهند و بهینم آتش کنند تا بسوزد و درم از آن باده درم جنطیانا و پنجدرم کند و بگویند و در  
روز اول مثقالی در روز دوم دو مثقال در روز سوم سه مثقال بار و عنخ بخورند و دواء الفلج  
نیز مفید بود صفت آن ذرا بزرگ سر و قدم جدا کرده بکشد مثقال حدس مقشر بکشد مثقال معطران  
سبک تر نقل و ارسنی هر یک پنجدرم بگویند و آب بسرشند و قرص زنده و یکدرم از آن با لیمو  
بگویند و از سر و حمام احتراز نمایند **عص سساح و سگ آبی و مای سساح**  
موضع گزیدن آنرا بجلل موره ارسنی طلا کنند و نمک و سرکه در آن ببالند و بعد از آنکه پاک شود  
پیه مرغابی و پیر مرغ و پیه گاؤ کوهی نهند و اگر پیه سساح بدست آید بهتر باشد و باقی علاج او همچون  
**علاج عض قلب کلی غیر ب بود** **عص سنور** اگر از گزیدن گریه و جی داشت شود پیاز و پیوسته  
باشو نیز و کتجد ضاوسا زنده و به بند نافع بود **عص راسو** اگر کسی را اسو بکزد و سیر و پیاز بکشد  
و ضاوسا کند یا کرسنه و انجیر خام ضاوسا زنده و شراب صرف بیاشامند و اگر پوست بکشند و بر آن موضع نهند  
و جمع راسا کن **کتاب چهارم در دفع هوام و طر و حشرات و بهایم اگر سینه**

در عرض سینه  
بجای گزیدن گزیدن  
بجای باند که از گزیدن  
او در مای سساح  
از پیازان حنظل و جگر  
علاج زنده و کتجد  
رین با حنظل  
فکلیه و گزیدن  
در آن دایه  
بجای سساح و گزیدن  
۱۸۳  
این پیه بکشد علاج  
بجای علاج زنده و کتجد  
باند که از گزیدن  
گزیدن باند که از گزیدن  
اینها را غنی بود و کتجد  
علاج بکشد که بکشد  
نابیند و نافذ خلاص شدن  
جرات را اندل شدن  
زنده و زنده  
بکشد بکشد  
بکشد بکشد  
بکشد بکشد



فایده  
در آب انداختن  
غریب کنند نام  
افند و ببرد و بپزد  
زنی بیا بهین گل دارد  
باب اگر کله و لاله  
نشیند و در بصل نهاده  
نشیند و ببرد و بپزد

۱۸۴

در آب انداختن  
غریب کنند نام  
افند و ببرد و بپزد  
زنی بیا بهین گل دارد  
باب اگر کله و لاله  
نشیند و در بصل نهاده  
نشیند و ببرد و بپزد  
در آب انداختن  
غریب کنند نام  
افند و ببرد و بپزد  
زنی بیا بهین گل دارد  
باب اگر کله و لاله  
نشیند و در بصل نهاده  
نشیند و ببرد و بپزد

بهره و فودنه و بخت گشت در خانه و نزدیک مرقد نهند بهرام بگریزد و بخت بچوب رود و انار و بنه بهک قند  
فودنه و قتل میکنیم و حلیت حب لغار و آشنه و قرون اطلاق و حوائج حیوانات همین خاصیت دارد  
نگهداشتن تعلق و طافوس مرغابی و خارشپشت و گاؤ کوهی و گوسپند کوهی و راس و گربه و رخاها  
مفید بود و اگر ریسمانی به قطران آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر  
چراغی دور از مرقد بپزند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش مرقد نیایند طر و حیات اندود  
کردن شاخ گاؤ کوهی و سم بز و موشی آدمی و بکینج و زفت ماران بگریزند و اگر موضع را آب بپزند  
و خردل نهند مار بمیرد و آب همین دانه را مخصوص که نوشاد و در دهن گیر و چون دهن مار اندازند  
فی الحان بمیرد و مار نزدیک نوشاد نرود و طر و عقارب از شاخ گاؤ کوهی و آب ترب و باد  
عقرب بگریزد و دود کردن بعقرب و کبریت و سم حوز و زرنج و پیه بز و عن غن گاؤ و آب حلیت  
رنج و حیات دارد اگر پیه و زرنج و پیشک گوسپند و پیه گاؤ با هم بپا میزند و بر سوراخ عقرب  
بدان دود کنند عقرب بیرون آید و اگر بجه ترب پاره کنند و بر سوراخ عقرب نهند بیرون آید  
طر و براغیت اگر خطل و سداب بپوشانند و در خانه بپزند یک یک بمیرد و اگر چرب و تلخ بپزند  
بیالانند باطنخ خرنوب و دم قیس و حفره کنند یک بر آن جمع شوند و از کرب و ورق خرنوبه یک یک  
بگریزد و طر و لیشه اگر بچوب و ورق سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگلین گاه  
و کبریت و حرمل دود کنند لیشه بگریزد و اگر افستین و حرمل و شونیز بپوشانند و در خانه  
بپچین بود و اگر بدن بر عن ترب بالند لیشه بر آن نه نشیند طر و کل مورچه از مقناطیس  
و زهره گاؤ و دود کبریت و قطران بگریزد و طر و باب اگر زرنج و زهره گاؤ و کل  
و به نهند تا لگن بخورد و بمیرد و اگر زرنج دود کنند همچنین و از بوی کندش بگریزد و  
اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن آب حطی و جباری و زیت بادام  
و زنبور بر آن نه نشیند طر و ارصه اگر پرید و کلنگ کشند خشک فودنه بسوزانند زنبور بگریزد و  
بورق خیار دود کنند خنافس بگریزد و اگر افستین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه بپزند و سوزانند  
نیفتد طر و قیل موش اگر دوا سنگ خربق و بزالبه و بیج کرب و بصل الفار و کرم موش  
خشت همین زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد و بمیرد و اگر موش را

در آب انداختن  
غریب کنند نام  
افند و ببرد و بپزد  
زنی بیا بهین گل دارد  
باب اگر کله و لاله  
نشیند و در بصل نهاده  
نشیند و ببرد و بپزد



خاز بکشد یا پوست بکشد یا گوشت و هم ببرد و در خاکند و دیگر موشان بگریزند طرد و اسوار بگو سداب بگریزند  
 طرد و بهایم و قتل آن رقی از او دخت و خرزهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سنگ گری و خوک و خر  
 سیاه بخورند میرند خالق النمر گیاه بود که رنگش ابکشد و خالق الذیب گیاهیست که گری را بکشد  
 و باد ام تلخ و خرزهره و باده را بکشد و گری از جای که غصه بکشد بگریزد و از آنجا نفرت گیرد و اعلم  
 فن دوم در ادویه و اغذیه و اثر و متعلقه مقاله اول در ذکر بعضی ادویه و غیره  
 و اغذیه مشتمل بر کیفیت باب اول و طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیزی که که آزاد در بدن تاثیر از  
 کیفیات باشد چون رو بدن شود از حرارت غریبه او متاثر گردد اگر در بدن تاثیر زیاد از کیفیت  
 که بدن حاصل شود نکند آن چیز معتدل گویند و اگر در کیفیت زیاد تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس  
 آن کیفیت در درجه اول است و اگر محسوس اما مضر نباشد درجه ثانیه بود و اگر مضر است بهمان دلیل که مضر  
 نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه و اگر اضرار آن به سلامت رسد درجه رابع بود و چنانچه ادویه سمیه و بایند  
 دانست که تاثیر و اشیاء که در خارج باشد و در داخل نه همچون پیاز که ضداد آن مخرج است و اکل آن  
 و بعکس این همچون سفیداج که اکل آن قاتل بود و ضداد آن نشاند که تاثیر خارجی و اسفند تاثیر داخل بود  
 همچو کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوی مختلفه باشد و شایسته  
 که آن قوت او چنان مستحکم باشد که آتش آنرا تحلیل نبرد همچون سبب شایسته که آتش آنرا به تحلیل برود اما  
 به طبع تحلیل نبرد همچو بابونه که در قوت قالبه و محله است و به طبع تحلیل نبرد و بهیچکدام زائل نشود  
 و شایسته که طبع آنرا تحلیل برود لیکن بغسل زائل نشود و همچو عدس که به طبع قوت محله او تحلیل نبرد و قوت قالبه  
 باقیماند و شایسته که قوت او چنان ضعیف بود که بغسل زائل شود همچو کاسنی که مفتوح و سرد است و ششست قوت  
 تصفیح و تلطیف و تحلیل برود و تبرید باقیماند چون ادویه مفروده بسیار است و معرفت کیفیت خاصیت آنرا  
 قوایست و مذکور آن بطویل انجامد بذكر بعضی ادویه که احتیاج با استعمال آن بیشتر است اکتفا مینمائیم  
 و در درجه اول از حرارت مشترکند بابونه فستق اسفند مغاث پوست ترنج بخود و زعفران  
 و خود و سساشنه کرسنه بزرگ لادن شایسته و آنچه در درجه دوم از و مشترک اند  
 ه ادریسایسمین اطفار الطیب جعد هبزار حنظل حلیه فرا سیون کسند سلخه  
 نبر چند قوتی مثبت و آنچه در درجه سوم از و مشترکند سقیل شونیز برنجاسف سیر از یانه

است که عا  
 سبب بافتن از فستق  
 شونیز و بونیز و سیون  
 در صندوق با جودانند  
 سوس در آن بکشد  
 ملک بکشد سوزاوار  
 آنت که در سکن  
 شارل خارش و گزند  
 و بکشد با اند و در آن  
 خانه شیم و طبع و جادو  
 ۱۸۵  
 آبی بود و در در  
 بکشد با بونیز  
 افکار که بونیز  
 بهمان فستق و سس  
 آلوده در خانه دارند  
 مانع و فستق و سس  
 و از و بونیز  
 نه آنکه سس و سس  
 و سس و فستق و سس

در درجه اول از حرارت مشترکند بابونه فستق اسفند مغاث پوست ترنج بخود و زعفران  
 و خود و سساشنه کرسنه بزرگ لادن شایسته و آنچه در درجه دوم از و مشترک اند  
 ه ادریسایسمین اطفار الطیب جعد هبزار حنظل حلیه فرا سیون کسند سلخه  
 نبر چند قوتی مثبت و آنچه در درجه سوم از و مشترکند سقیل شونیز برنجاسف سیر از یانه



سودمند است و بادبان  
نفعی بود شیر و بادبان  
و کافه آمدند و متحرک  
خیز یاد دفع بوی  
و کلاب و برگاه خوند  
که ملین کند و خوشی  
شیر خشت اصل و پختین  
اصیل من و ج سازند  
و اگر غایت بسنایان گل  
نقشه و مویز کا و زبان  
را خال آن حیات  
چو پختین



AL

علم و حکمت  
 سعید بابا  
 گرسیندوران  
 مجمع خیر  
 رومی است  
 کذب و غش  
 احوال و امور



در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و بیداری و در وقت غم و شادی و در وقت سرما و گرما و در وقت سستی و بیداری و در وقت خواب و بیداری و در وقت غم و شادی و در وقت سرما و گرما و در وقت سستی و بیداری

نشاسته صبح آید باج او و یه که سر گران کند و خواب رو کا به شبت افحان غفران حمامات فاح مر  
 شقایق صطرن شا به فرم او و یه که گرم شکم و گوسش بکشد سرخ کابلی افستین جعبه زوفا خشک  
 کرد یا حرف نود و نه قبیل شیم شونیز ورق شفتا کو ترسل و و یه که منع رفات و نفث و سها  
 دم کند اشد ز رشک باد روح بلوط لب گلنار دم الاغین تخم گل حفص گل رنی کبریا کافور کند  
 لسان الحمل زبیره مصطکی نغناغ نشاسته به باز و قسطور یون ریوند شاد و جوز سر و کشنیز بزرالنج و و  
 که قروح را مدمل کند گلنار اشد صمنه آلو انزروت اسفنج ورق بلوط دم الاغین نفث زراوند لسان الحمل  
 زبیره ایرسا صبر طین مختوم او و یه که قروح و خیمه را پاک کند اهل نفث نمک بکامه ایرسا  
 عسل انج حب بلسان او و یه که گوشت زیاده از قروح زایل کند انزروت ایشان نمک مردنج  
 قوبال مصدق سوخته زنگار او و یه که قروح را خشک کند تو تیا صبر صدف سوخته انزروت  
 است خراسوخته آبک شسته او و یه قلیه مقویات دل مفرحات بود یا قوت کبریا بود لاز و در کافور  
 سیب مرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرباد زعفران دارچینی گل سرخ درونج بلبله بسد  
 بالنکو باد روح تمر مندی انار شیرین هندلین یا بس شقایق قاقله قره دارچینی فستق زر نقره عنبر  
 نغناغ سوسن سنبل سعد سلیمه فرنج خشک عود فاوانیا نام نیلوفر و در اسطوخودوس و تریج ابریشم  
 آمله جبین لبغایج جد و ارنار خشک نارنج پوست تریج او و یه که مقوی معده باشد پوست تریج آمله  
 بلبله بالنکو جوز بودا و ارچینی بلبله گل سرخ زرباد طباشیر کند کرد و یا مصطکی مشکطرا شمع نغناغ سعد سلیمه  
 سماق سفرجل قرقل قره قاقله از خراسان بید او و یه مقوی کند اشته اطفا الطیب حب بلسان  
 جوز بودا و ارچینی حما کثوث مصطکی نار دین نقل قره غافث او و یه با همیه گذر جریه بلبلون جبه اخضر  
 که من کنج حب الزلم با قلا نخود لوبیا قره خولجان ارچینی لباسه جلیغوزه فندق فستق کثیر اهل بیت قسط  
 زرباد خیره الشلب شقایق سنبل سورسجان ستفقر بیضه کبوتر و خشک زکبک مغز سر کج خشک بر و غیره  
 شتر شیریش انگور انجیر طبنا جیل مفر با دم مغز جوز و انند اعلم باب دوم در حبوب گندم  
 در ترست بدرجه اول نان و بهترین نانها بود غذا تمام و نیلوفر و نان تنک غذا کمتر دهد و دیگر گوارد و نان  
 گروه و نان بار و غن غن تمام دهد و دیگر گوارد و کلچ فریه کند اما سده آید و دو معده را مضر باشد چو سرد  
 و خشک است بدو چه اول غذا نکند و گندم دهد و پست جو یا بضم میرود و کشکاب و دوم طب باشد

در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و بیداری و در وقت غم و شادی و در وقت سرما و گرما و در وقت سستی و بیداری و در وقت خواب و بیداری و در وقت غم و شادی و در وقت سرما و گرما و در وقت سستی و بیداری

در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و بیداری و در وقت غم و شادی و در وقت سرما و گرما و در وقت سستی و بیداری و در وقت خواب و بیداری و در وقت غم و شادی و در وقت سرما و گرما و در وقت سستی و بیداری



سرخ خشک بدرجه اول حرارت و برودت و اختلاف است او غذا لطیف بسیار و بدوز و دگوار و دو  
 اورا باز غفران زو عن پزند یا با شیرینی و شیر بز خورند کا و رس و ذرت بار و یا بپست غذا اند  
 و منهد و قابض باشد و مصلح آن شیر و روغن است حدس بار و یا بپست تسکین و تغلیظ خون کند و دو  
 گوار و سوداوی بود و خوا بهایی آشفته آرد و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود و آنرا چنانچه  
 خورند یا قلا بار و یا بپس غذا اندک بد و آب او لطیف بود دریه و حلق و امراض سینه را مفید  
 بود اما نفاخ باشد و مصلح آن نمک سحر باشد بخود حار و رطبت غذا بسیار و بد و تقویت باه و ادرار  
 و تقطیع کند و صفاء لون و تسکین بدن پیدا آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر  
 لو شیا قریب است بخود و ادرار بول امقوی بود و بنوماش بار در طب است و کیموسا و محو  
 بود و تنهایی گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضربا شد و مصلح آن مغز بادام گنج حار و طب  
 است ویر گوار و افساد غذا کند و معده را زیان آرد اما دفع پیوست کند و فرنگه آرد و قوت باه  
 و بد و مصلح آن شیرینی است خشک خاصش بار و در طب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه  
 را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد و بزرگتر رطبت است نزله و سعال را مفید بود و قوت  
 باه بد و شهیدانه حار یا بپست و محف و مصلح بود و شهوت جماع ضعیف کند و سلس البول را مفید بود و  
 مصلح آن شیرینی باشد و قلم خشکانه حار یا بپست مسهل بلغم باشد و بادا باشد که تخم ریحان حار  
 یا بپست مغز و مقوی قلب و دوار و عاف بار دارد یا بپست سوم و رجوم و البان بهترین از گوشت  
 گوشت گوسفند است و خسی بهتر از فحل بود و نزدیک ادا داده و بسیار موی از اندک مویی و چرا کننده به از  
 معلوف و گوشت گوسفند حار و طب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت میش را حرارت  
 و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغال سرد تر باشد و گوشت بز سرد خشک باشد و بهترین بز ماده یکساله بود  
 و گوشت گوسفند بغایت بد باشد و گوشت گاوسرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود  
 و زود مضیم شود و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جز در است و گوشت گوسفند آن کوسه  
 گرم و خشک است لقمه و فالج را مفید بود گوشت اسب گرم و خشک است هر دو را به ترشی باید بخت گوشت  
 گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توایل بخورند و گوشت خرگوش سرد و خشک است و قابض بود و گوشت گاو  
 سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که از آن اجنبانجا یزد و گوشت مرغ جویان معتدل بود

اختلاف در حرارت و برودت آن  
 بعضی بار و یا بپست  
 و در این اتفاق  
 بعضی کرباقوم  
 اند و این اقوی  
 صواب است  
 ۹  
 در حرارت و برودت  
 بعضی قوی  
 غلبه است که در این  
 گوشت گوسفند  
 و در این  
 و در این  
 و در این

افاد الادویه ۱۱  
 فایده گوشت گوسفند  
 فایده گوشت گوسفند  
 فایده گوشت گوسفند  
 فایده گوشت گوسفند  
 فایده گوشت گوسفند



و حرارت و رطوبت و خردس ارطوبت کمتر باشد و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیگر گوارد و مقوی باه  
 بود و گوشت کبک کنجشک فاخته و کلنگ و در ساج گرم و خشک باشد و مقوی باه بود و بط و مرغان  
 گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت بای تازه سرد و تر باشد و دیگر گوارد و باهی شور گرم و خشک و نقیل بود  
 شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد بلکه ارطب شیر گاو و جرب تر و غلیظ تر بود و شیر شتر  
 و اسب بعکس این شیر نرم و معتدل بود و شیر میش جرب تر از و بود و مسکه حار و رطب تلخین کند و  
 گرداند و سعال و خشونت را مفید بود و روغن گرم تر از و باشد و شیر تر سرد و تر باشد و رطب تلخ  
 و تسهین کند و مصلح آن شیرینی باشد و شیر خشک گرم و خشک قابض بود و مصلح آن جوز و مغز بادام  
 کشک معده را قوت و بد و قابض بود و ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و  
 دماغ را مضر بود و مصلح آن نمک لغضاع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و رطب تلخ  
 کند و و غ تر یکند و قابض بود و غذای نیک به مضیها خانه هر مرغی مناسب مزاج او بوده بهترین  
 از غذای مرغ خانگی خصوص در دهیم برشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند و سفیده بقیه غلیظ و موله  
 باشد و بیضه کنجشک کبوتر مقوی باه باشد و اسد علم باب چهارم در فواکه و شیرینی انگور  
 حار رطب است خون نیک از و حاصل شود و فربه کند و قوت باه بد و بهترین آن انگور سفید که پوست آن  
 تنک باشد و آنچه دو سه روز از چید آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست  
 انگور سرد و خشک است موثر به پوست یا بل باشد معده و جگر را مفید بود و کشتش از و لطیف تر بود و غوره  
 سرد و خشک است تسکین صغرا و حبس طبیعت کند آنچه گرم و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند  
 و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرا را بول کند و پیش بید آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و آنچه خشک را  
 رطوبت کمتر بود و شمره نخل و سب و قسب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض بود و رطب گرم و تر  
 بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسهین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و ششخاش بود و خرما گرم  
 و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا تولد کند و مصلح آن کجبین  
 باشد و تمر سبزی سرد و خشک باشد و تسکین تلخین و دفع خمار و صداع و تشنگی کند و انار شیرین  
 گرم و تر باشد مقوی قلب معده و مفرج بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند و انار ترش  
 سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن صفرا و دفع عطش بود و اگر با شحم بفتا زنده صفر بود و سب

سه لنگ سلطان  
 مخب اللغات یا انفر  
 گویند ۱۱  
 اسم فارسی بن عامر  
 را گویند و بن عامر  
 را حرارت هم گویند و بن  
 دی گویند ۱۲

مرغ را و شیرینی  
 جگر و سینه  
 حار رطب  
 اول و شمره نخل  
 تر از آن است  
 تنج



65001 36104 00 07/11/02/07/07/07/07-14/09 01:00:11 17:07